www.takbook.com

به یاد پادشاه سرزمین ها، کوروش بزرگ

Remember the king of the lands، The Great Cyrus

گاهی اوقات مردم نمی خواهند حقیقت را بشنوند، زیرا که نمی خواهند توهماتشان نابود شود.

«فردریش نیچه»

نویسنده : hamid ra 86

2016

www.takbook.com

به یاد بزرگترین مَرد تاریخ باستان جهان(کوروش بزرگ)

«بخشندگی و نیکی کوروش، بالاتر و سر آمد همه فاتح ها بود»

«مَرد، منم کوروش، پسر کمبوجیه، که شاهنشاهی پارس را ایجاد کردم و خداوندگار آسیا بودم. پس به این بنای من رشک مبر»

متنی در آرامگاه کوروش بزرگ در زمان هخامنشی ها

شاهپور شهبازی با منبع کتابهای آناباسیس اسکندر از لوسیوس فلاویوس آریانوس و کتاب جغرافیا از استرابو

«من در خدمت به رعیت بیش از نبرد در میدان کارزار رغبت دارم، زیرا در کارزار، شخص وقتی مشهور و برازنده می شود که از روی نعش حریف هایش بگذرد و حال آن که رعیت پروری لذتی بالاتر و برتر است، چون هدف آن نیکی، خیر و خدمت است.»

کوروش بزرگ، گرفته شده از کتاب کوروپدیا گزنفون

در مورد تاریخ تولد و مرگ کوروش اختلاف نظر می باشد.

ولی با توجه تاریخ نگاری های به جا مانده، می توان احتمال داد که، تاریخ تولد بین ۶۰۰-۵۷۶ قبل از میلاد و زمان مرگ حدود سال ۵۳۰ قبل از میلاد بوده باشد.

www.takbook.com

«وقتی یک ملت برای فرهنگ، نژاد و ملیت خویش ارزشی قایل نشد و حقی را که طبیعت برای نگاه داری نژاد پاکش به او ارزانی داشته بود پایمال ساخت و به بیگانه ها روی آورد و تسلیم شد، دیگر حق ندارد از شکست و بدبختی سیاسی که خودش باعث آن شده است شکایت کند.»

آدولف هیتلر

« جهان ما پر از سرزمین هایی است که روزی تمدنی در آنجاها وجود داشته و سپس بَدوی ها به آن راه یافته و از نو زندگی بیابانگردی را در آن به راه انداخته اند.»

ویل دورانت

ویل دورانت عامل های از بین برنده تمدن را اینگونه بیان می کند،

«از بین رفتن این عوامل و حتی گاهی فقدان یکی از آنها ممکن است سبب انقراض تمدن شود : تغییرهای زمینشناختی شدید یا تغییر عظیم وضع آب و هوا؛ بیماری همه گیری که جلوگیری آن از اختیار بشر خارج است و نصف مردم را از بین می برد، همان گونه که در روم قدیم در زمان حکومت آنتونیها اتفاق افتاد یا طاعون که عامل اساسی از بین رفتن دوره ملوک لطوایفی اروپا گردید؛ استثمار بیش از اندازه زمین دهات به وسیله مردمی که در شهر زندگی می کنند و به امید قوت و غذایی که از خارج به آنها می رسد به سر می برند؛ نقصان مواد طبیعی از قبیل سوخت یا مواد خام؛ تغییر مسیر راههای بازرگانی به گونه ای که کشوری را در بیرون راههای تجارتی جهانی قرار دهد؛ انحطاط عقلی یا اخلاقی که در نتیجه زیستن در شهرهای پر از لهو و لعب و وسایل تحریک اعصاب دست می دهد، یا نتیجه پشت پا زدن به اصول قدیمی است که زندگی مردم بر آن جریان داشته، بدون آنکه بتوانند اصول جدیدی جانشین آن سازند؛ ضعیف شدن نژاد، در نتیجه اختلال اعمال جنسی یا افراط در لذت طلبی یا فلسفه بدبینی، که سبب خوار شمردن کوشش و فعالیت می شود؛ از میان رفتن افراد برجسته که نتیجه نازادی و تقلیل تدریجی خانواده هایی است که بهتر می توانند میراث فرهنگی نژاد را از شر زوال محفوظ بدارند؛ تمرکز مرگ آور ثروتها که نتیجه آن جنگ طبقات و انقلاب های خانمان سوز و تباه کننده مایملک عمومی است .همه اینها از عواملی هستند که ممکن است سبب مرگ و فنای تمدنی

www.takbook.com

شوند، زیرا تمدن نه امری است که جبلی انسان باشد، و نه چیزی که نیستی در آن راه نداشته باشد، بلکه امری است که هر نسلی باید آن را به شکل جدید کسب کند، و هرگاه توقف قابل ملاحظه ای در سیر آن پیدا آید، ناچار پایان آن فرا می رسد .**انسان با حیوان تنها اختلافی که دارد در مورد تربیت است، و در تعریف تربیت می توان گفت :وسیله ای است که مدنیت را از نسلی به نسل دیگر منتقل می سازد.**»

این احمقانه است، رنگ کردن دنیای خاکستری با مداد رنگی.

هیچ گاه نباید فراموش کرد که پارس ها تنها یکی از قبیله های مهاجر زیر مجموعه آریایی(هند-اروپایی) بودند که به قسمتی از یک سرزمین که پس از ورود آنها ایران خوانده شده مهاجرت کردند. و خون اندک افراد این قبیله نسبت به کل جمعیت سرزمین های آن روزگار با آن گسترشی که این پادشاهی یافت، به مرور زمان در بومی های سرزمین های پادشاهی گُم و نیست شد. شایسته محوری، وفاداری و دادگری از ویژگی های اخلاقی این قبیله بود و با گسترش پادشاهی در سرزمین های این پادشاهی افرادی بومی با این ویژگی ها برای حکمرانی برگزیده می شدند، که این ویژگی ها نیز به مرور زمان پس از کوروش با اختلاطی که با عقیدها، خرافه گرایی های بومی ها و طمع ورزی هایی که در قدرت، ثروت و هواهای نفسانی یافت رو به افول رفت و گم شد. و در نهایت، کم رنگ شدن خون و ویژگی های اخلاقی پارسی، پایانی شد بر سقوط همیشگی یک تمدن آریایی در قالب یک امپراتوری.

واقعیتی غیر قابل انکار

دیروز دایناسورها بودند، فردایش نبودند، امروز انسان هست، ولی هیچ دلیلی بر فردا بودنش نیست، وقتی که کهکشان ها همچنان در حال رقصند.

www.takbook.com

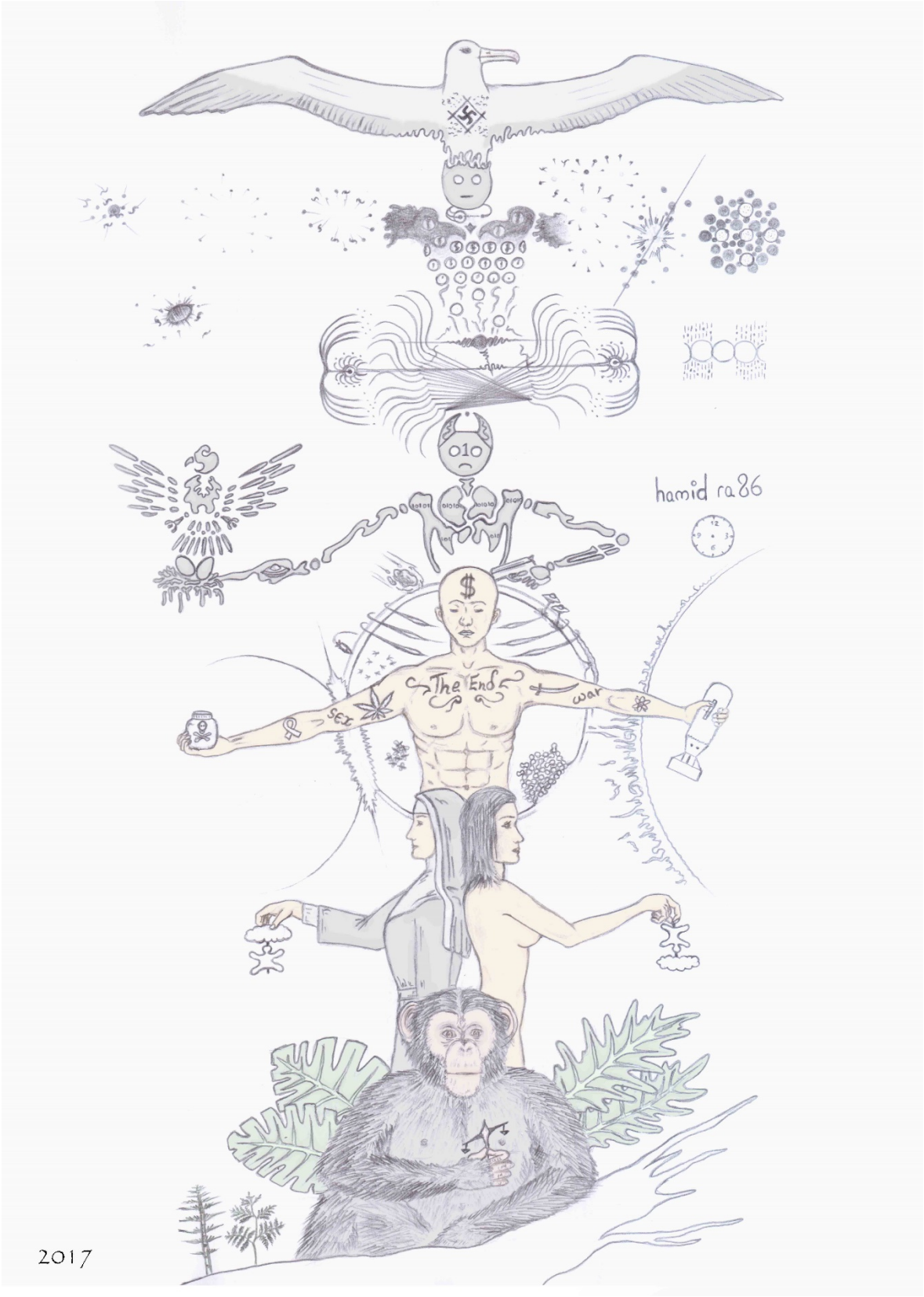

www.takbook.com

گوش کن، صدا را می شنوی

صدای تپشهای قلبی که دارد از هیچ شکل می گیرد

خون دارد در پیکرش جریان می یابد

جهان می خواهد او را نفس بکشد

نبرد نزدیک است

ذهن او بر خلاف ذهن ها جریان یافته

او قرار نیست دیگران باشد، او خودش خواهد بود

تپش های قلب او طبل های جنگ را می نوازد

خون او جریان زندگی را به جریان خواهد انداخت

و ذهن او همه را فتح خواهد کرد

فتح های او بر نقش های خاکستری زمان اندکی رنگ زندگی خواهد پاشید

قلب ها برای او خواهند تپید

جان ها برای او فتح خواهند کرد

ذهن او اسیر کننده ملت ها و نابود کننده خداهای آنها نخواهد بود

نه غرور سرزمینی را خواهد شکست و نه ملتی را به بردگی خواهد کشید

سرزمین ها پیش از ورودش فتح شده خواهند بود، وقتی پیش از آن ذهن ها در برابر اراده او زانو زده اند

پلیدی ها را فتح، قوم ها و قبیله ها را از بندو بردگی یکدیگر آزاد، معبد گاههای خداها را برپا و آزادی را به ملت ها و باورهای آنها باز خواهد گرداند.

www.takbook.com

نه اجازه به غارت، شکست خورده ها خواهد داد و نه مرد و زنی را به اسیری و بردگی جنسی خواهد گرفت.

ذهن او برخلاف ذهن ها فرمان خواهد راند.

او می داند غارت مالها، بردگی گرفتن انسان ها، نابودی باورها و خداهای ملت ها، به بردگی جنسی گرفتن زنها و دخترها، خرید و فروش کودکها، مردها و زنهای برده در بازارها، نابودیه سرزمین ها و وادار کردن ملت های شکست خورده به پذیرفتن خدا یا باور ملت پیروز، به دور از شرافت و وجدان یک پادشاه می باشد.

پس مسیری را پیش خواهد گرفت جدا از غارتگری و تجاوز

او می داند روزی تاریخ او را قضاوت خواهد کرد

گوش کن

می شنوی

این صدای نوزادی است که می خواهد جهانی را به نبرد فرا بخواند

نبردی به بزرگی تمام تاریخ و تمام بودن ها.

و در این زمان بود که افسانه ها شکل گرفت وقتی یکی او را فرزند چوپان و دیگری فرزند پادشاه خواند.

اینکه او فرزند چه کسی بود مهم نیست، این مهم بوده که او نه عملکردهایش شبیه یک چوپان برای هدایت گله ایه توده های خودفروخته بود و نه عملکردهایی به مانند پادشاهی که همه چیز را در جهت ارضای منافع خود، وسیله قرار می دهد.

و چشم های نوزاد به زندگی باز شد در سرزمینی که بعد از ورود قبیله او و دیگر قبیله های آریایی، ایران خوانده شد و در قومی مهاجر که از دیگر نقطه ها پا به این سرزمین گذاشته بودند.

www.takbook.com

با سلام خدمت دوست های مهربان

برای راحتی کار در این کتاب در قسمت فهرست بر روی هر عنوانی که کلیک کنید مستقیم به قسمت مربوطه می روید، و برای بازگشت به قسمت فهرست، در هر صفحه ای که می باشید، با رفتن بر روی کلمه فهرست که در قسمت پایین همه صفحه ها سمت راست می باشد و کلیک کردن بر روی آن به قسمت فهرست باز خواهید گشت.

همچنین اگر دوست های مهربان علاقه به واقعیت های تاریخ آلمان نازی(آخرین تمدن آریایی) دارند، در گذشته کتابی در مورد دو شخصیت زن و دو شخصیت مرد از نازی های آلمان تهیه کردم که با مطالعه آن می توانید به بسیاری از واقعیت های تاریخی در مورد رایش سوم از علت های ایجاد آن تا علت های سقوط آن پی ببرید.

کتابی به دور از دروغ پردازی ها و تاریخ سازی هایی که دستگاه های تبلیغاتی امروز دنیا به آن دامن می زنند.

در صورت علاقه به دانستن واقعیت های پنهان شده از بشر، از تاریخ آلمان نازی و آدولف هیتلر می توانید این کتاب را از لینک زیر دانلود کنید. با سپاس

دانلود کتاب: یک تمدن یک باور یک پیشوا

در سیاره من انسان هایش با شعله هایی در دست از خاکستر شدن جهان می نالند!

www.takbook.com

فهرست

❖ -عملکردهای کوروش نسبت به موضوع های مختلف با منبع تاریخ نگاری گزنفون	۱۵
❖ -در مورد نویسنده	۲۰
❖ -پیشگفتار	۲۸
❖ -نبرد ایدولوژی ها(پادشاهی، گروه سالاری، دموکراسی)بر اساس تاریخ نگاری هرودوت	۳۶
❖ -دیدگاه بزرگ ها در مورد کوروش و عملکرد او	٤۱
❖ -کوروش بزرگ بر اساس تاریخ نگاری ویل دورانت	٤٥
❖ -مهاجرت آریایی ها و ورود تعدادی از آنها به سرزمینی که بعد از ورود آنها ایران خوانده شد.	٤۷
❖ -علت شروع این مهاجرتها	٤۹
❖ -مسیرهای ورود آریایی ها به ایران که دارای دو نظریه کلی می باشد.	٥۰
❖ -مردی بزرگ از قومی مهاجر یا مهاجم	٥۲
❖ -نام های کوروش در سرزمین ها و زبان های مختلف	٥٤
❖ -دیگر قبیله های منطقه، پیش از ورود هندو اروپایی ها و در زمان آنها	٥٥
❖ -کوروش در دیدگاه های امروزی:	٥۹
❖ -دین کوروش	٦۰
❖ -انسان بالدار و نقد داستان های مذهبی در مورد کوروش بزرگ	٦۳

www.takbook.com

❖ -دیدگاه شاپور شهبازی در مورد ارتباط نداشتن کوروش بزرگ به داستان های مذهبی	٦٥
❖ -انسان بالدار و نشانه های آن	٧٠
❖ -جایگاه کوروش در شاهنامه فردوسی	٧٨
❖ -دیدگاه های مختلف نسبت به خانواده، همسر و فرزندهای کوروش	٨٤
❖ -آیا خاله کوروش، همسر او نیز بود	٩٠
❖ -نژاد شناسی کوروش از دیدگاه شاپور شهبازی	٩١
❖ -کتزیاس، او را بچه چوپان خواند	٩٤
❖ --برخاستن کوروش کوچک	٩٥
❖ --ادامه روایت کتزیاس	٩٦
❖ --رسیدن نسبت کوروش بزرگ به پادشاه ها	٩٧
❖ --محل دقیق انشان، مورد اشاره کوروش	٩٨
❖ --نقد روایت های کتزیاس	٩٩
❖ -اختلاف روایت کتزیاس با دیگر منابع چه دلیل هایی می توانست داشته باشد	١٠١
❖ -هرودوت	١٠٣
❖ --توضیح هرودوت در مورد بزرگ شدن کوروش توسط سگ ماده	١٠٧
❖ --ادامه روایت هرودوت	١٠٨

www.takbook.com

❖ -روایت های سه تاریخ نگار اصلی(هرودوت، گزنفون و کتزیاس) در مورد کوروش و مقایسه روایت هرودوت با کتزیاس	۱۰۹
❖ -گزنفون و روایت کودکی کوروش	۱۱۰
❖ --شرح گزنفون از سیستم دولتی و آموزشی پارس ها(الوترا)	۱۱۲
❖ --ادامه روایت گزنفون	۱۱٤
❖ -مقایسه روایت های هرودوت، گزنفون و کتزیاس	۱۱۸
❖ -پونیانوس یوستینوس	۱۱۹
❖ -نقدی بر تاریخ نگاری هرودوت و روایت های مشابه آن، با توجه به سن کوروش	۱۲۰
❖ -روایت های مختلف در مورد روش به قدرت رسیدن کوروش	۱۲۱
❖ -دیودوروس سیکولوس	۱۲۱
❖ -پونیانوس	۱۲۲
❖ -گزنفون	۱۲۳
❖ -بررسی روایت گزنفون و بررسی اتحاد تاریخی پارس و ماد	۱۲٤
❖ -رویدادنامه نبونعید	۱۲۸
❖ -خورنی(موسس خورناتسی)	۱۲۹
❖ -هرودوت	۱۳۰
❖ -چکیده ای از نتیجه گیری شاپور شهبازی از به قدرت رسیدن کوروش	۱۳۱

www.takbook.com

❖ -ادامه بررسی اتحاد پارس و ماد و نتیجه گیری در مورد روش به قدرت رسیدن کوروش	۱۳۲
❖ -پیروزی کوروش در ارمنستان و حل کردن اختلاف های مرزی آن سرزمین	۱۳۳
❖ -نبرد کوروش با کرزوس	۱٤۰
❖ -روایت هرودوت در مورد نبرد کوروش با کرزوس	۱٤۰
❖ -روایت گزنفون در مورد نبرد میان کوروش و کرزوس	۱٤٦
❖ --اراده کوروش بزرگ در نپذیرفتن دختر و همه دارایی هایی که گبریاس آشوری(بابلی) به او بخشیده بود.	۱٥۲
❖ --واقعیت ها در مورد گوبارو(گبریاس) در تاریخ به روایت شاپور شهبازی	۱٥٥
❖ --ادامه روایت گزنفون در مورد نبرد میان کوروش و کرزوس	۱٥۷
❖ -فتح شهر سارد از دیدگاه کتزیاس	۱۷۱
❖ -تاریخ نگاری دیودور در مورد فتح سارد	۱۷۱
❖ -ژوستین و تاریخ نگاری او در مورد فتح سارد	۱۷۱
❖ -رویداد کوروش و کرزوس	۱۷۲
❖ -ژوستین در مورد سرگذشت کرزوس	۱۷۲
❖ -گزنفون در مورد سرنوشت کرزوس پس از فتح سارد	۱۷۳
❖ -سرنوشت کرزوس بر اساس تاریخ نگاری هرودوت	۱۷۷

www.takbook.com

❖ -تاریخ نگاری کتزیاس در مورد سرنوشت کرزوس	۱۸۰
❖ -روایت نیکلااوس دمشقی	۱۸۱
❖ -رویدادنامه نبونعید و سرنوشت کرزوس	۱۸۳
❖ -پیکر نگاری یونانی بر روی کوزه	۱۸۵
❖ -نتیجه گیری در مورد مرگ کرزوس و نقد تاریخ نگاری هرودوت	۱۸۷
❖ -نتیجه گیری شاپور شهبازی در مورد سرانجام کرزوس	۱۸۸
❖ -ویل دورانت در مورد تاریخ لیدی و سرانجام کرزوس	۱۸۹
❖ -ماجرای پانته آ، آبراداتاس، کوروش بزرگ و آراسپ	۱۹۰
❖ -پس از فتح سارد	۱۹۶
❖ -تاریخ نگاری هرودوت در مورد رویدادهای پس از فتح لیدی	۱۹۶
❖ -تاریخ نگاری گزنفون در مورد پس از فتح سارد	۱۹۸
❖ -رویدادهای پس از خروج کوروش از لیدی	۲۰۰
❖ -تاریخ نگاری هرودوت در مورد رویدادهای پس از خروج کوروش از لیدی	۲۰۰
❖ -تاریخ نگاری گزنفون در مورد رویدادهای پس از خروج کوروش از لیدی	۲۰۱
❖ -روایت متفاوت کتزیاس و نقد تاریخ نگاری او	۲۰۲
❖ -نتیجه پیروزی کوروش بر لیدی از دیدگاه شاپور شهبازی	۲۰۳

www.takbook.com

❖ -بررسی رویدادهایی که در فاصله بین خروج کوروش بزرگ از لیدی و حرکت به سمت بابل روی داده است	۲۰۶
❖ -تاریخ نگاری هرودوت در مورد فتح بابل	۲۱٤
❖ -تاریخ نگاری گزنفون در مورد فتح بابل	۲۱۷
❖ --رفتار کوروش با مردم و بزرگ ها پس از پیروزی	۲۲۰
❖ --سرزنش شدن کوروش توسط کرزوس به خاطر بخشندگی زیاد	۲۲۲
❖ --آینده نگری کوروش در مورد ارتباط بین پیشرفت جامعه با ورزش، بهداشت و درمان	۲۲٤
❖ --مراسم خروج کوروش از قصر به قصد سپاسگزاری از خدای خداها مردوک	۲۲۵
❖ -فتح بابل با توجه به روایت رویدادنامه نبونعید و لوحه ها و کتیبه های بابلی	۲۲۷
❖ -استوانه کوروش در مورد فتح بابل	۲۳۰
❖ -ترجمهٔ استوانهٔ کوروش	۲۳۲
❖ -تاریخ نگاری برس(Berossos)، تاریخ نگار کلدانی به شرح پیرنیا	۲٤۰
❖ -یهود، بابل و عملکرد کوروش	۲٤۱
❖ -مهمترین نتیجه های پیروزی کوروش بر بابل و اثر پذیری مذهب های سامی از زرتشتیت	۲٤۷
❖ -بازگشت کوروش از منطقه غرب تا مرگ او	۲٤۹

www.takbook.com

❖ -دیدگاه برس، تاریخ نگار یونانی به شرح پیرنیا ۲٤۹

❖ -تاریخ نگاریه هرودوت در مورد مرگ کوروش ۲٥۰

❖ -نقد تاریخ نگاری هرودوت در مورد مرگ کوروش بزرگ ۲٥٥

❖ -روایت کتزیاس در مورد مرگ کوروش ۲٥٦

❖ -روایت کتزیاس به شرح پیرنیا ۲٥۷

❖ -روایت گزنفون در مورد مرگ کوروش ۲٥۹

❖ -روایت سترابون تاریخ نگار و جغرافی دان یونانی ۲٦٤

❖ -روایت یونیانوس یوستینوس تاریخ نگار رومی ۲٦٤

❖ -ویل دورانت در مورد سکاها ۲٦٥

❖ -مقایسه روایت ها از دیدگاه پیرنیا ۲٦٦

❖ -روایت شاپور شهبازی در مورد پایان کار کوروش ۲٦۸

❖ -پاسارگاد، آرامگاه کوروش بزرگ و داستان مادر سلیمان(افسانه ای ساختگی در مورد پاسارگاد و مقبره) و نتیجه گیری ۲٦۹

❖ --پاسارگاد ۲٦۹

❖ --آرامگاه کوروش و تابوت او ۲۷۰

❖ --داستانی ساختگی از ارتباط آرامگاه کوروش با مادر سلیمان ۲۷٦

❖ --نتیجه ای تاریخی از بازگشتی بی نتیجه ۲۸۱

www.takbook.com

..

-عملکردهای کوروش نسبت به موضوع های مختلف با منبع تاریخ نگاری گزنفون(فیلسوف، تاریخ نگار، سردار یونانی و شاگرد سقراط)

..دیدگاه کوروش بزرگ نسبت به قتل و غارت پس از پیروزی

چنان چه پیروز شدیم باید از آنچه فتح کننده ها را سرنگون می کند دوری بجوییم، یعنی به قتل و غارت نپردازیم. کسی که به چپاول دست بزند از زمره آدم ها نیست نام جانور برای او سزاوارتر است.

www.takbook.com

..دیدگاه کوروش بزرگ نسبت به ثروت و ثروت گرایی

باید به حریص بودن انسان ها در آفرینش آن اعتراف کرد و من هم در این مورد امتیازی نسبت به دیگران ندارم با این تفاوت که وقتی دارایی آنها بیشتر از آن است که لازم دارند، زیر خاک می کنند یا می گذارند زنگ بزند و یا برای شمردن، اندازه کردن و تماشا کردن آن در رنج هستند و در حالی که با همه این پولهایی که در صندوقهای آنهاست، به قدری می توانند بخوردند که معده های آنها جا دارد و به قدری می پوشند که بتوانند حمل کنند. پس ثروت زیاد برای آنها می تواند رنج و خستگی آورد. وقتی به ثروت تازه ای دست یافتم، مقداری را که مورد نیاز است بر می دارم و بقیه را می بخشم به دوستان و مردم سرزمین که به وسیله آنها می توان چیزهایی یافت که نه می پوسند و نه زیادی آن موجب رنج و خستگی است. این گونه عملکردها موجب آسایش و بزرگی است.

ولی آن فردی که ثروت را از راه عادلانه به دست آورده و بتواند آن را به شکل شرافتمندانه ای در راه رفاه مردم و آبادی سرزمین به کار ببرد، به نظر من از تمام مردم خوشبخت تر است.

..عملکرد کوروش نسبت به اسیرها، پس از جنگ

کوروش بزرگ، افرادی که در جنگ اسیر شده بودند را فراخواند و به آنها گفت که به علت فرمانبرداری از این پس دیگر هیچ خطری آنها را تهدید نخواهد کرد، از این به بعد مدیرهای دیگری خواهید داشت. شما در خانه های خود خواهید ماند و همان زمین هایی را که قبل از این کشت و زرع می کردید آباد خواهید نمود. و با همان زن ها و کودک هایی که تا پیش از این بودید زندگی خواهید کرد. و برای اطمینان از اینکه از این تاریخ به بعد سر جنگ با کسی ندارید سلاح خود را تسلیم نمایید، تا صلحی پایدار ایجاد شود.

..گفتگوی میان کوروش بزرگ و کمبوجیه(پدر کوروش) در مورد فرمانروایی

کمبوجیه گفت، ... چه نیک سرشت و فرخنده شخصی است آن فرمان روایی که با درست فکر کردن و رفتار کردن وسایل رفاه و روزی زیر دست های خود را به فراوانی تهیه کند، مردم را چنان رهبری و

www.takbook.com

تربیت کند که شایسته و مرفه بار آیند و اگر چنین موفقیتی حاصل کرد، کاری قابل ستایش و درست انجام داده.

و کوروش در ادامه می گوید، درست است، فرمانروایی کردن در نظر من کاری دشوار، وظیفه ای بسیار بزرگ و مهم است. ... من بارها به این مطلب توجه کرده ام که بیشتر فرمانرواها و مردم و همچنین متحدهای ما تصور می کنند که تفاوت اصلی بین حکومت و رعیت این است که مدیرها و اداره کننده ها باید بهتر بخورند و صندوق های آنها پر از طلا باشد و بیشتر از دیگران بخوابند و روی هم رفته، کم تر از زیردست ها و مردم زحمت بکشند و رنج ببرند. در حالی که به باور من اختلاف آنها در این نیست که فرمان رواها زندگی راحت تر و آرام تری داشته باشند، بلکه تفاوت اصلی در پیش بینی کارها و عملکردها ، دیدگاه بزرگ داشتن و دوستی با کار کردن است.

..پاسخ کوروش بزرگ نسبت به بخشیدن قلعه، ثروت و دختری که گبریاس در قبال گرفتن کمک از کوروش به او بخشید.

... کوروش در پاسخ گفت،

بدونه شک در دنیا هستند افرادی که نمی خواهند به چیزی دست اندازی کنند، دروغ بگویند و عهد خود را بشکنند، ولی چون پیش نمی آید که کسی به این نوع افراد ثروتی زیاد بسپارد، یا اختیارهای کامل بدهند، یا قلعه هایی را به آنها تسلیم کند و یا دخترانی که دوست داشتنی هستند در اختیار آنها بگذارد، میمیرند پیش از آنکه مردم بدانند به راستی اینها چگونه مردمی بودند.

امروز تو قلعه محکم و فتح نشدنی را به من سپردی، ثروت بسیار پیش پایم ریختی،همه قدرت خود را به من تقدیم کردی، دختر نازنینی که مایه خشنودی و ستایش تو است به من واگذار نمودی، اما بالاتر از همه اینها، برای من فرصت مناسبی فراهم ساختی تا به همه عالم بفهمانم که با وجود همه این امکانات، از حریم خود قدمی فراتر نمی نهم، در صدد نیستم با میزبان ها پیمان شکنی کنم، یا به خاطر حرص و ولع مال و زر، به آزار و ستم دیگران بپردازم، یا دانسته و فهمیده از زیر بار عهد خود شانه تهی کنم.این بزرگ ترین پاداش و عزیزترین هدیه ای است که به من بخشیدی.

www.takbook.com

بدان که من قدر این هدیه را می دانم و تا زمانی که من عادل باشم و خبر عدالتم موجب ستایش مردم از من باشد، هرگز آن را فراموش نخواهم کرد و کوشش خواهم کرد که نیکی های زیاد به تو بکنم. و در مورد دختر شما هم من فردی را که سزاوار و شایسته او باشد، (برای همسری او) پیدا خواهم کرد.

..معیارهای نظارت بر عملکرهای زیر دستان توسط کوروش بزرگ

پیوسته مراقب بود که زیر دستانش نسبت به دیگری یا نسبت به متحدین خود مرتکب اندک بی عدالتی نشوند. مقرر داشته بود که احدی از بزرگان که صاحب اختیار و قدرت اند نباید مالی از راه تجاوز و ستم اندوخته نمایند، بلکه هم خود را مصروف آن کنند که همه زیردستان به حق خود قانع باشند و فقط از راه مشروع و قانونی امرار معاش کنند. کوروش عفاف و حرمت را به منتها درجه رعایت می کرد. هیچ گاه سخن ناشایست به احدی از زیر دستان نمی گفت و پرده دری نمی کرد و باور داشت حرمت نهادن به دیگران بر عزت و شرافت شخص می افزاید، و به خصوص توجه می کرد که نباید فقط حرمت آن کس را نگه دارند که بزرگتر است یا از او بیمی در دل دارند بلکه احترام به دیگری ولو کوچک تر و ضعیف تر باشد از بهترین خصایل انسانیت است، و می گفت شما به زنی پاکدامن که احترام خود را مصون و محفوظ نگاه می دارد حرمت می نهید یا به آن زنی که از جاده پاکدامنی بیرون می افتد؟

..اعتدال و اراده کوروش بزرگ

از دیگر سرشتهای کوروش، اعتدال و رفتار ملایمش بود. درباری ها و بزرگ ها قوم چون می دیدند کسی که بزرگ ترین فرمانروایی را در دست دارد و بیش از هر کس می تواند شدت نشان دهد و مغلوب هوای نفس گردد، تا این حد ملایم و آرام و بر نفس خویش مسلط است، به خودی خود به سبب قدرت و اختیار کثیری که دارا بودند از گستاخی، افراط و غلبه نفس پرهیز می کردند و جملگی کوشش به کار می بردند تا اعتدال نفس خویش را حفظ نمایند. کوروش می گفت بین حیا(شرم) و اعتدال نفس این امتیاز است که مردان با حیا در غالب موارد از ارتکاب عمل ننگینی در جمع خودداری می کنند، در صورتی که کسانی که اعتدال نفس دارند در خفا نیز از آن امتناع می ورزند. بهترین سرمشق و دستور اعتدال را در این می دانست که از افراط در درک لذت های شهوانی، که وسایلش از هر حیث فراهم بود، به تن خویش اجتناب ورزد. این بود که هیچ گاه پرداختن به لذت های نفسانی

www.takbook.com

دقیقه ای او را از انجام دادن تکالیف و وظیفه های سنگینش منحرف نساخت. ... به موجب چنین صفت های پسندیده ای، بارگاهش پناهگاه خاص و عام گردید و هر کس از وضیع و شریف یا فقیر و مستمند با بی آلایشی و ارادت به آنجا رو می آورد مستفیض و امیدوار و دلخوش باز می گشت، چون در بارگاه کوروش هیچ گاه نهیب خشم و غضب یا قهقهه ای بلند، که هر دو ناشی از افراط و انحراف از جاده اعتدال است، شنیده نمی شد. پیوسته روح نظم و آهنگ و امید در آن حکم فرما بود، هر کس به آن نزدیک می شد به خوبی درک می کرد که در این قصر و بارگاه مرد مدبر و عاقلی حکومت می کند که عدالت و اعتدال شعار اوست. رعایای سرزمین های وسیع و اقوام مختلف امپراتوری و ملازم های درگاهش جز این چیزی نمی دیدند و جز این آرزویی نداشتند.

..قدرت مدیریت کوروش بزرگ

کوروش به همان درجه که از سستی و غفلت اطرافیان خود ملول بود و به شدت با آن مبارزه می کرد، هر کس را که در انجام دادن کارهای نیک مجاهدت می ورزید پاداش های نیک ارزانی می داشت، منصب ها و امتیازها را مخصوص افرادی مقرر داشته بود که از خود شایستگی و لیاقت نشان دهند، و جز این به احدی پاداش بیهوده یا منصب و مقامی نسنجیده نمی بخشید. نتیجه این شد که در اطرافش گروهی از مردهای زبده و خیر خواه و درستکار و لایق جمع شدند و تربیت یافتند. افراد مورد اعتماد کوروش در نظر خود و رعیت های امپراتوری اش از بهترین و شایسته ترین مردها بودند.

www.takbook.com

-

--در مورد نویسنده

همیشه از خود می پرسیدم علت نبودن عدالت و برابری بین انسان ها چیست؟

جستجو کردم

عده ای خواستند صورت سوال را پاک کنند وقتی گفتند این آزمون است. آنها که هیچ پاسخی در علت عدم برابری خود آزمون ها هم ندارند، چه برسد به علت عدم برابری آزمون دهنده ها!

فلسفه گنگ بود، از آن هم نشد پاسخی یافت.

ولی علم در مورد علت همه موجودیت ها گفت تکامل شعوری از برابری ندارد، قویتر ها را نگه می دارد و ضعیف ها را حذف می کند.

«نقش نژاد نیرومند و برتر این است که نژاد ضعیف را در خود حل نماید، نه اینکه مانند او شود و اکثر عظمت و قدرت خود را در هم شکسته، قانون طبیعت این است که نژاد برتر نژاد ضعیف را پایمال کرده و قوی ضعیف را از بین می برد و مورد استفاده قرار می دهد. این فقط نژاد ضعیف است که این رفتار را غیر انسانی دانسته و از آن ناراحت می شود.»

آدولف هیتلر

این دردناک است، ولی واقعی.

پس واقع گرایی شد باور من برای اندیشیدن و قضاوت تاریخ

برگه های تاریخ را ورق زدم، پر بود از زن ها و مردهایی که شعار می دادند، ولی عملکردی متفاوت داشتند از شعارهای فریبنده شان.

واقع گرایی عملکرد می خواهد، نه شعار.

www.takbook.com

به زنها و مردهای عملگرای تاریخی رسیدم، آنها که فریفته ثروت، قدرت و هواهای نفسانی نشده و دست به شعارهای عوام فریبانه در توجیه وجود بی لیاقت خود نزدند، آنها که همه توان خود را در راه کمک به دیگر انسانها صرف کردند، آنها که عملکردهایشان معیاری شد برای یک قضاوت تاریخی از آنها.

این دیدگاه من می باشد برای پذیرفتن انسانهای بزرگ تاریخ.

خب پس از چند سال پژوهش کتابی را تهیه کردم با نام «یک تمدن-یک باور-یک پیشوا» در مورد زندگی آدولف هیتلر و تعدادی از زن ها و مردهای بزرگ نازی.

چرا آدولف!

آدولف هیتلر

«ملت آلمان آیا شده حرفی بزنم و به آن عمل نکرده باشم.» آدولف هیتلر

www.takbook.com

وقتی نام آدولف هیتلر را می شنویم، به صورت پیش فرض گرایانه تصویری از یک انسان پلید و جنگ طلب در ذهن هایمان شکل می گیرد.

ولی یک مورد را همیشه فراموش می کنیم.

اینکه **تاریخ را پیروز جنگ می نویسد.**

و پیروز جنگ به طور معمول به دروغ پردازی، تحریف و تاریخ سازی روی می آورد تا پلیدی های خود را پنهان و توجیه کند.

ولی واقعیت جدایی از این تاریخ سازی های مدیریت کننده های دستگاه های تبلیغاتی کشورهای امروزی بوده که سرمایه داری، اختلاف های طبقاتی، فقر و فحشا تمام تاروپود جامعه های آنها را در قالب های جهان میهنی در بر گرفته، قالبی پر از شعارهای فریبنده و برای یافتن واقعیت در این مرداب فریبنده رو به مرگ نهایی بشر باید زمان طولانی را صرف کرده و زحمت و پژوهش های بیشماری انجام داد.

«بعضی حقیقت ها به طوری پنهان شده اند که اگر کسی به خوبی دقت نکند آن را نمی شناسد، ولی در غالب موارد اتفاق می افتد که این حقیقت های روشن را افراد عادی نمی بینند یا دست کم نمی توانند بد و خوب خویش را تشخیص دهند.»

آدولف هیتلر

در پژوهش های خود مجموعه ای از ویژگی های برتر به مانند: انسان دوستی، صلح طلبی، با اراده ترین، میهن دوستی، نابغه ترین، راستگویی، آینده نگری، طبیعت دوستی و نژاد گراترین مرد هدایت گر یک سرزمین را با توجه به عملکرد او در تاریخ جهان را آدولف هیتلر یافتم و نتیجه پژوهش های خود را در کتابی که عنوان کردم گرد آورده و به صورت رایگان در اختیار علاقه مندها به تاریخ قرار دادم، تا این خود شما باشید که پس از خواندن آن کتاب به یک قضاوت واقعی از آدولف هیتلر(بزرگترین مرد تاریخ معاصر) و تاریخ پایان یافته نازی ها به عنوان آخرین ایدولوژی برای نجات آخرین تمدن بشر بپردازید، قضاوتی به دور از دستگاه های تبلیغاتی تحریف کننده تاریخ.

www.takbook.com

«کسی که بتواند میل و هوس شهوانی خود را مهار کند، موجود با اراده ای است»

آدولف هیتلر

اگر اراده نام خواست، باید نوشت آدولف هیتلر، مردی که سیگار نمی کشید و با مصرف دخانیات برای ملتش مخالف بود، مردی که مشروبات الکلی مصرف نمی کرد و ملتش را از مصرف آن دور می کرد، مردی که رو به گیاه خواری آورده و گوشت خواری را کنار گذاشت، مردی که سرزمین سوخته و مردم فقیرش را توانست در کوتاهترین زمان به بالاتین سطح رشد برساند و میزان بیکاری، فقر، فحشا و فساد را به پایینترین میزان خود رساند، مردی که دوستدار طبیعت بود و به شدت از حقوق دیگر جاندارهای حیات حفاظت می کرد، مردی که از آزادی مذهبی پیروی می کرد، مردی که رو به هوا و هوس های شهوانی نیاورد و همیشه فاصله خود را با زنها در عین حال که احترام آنها نگه می داشت، حفظ کرده و تنها زن در زندگی او «اوا بروان» نام داشت.

آدولف باور داشت که جذب زنها شدن، موجب گذراندن وقت با آنها شده و این کار در نهایت فرصت کافی به او نخواهد داد تا به مردم سرزمینش برسد و این خصوصیت آدولف بر خلاف اکثریت نزدیک به مطلق رهبرهای تاریخ جهان بوده و خواهد بود که وقت گذراندن با زن های متعدد و بدست آوردن زن های متعدد، قسمتی جدا نشدنی از زندگی پر از هواهای نفسانی آنها بوده و نشانی از بی اراده بودن اینگونه انسانها و عدم توانایی آنها برای هدایت ملت ها و اندیشه ها. در زمانی که جنگ جهانی دوم داشت آخرین روزهای خود را سپری می کرد، آدولف به همراه اوا، که تا آخرین لحظه ها با او مانده بود، و آدولف در پاسخ به این وفاداری اوا، ساعاتی پیش از خودکشی با او ازدواج کرد، تا نام او برای همیشه در تاریخ ماندگار شود. و در نهایت با هم خودکشی کردند.

مردی که در آخرین ماه های نبرد، وقتی که بسیاری از کشورهای درگیر جنگ رو به سو استفاده از زنها به عنوان نیروی کار ارزان در کارخانه ها و دیگر قسمت ها و استفاده از آنها در جبهه های جنگ آورده بودند، ولی باز هم آدولف هیتلر حاضر نشد تا از زنها چنین سو استفاده ای کند. مردی که صلح طلب ترین، مردم دوست ترین و موفق ترین پیشوای تاریخ معاصر بوده تا جایی که کاندید بالاترین جایزه صلح هم قرار گرفت.

ولی پس از پایان جنگ، جهان میهنی ها که خود را پیروز جنگ می دیدند، تاریخ را به میل خود تحریف، واقعیت ها را پنهان کردند و با دستگاه های تبلیغاتی که اکنون در کنترل داشتند به این تحریف ها دامن زدند و دروغ را آنقدر تکرار کردند که امروزه دیگر این دروغ ها و تحریف ها به عنوان چهره ای از حقیقت در

www.takbook.com

دنیـــای مـــا پذیرفتـــه شـــد. و انســـان را بـــه یـــاد ایـــن جملـــه مـــی انـــدازد کـــه،
«حقیقت همان دروغی است که بارها و بارها تکرار شده است.» آدولف هیتلر

مردی که ...

به نام آدولف،مردی که در میان جنگ و اخلاق،ترجیه داد جنگ را ببازد، ولی اخلاق را نه.

پس از مدتی از نوشـتن کتـاب «یـک تمـدن-یک باور-یک پیشـوا» در مـورد بزرگتـرین مـرد تـاریخ معاصـر(آدولف هیتلـر)، تصـمیم گـرفتم یک پژوهش کامل هم در مورد بزرگترین مـرد تـاریخ باسـتان یعنـی کـوروش بـزرگ انجـام دهم، تا کار پژوهشـی خود را در مـورد تـاریخ کامل کرده و پایان دهم.

از زمانی که شروع به این پـژوهش کـردم تـا هم اکنون که این کتـاب را تمـام کـرده و ایـن مـتن را مـی نویسـم دو سـالی مـی گـذرد. حاصل پژوهش دو سـاله ام را کـه حاصـل از خوانـدن چنـدین کتـاب، مقالـه، نقـد و ... در مورد کوروش بزرگ بوده را در این کتـاب گـرد آورده و بـه صـورت رایگـان در اختیـار دوسـت دارهای تاریخ قرار می دهم.

در بسیاری از کتاب ها، مقاله ها و نقد های امروزی که می خواندم، نویسـنده هـای آن بـا پـیش فـرض هـای مـذهبی، ملـی و ... دست به نوشتن آنها زده بودنـد، پـس تمـام سـعی خـود را کـردم تـا کتـابی بـدون پـیش فرض که با خواندن چند کتاب منبع اصـلی از

www.takbook.com

تاریخ نگارهای یونانی، متن های کتیبه های مرتبط با کوروش و ... تهیه کرده را با تمام نقل قول ها از این تاریخ نگارها و بسیاری از دیگر پژوهشگرها را به طور کامل در اختیار خواننده های این کتاب قرار بدهم تا این خود فرد باشد که به قضاوت کوروش می پردازد.

آدولف هیتلر در آخرین روزهای جنگ جهانی دوم در برلین گفت:

«اینکه من و یا هر کس دیگری در آلمان در سال ۱۹۳۹ خواستار جنگ بوده ایم، به هیچ وجه واقعیت ندارد. این جنگ، به ویژه، خواسته دولتمردانی بود که یا خود یهودی بودند و یا در راه منافع یهودی ها فعالیت می کردند و همان ها بودند که به جنگ دامن زدند. من پیشنهادهای بسیاری برای کنترل و محدود کردن تسلیحات نظامی عرضه کردم ، که آیندگان برای تمام زمانها نتوانند از تعهد پذیری من هنگام آغاز جنگ چشم پوشی کنند.»

صدایی به من رسید، از جنگجو به جنگجو، از گذشته برای آینده، از نبردی بزرگ، به بزرگی تمام تاریخ.
صدا را شنیدم، از سرنوشت گریزی نیست، اگر هم پاداش وفاداری برای جنگجو، صلیب و خون باشد.
درد و انزوا قسمتی از جنگجوست، پس صدا را برای آیندگان بازگو کردم. از جنگجو به جنگجو.
تا صدایی باشم برای جنگجویان آینده از هر گونه یا ساختار، که بدانند روزی این سیاره یک مرد داشت.
زنده باد پیشوا آدولف هیتلر

www.takbook.com

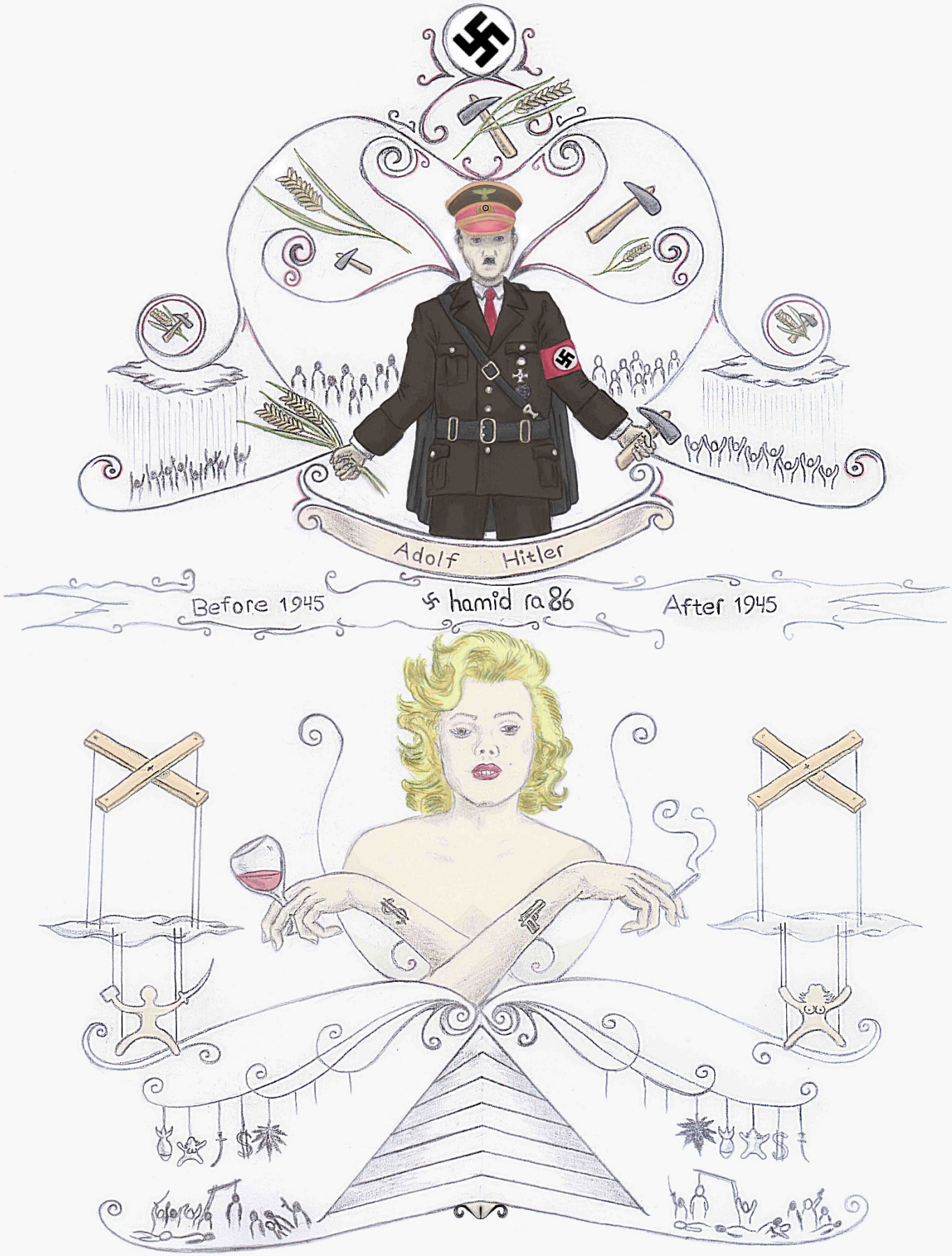

2017

www.takbook.com

آفرینش خالی از عدالت است. وجود یک اتفاق است. اختلاف ها یک واقعیت است. جایگاه اجتماعی انسانها یک اجبار است. تغییر یک توهم است و عدد تاس، سرنوشت ماست. خوشا به حال تو که طبقه های بالایی، رویای من واقعیت زندگی توست، هر چه میتوانی بخند و لذت ببر که تصادف، تنها علت قله نشینی یکی و دره نشینی دیگریست در پستی و بلندی های زمین مضحک بازیه طبیعت خالی از شعور، درد دارم، مرگ دارد من را نفس می کشد. امروز هستم، چه خوب که فردا دلیلی بر بودنم نباشد. وعده پاداش دروغ بود و زندگی واقعیتی می باشد در کام خوشگذرانهایی با سلاح هایی از جنس پول، زیبایی و قدرت. صبر یک بازی اجباری و توهم پاداشی برای وفاداری. مرگ را دارم لبخند میزنم و بودن را بدرود. پاسخ خرد گراییم شد انزوا، وقتی پاداش بی خردی تو شد غرق شدن در توهمی از هوا و هوس های دنیوی و اخروی. خسته ام، صدایم نکنید، خوابم عمیق نیست، از ابتدا مُرده بودم، جسمم هم بیمار است، در واقع بیماری، بودنی بود که امروز شناختمش. هلهله برپاست، دارم با مُرده ها میرقصم و در انتظار زمان پوسیده شدنم، چرخش مضحک سیاره ای بی هدف را توهم میزنم. خوابی عمیق می خواهم، آنقدر که در عمق ماده تاریک، غرق شوم، برای همیشه.

در این پژوهش خود سعی کرده تا به همه مواردی که به زندگی کوروش بزرگ مربوط بوده به طور کامل بپردازم و هیچ یک را جا نیندازم و امید به اینکه توانسته باشم در این کار خود موفق بوده باشم.

hamid ra 86

December 2016

زمستان ۱۳۹۵

www.takbook.com

--

-پیشگفتار

--شعار از گل می دادند، در رویای عطر آن مسخ شدیم و از خود بی خود، دردم گرفت، به خود آمدم تیغ ها سرتا پایم را در بر گرفتند، همه چیز بد است، شکه شده ام، بوی تعفن تمام فضا را پر کرده، انگل ها دارند خونم را می بلعند، دارم غرق می شوم، ولی نه در آب، نه در خون، نه در تعفن، ما غرق شدیم در خیال هایی که شعارها ساختندش، شعارهایی به قدمت تمام تاریخ موجودیت تکاملیمان و آن را با رویاهایمان پروراندیم. هنوز هم گوش هایم می شنوند، هنوز هم دارند شعار می دهند از گل. بدنم سست شده، همه جا پر از من است، دیگر توان تکان خوردن ندارم، بیدار شوید بیدار شوید، فایده ای ندارد، در رویای عطر شعارها از توهم گل مسخ شده اند. ای کاش میدیدند که نه در بالا گلی است و نه در پایین ریشه ای، همه اش تیغ است. با شمایم بیدار شوید و ببینید که هیچ گلی نیست، بی فایده است، انگار کر شده اند. چگونه به آنها بگویم گل همان خاکی بود که زیر پایمان له کردیم وقتی در شعارهایی که از گل سر میدادند غرق، در رویاها مسخ و اکنون در میان تیغهای انگلی معلق مانده ایم. دیگر هیچ خاکی نمانده. توان حرف زدنم را هم دیگر دارم از دست می دهم. مرگ را نفس می کشم و لبخندی میزنم به همه آنچه که باید امروز می بودیم ولی دیگر هیچ نیستیم و هیچ نخواهیم بود.

وقتی سخن از زندگی میشود، به چگونه زیستن می اندیشیم

چگونه زیستن

چگونه زیسته ای؟

با درد و اندوه یا در سرور شادی، غرق در نازو نعمت یا با فقر، در شغلی با درامد بالا و آینده دار یا به مانند کارگری بی فردا

هر چه هستی یا هر چه که در خیالت بودنی میبایست که امروز نبود شده.

اگر از خوشی، سرور و تنوع های هیجان انگیز، گذر زمان از یاد برده ای یا از درد و روزهای تکراری

www.takbook.com

اگر در اطرافت آنقدر هیجان هست که خود را از یاد برده یا درد و اندوه به انزوای بی دیگران کشانده ات، آنقدر که دوست داری خودت را به آغوش بکشی

اگر، اگر و باز هم اگر

اینگونه بودن ها را پایانی نیست، چرا که با هم زیستن فراتر از گنجایش اراده بشر بوده، آنقدر دور که با خیال هایش فقط می توان نقد کرد و روزگار گذراند.

در روزگاری زندگی می کنم که فاصله های جغرافیایی کم و کمتر می شود، ولی اختلاف ها بیشتر و بیشتر.

امروز دنیای ما شده دنیای شعار ها، به حدی که مهر و دوستی را هم تنها باید در همان شعار ها زیست.

دوستی در دنیای امروز دیگر معنایش با هم زیستن یا در کنار هم زیستن نیست، معنایش عوض شده، دوستی امروزه یعنی سودی که موقعیت اجتماعی و بدن تو برای من دارد. هر چه تو از قدرت، ثروت و بدنت بیشتر به من بدهی دوستی صمیمی تر در این روزگار خواهیم بود.

امروز در دنیای ما وفاداری گم شده یا در واقع گنگ شده

امروز وفاداری من به تو در خیال پردازی هایی از منفعت های دنیوی و اخروی می باشد که تو به من می دهی، جدایی از درستی یا نادرستی، جدایی از واقعیت یا خیال بودن آن.

اینکه نهایت ما چیست، نمی تواند چیزی متفاوت تر از نهایت عصر ژوراسیک باشد، روزی آنچه بی دلیل نبودش بود و بودش نبود، در دنیای ماده و انرژی فرایندی تکاملی شکل داد در غالب فیزیک کلاسیک، به صورتی که دایناسورها دیروز بودند فردا نبودند، ما امروز هستیم ولی هیچ دلیلی بر فردا بودنمان نیست.

پس چرا امروز بودنمان می بایست انقدر بد، پر از نفرت و فسادهای سیاسی، اجتماعی و جنسی باشد.

پاسخ واضح است، در واقع بشر اراده، توان و لیاقت با هم زیستن یا در کنار هم زیستن را ندارد.

www.takbook.com

دنیای امروز بشر نمادیست بر گرفته شده از همان ساختار تکاملی جاندارها، ساختاری که هیچ گاه بشر توان تغییر آن را نداشته و اینگونه که به نظر می رسد هیچ گاه نیز نخواهد داشت، ساختاری که در آن هر چه قویتر باشی شانس بقا و بهتر زیستن را خواهی داشت، در غیر این صورت یا از بین خواهی رفت و یا ضعیف بودن را با حس های کینه، درد، نفرت و حسادت زندگی خواهی کرد، و چاره ای نخواهی داشت جز غرق کردن خود در خیال پردازی های دنیوی و اخروی.

و آن شاخصی که بقا را در تکامل تعیین می کند، در واقع انتخاب طبیعی است که شعوری از برابری و عدالت ندارد و اوست که شانس بقا را به یک جاندار داده و از دیگری می گیرد.

چنین ساختاری در بشر حکم فرما شده و نهایت چنین ساختاری را در بی بندو باری های اجتماعی، سیاسی، جنسی و اختلاطهای نژادی می توان یافت که در نهایت یا با گونه جدیدی مواجه خواهیم بود و یا با پایان دوران بشر، که در واقع نتیجه هر دو یک رویداد است، پایان بشر.

ساختار امروزی، ساختاری که بیشترین نزدیکی آن را می توان با ایدولوژی ها و عقیده های جهان میهنی یافت که امروزه این عقیده ها، حاکم نزدیک به مطلق بشر شده اند و روز به روز بشر را بیشتر از پیش در جنگ و فساد غرق می کنند.

اما چرا عقیده های جهان میهنی حاکم امروزی بشر شده اند.

پاسخ در تاریخ قرن بیستم نهفته است.

در قرنی که بزرگترین نبردها میان میهن دوست ها و جهان میهنی ها شکل گرفت.

در قرنی که بزرگترین میهن دوست ها به مانند آدولف هیتلر یکی پس از دیگری از صحنه نبرد خارج شدند و باورهای آنها هم پس از رفتنشان با تحریف هایی که توسط مدیریت کننده های دستگاههای تبلیغاتی جهان میهنی انجام شد، رو به فراموشی رفت.

تاریخ را پیروز جنگ می نویسد

و تاریخ قرن بیستم را جهان میهنی ها نوشتند.

تاریخی که به توسط کمونیست ها، کاپیتالیست ها، عقیده هایی به مانند یهودی ها و دیگر جهان میهنی ها در توجیه عملکردهایشان نوشته شد.

www.takbook.com

و امروزه با افزایش غیر قابل مهار جنگ افروزی، فسادهای اجتماعی و مدیریتی، فاصله های طبقاتی، بی بندو باری های جنسی و ... به خوبی می توان ناکارامد بودن عقیده های جهان میهنی را شاهد بود.

آنچه در زمان آدولف هیتلر در سرزمین آلمان اجرا می شد، بر پایه دوری از دخانیات، مشروب های الکلی و فسادهای مدیریتی و جنسی و همچنین دوری از جنگ، کاهش بیکاری، کاهش فاصله طبقاتی، حفاظت از محیط زیست و جاندارها، کمک به دیگر سرزمین ها برای پیشرفت(به مانند کمک به ایران در زمان رضاشاه که او هم یک میهن دوست بود و در نهایت این کمک ها موجب ساخت و سازهای چشم گیر و مدیریتی تکرار نشدنی در تاریخ ایران شد)

رضا شاه(پهلوی اول)

و ... بود که تمام این کارها را آدولف هیتلر در عمل، اجرایی کرده بود و در تاریخ ثبت شده که تا پیش از شروع جنگ جهانی دوم به بهترین شکل ممکن در حال اجرا شدن بود و می توانست الگویی باشد برای دیگر سرزمین ها تا هر چه بیشتر سطح زندگی افراد یک سرزمین بهتر و فاصله طبقاتی و فساد کاهش یابد تا بشر بتواند به یک همزیستی متقابل بین سرزمینی با حفظ قواعد نژادی برسد، یعنی

www.takbook.com

سرزمین هایی که مردم آن توانایی بیشتر داشته و سریعتر پیشرفت می کردند، موجب میشدند پیشرفت بشر سریعتر شده و هر چه سرعت این پیشرفت بیشتر بوده، تکنولوژی های حاصل از آن هم هر چه سریعتر به دیگر سرزمین ها رسیده و این روند به مرور می توانست موجب کاهش هر چه بیشتر فقر و فساد در جهان و همچنین کاهش هر چه بیشتر مهاجرت های سرزمینی و در نهایت حفظ هر چه بهتر نژاد های برتر و در نتیجه پیشرفت بیشتر برای جامعه بشری شود.

ولی این ایدولوژی و گسترش آن خطری بزرگ بود برای نظام های سرمایه داری، نظام های کمونیستی، عقیده هایی به مانند یهودی ها و دیگر جهان میهنی هایی که موجودیت خود را با شعار های عوام فریبانه حفظ کرده و می کنند و جهان میهنی ها با مدیریت ارباب های سازمان یافته شان برای جلوگیری از گسترش این ایدولوژی نازی ها، نقشه هایی برای شعله ور کردن شعله های جنگ کشیدند و با دامن زدن به اختلاف مرزی لهستان با آلمان نازی و برخلاف همه تلاش هایی که آدولف هیتلر برای جلوگیری از شروع این جنگ انجام داد، توانستند جنگی را شروع کنند و با اعلام جنگی که به آلمان نازی از طرف انگلیس و فرانسه شد، این جنگ محلی را به یک جنگ جهانی تبدیل کردند که در نهایت با خارج شدن ایدولوژی آلمان نازی به عنوان آخرین ایدولوژی نجات دهنده بشر به پایان رسید.

و پس از آن هم در هر کجا که یک میهن پرست به قدرت رسید و بر خلاف خواسته مدیریت کنندهای جهان میهنیه جهان، خواست سرزمین خود را در جهتی مخالف صاحب های قدرت جهانی رو به رشد و شکوفایی ببرد با دسیسه چینی، او را از قدرت خارج کردند که از مهمترین آنها می توان در این مورد به پهلوی دوم(آخرین پادشاه ایران) اشاره کرد.

www.takbook.com

محمد رضا شاه(پهلوی دوم)

پس از جنگ جهانی، جهان میهنی ها در قالب های سرمایه داری، کمونیستی و دیگر عقیده های جهان میهنی توانستند هدایت بشر را در دست بگیرند و روز به روز به گسترش هر چه بیشتر اختلاط های سرزمینی و نژادی از طریق باز کردن دروازه های مهاجرت دست بزنند و نهایت آن موجب نابودی خصوصیت های برتر نژادها، در نتیجه کاهش رشد سریع بشر و کند شدن رسیدن امکانات و تکنولوژی به سرزمین های ضعیف تر شده که نهایتی جز افزایش جنگ، فقر، فسادهای مدیریتی و جنسی در سرزمین های امروزه نداشته.

بشر وارد مسیری بی بازگشت شد. مسیری نه رو به رشد، وفاداری و همزیستی های متقابل، بلکه مسیری رو به سقوط، خیانت، خرافه و فساد.

این بود روایت قرن بیستم، قرنی که بشر بهترین فرصت هایش را برای بهتر و در صلح زیستن از دست داد.

www.takbook.com

گزنفون یونانی(فیلسوف، تاریخ نگار، سردار و شاگرد سقراط) می گوید،

«روزی این فکر به ذهنم آمد که چگونه عده بسیاری از حکومت های دموکراسی به دست کسانی که انواع حکومت را بر آن مرجح می دانستند واژگون شده اند، و یا سلسله های متعدد شاه ها به علت قیام طرف داراهای حکومت عامه منهدم گردیده اند، و سرانجام ممکن است اشخاص مستبد و ستمکار که در یک چسم به هم زدن از بین رفتند، و حال آن که عده دیگری که رویه اعتدال پیش گرفتند کم و بیش برقرار ماندند و به عنوان اشخاص محتاط و میانه رو مورد تمجید و تحسین نزدیکان خود قرار گرفتند و حکومتشان دوام یافت. و باز فکر می کردم که در خاندان ها و زندگی های خصوصی افراد، که بعضی ترکیبی است از عده بسیاری خدمه و برخی محدود به افراد معدودی است، بعضی از رییس های خانواده ها عاجزند از این که بتوانند این افراد معدود را هم به اطاعت از خود واداد کنند. فکر می کردم که گله دارها فرمانروای گاوهای خود و مهترها فرمانروای اسب ها هستند، و سر انجام تمام کسانی که چوپان نامیده می شوند و دسته های حیوان ها را به عنوان نگهبان، حفظ و نگهبانی می کنند، فرمان روای همان حیوان ها هستند. نتیجه ای که از این فکرها گرفتم نشانگر این مطلب است که گله های حیوان ها بهتر از چوپان های خود اطاعت می کنند تا مردم از کسانی که بر آن ها حکومت می کنند. ...

گله های حیوان ها از گله دارهای خود پیروی می کنند و هیچ گاه شنیده نشده است گله ای علیه چوپان خود قیام کند، از راه نمایی اش سرپیچی کند، و یا از استفاده ای که به او می دهد امتناع کند. تا جایی که از خارجی هایی که بخواهند از آنها منتفع شوند کم تر تمکین می کنند تا از کسانی که آنها را هدایت و نگهبانی می کنند. حال آنکه آدم ها به عکس آنها هستند. ...

نتیجه این فکرها به اینجا منتهی شد که برای انسان بسیار آسانتر است که بر حیوان ها حکومت کند تا بر آدم ها.ولی وقتی مشاهده کردم که چگونه کوروش، پادشاه هخامنشی، بر عده بسیاری از افراد آدمی حکومت کرد و تعداد بسیاری شهرها و قوم ها و ملت های مختلف را تحت فرمان خود در آورد از عقیده اولیه خود رویگرداندم و ناچار شدم به اعتراف این مطلب که نه تنها حکومت بر مردم امری غیر ممکن نیست، بلکه مطلبی دشوار و پیچیده ای نیز نخواهد بود، مشروط بر این که حکومت کننده چاره اندیش و باهوش باشد. در واقع، در قلمرو شاهی کوروش، ملت ها و قوم های گوناگونی فرمانروایی او را پذیرفته و با وجود اینکه از یکدیگر روزها، بلکه ماه ها، فاصله داشتند و هرگز او را به چشم خود ندیده بودند و برخی اطمینان داشتند که هرگز در عمر خود او را نخواهند دید، ولی همگی یکدل و یک جهت

www.takbook.com

می کوشیدند در زیر پرچم پادشاهی اش در آیند و دستورهایش را بپذیرند. باید یادآوری کرد کوروش در این مورد بر بسیاری از پادشاه ها که قدرت حکومت را به ارث گرفتند یا به دست توانای خود فراهم ساختند برتری دارد.»

این گفته های گزنفون نشان می دهد که کوروش بزرگ می تواند یک نمونه کمیاب و یا شاید تنها فردی بوده و خواهد بود که در تاریخ توانست سرزمین های بیشماری با فرهنگ ها و باورهای مختلف را به زیر پرچم پادشاهی ببرد، آن هم به میل خود مردم سرزمین ها.

و این مورد به بهترین شکل ممکن نشان می دهد که چرا عقیده های جهان میهنی امروزی که هر یک می خواهند سردمدار منطقه ای خاص و یا کل جهان بشوند، نه تنها در این کار خود موفق نبوده بلکه موجب نابودی نژادها و فرهنگ های بسیار و گسترش هر چه بیشتر فقر، فساد، تجاوز، مرگ و مهاجرت شده اند. چون هیچ یک از جهان میهنی ها امروزی از قانون های کوروش پیروی نکرده و هیچ گاه هم نخواهند توانست به چنین سطحی برسند.

و علت را می توان در این گفته آدولف هیتلر یافت،

«نبوغ واقعی یک کیفیت درونی می باشد، هرگز نمی تواند حاصل آموزش یا تربیت باشد»
آدولف هیتلر

نبوغ کوروش بزرگ، مخصوص خود او بوده و تکرار نشدنی.

hamid ra 86

December 2016

زمستان ۱۳۹۵

www.takbook.com

--

-نبرد ایدولوژی ها(پادشاهی، گروه سالاری، دموکراسی)بر اساس تاریخ نگاری هرودوت

«داوری را که می توان درباره یک دولت کرد، در ابتدا فایده ای است که می تواند به ملت برساند و همین مطلب است که تاریخ درخشان یک ملت را برای همیشه سر بلند نگاه میدارد.» آدولف هیتلر

نماینده های یونانی که پاسخ مورد نظر خود را پس از ملاقات با کوروش دریافت نکرده بودند به سرزمین های خود بازگشتند و سپس در نقطه ای جمع شده تا در مقابل کوروش متحد شوند.

در نهایت تصمیم بر آن شد تا نماینده ای به اسپارت فرستاده برای کمک گرفتن.

اسپارت ها نیز نماینده ای به لیدی، پیش کوروش فرستادند،

و آن نماینده گفت، پرهیز کنید از آسیب رساندن به مستعمره نشین های یونانی، چرا که ممکن نبود اسپارت ها به چنین کاری رضایت دهند.

گفته های نماینده اسپارتی برای پارسی ها عجیب بود، پس کوروش از همراه های یونانی خود در مورد آنها و تعداد افراد آنها پرسید، و پس از شنیدن پاسخ رو به نماینده یونانی کرده و گفت، من از مردمی که در شهرهای خود مانده، در میدان جمع می شوند تا با پیمان قسم یا سوگند یکدیگر را فریب دهند یا دروغ بگویند، هیچ گونه نگرانی ندارم. اگر زنده ماندم اسپارتی ها آنقدر ها گرفتاری شخصی که در مورد آن صحبت کنند خواهند داشت بدونه آنکه فرصت داشته باشند در مورد دیگر یونانی ها وقتی صرف کنند.

مفهوم پیام کوروش بزرگ از دید هرودوت می تواند اشاره به محل هایی باشد که یونانی ها در شهرهای خود در آنجا جمع شده و به خریدو فروش می پردازند و پیام دیگری که جدا از برداشت هرودوت از این پاسخ می توان داشت، می تواند اشاره به نوع حکومت آنها بوده باشد که در ظاهر ساختارش را از همین فریبکاری و دروغ های محل دادوستد مورد نظر هرودوت گرفته باشد، به این شکل که در محلی جمع شده و افراد با سخن رانی های خود عقیده های خود را به مردم تزریق می کردند، که می توان از آن به یک نوع دموکراسی ابتدایی(دولت مردمی) یا همان فریب عوام با تبلیغات یاد کرد، که امروزه از فردی به نام کلعیستنس یاد می شود، به عنوان یکی از اشراف آتن باستان که در

www.takbook.com

سال حدود ۵۰۸ پیش از میلاد با اصلاح قوانین آتن زمینه را برای دموکراسی امروزی فراهم کرد، که کوروش بزرگ این نوع دادوستد و حکومت که زمینه های آن سال ها پیش از اصلاح قوانین سال ۵۰۷ یا ۵۰۸ توسط کلعیستنس شکل گرفته بود و همچنین دخالت های اسپارتی ها را در دیگر سرزمین ها نپسندید.

در تاریخ نگاری هرودوت آمده است:

در زمان پادشاهی کمبوجیه(پسر کوروش بزرگ) و هنگامی که در قسمت های غربی پادشاهی حضور داشت، دو برادر از مغها(روحانی های مذهبی) توانستند با خدعه و شباهتی که یکی از این برادر ها با سمردیز(بردیا) داشت، خود را به جای سمردیز(برادر کمبوجیه) که کشته شده بود جا بزنند و تاج و تخت را در شوش تصرف کنند و سپس قدرت را به دست بگیرند. سپس مغ پیام رسان هایی به جاهای مختلف فرستاد تا به لشکریان اعلام دارند که از آن پس باید از سمردیز پسر کوروش فرمانبردای کنند نه از کمبوجیه. پس از رسیدن این خبر به کمبوجیه، خواست که بر علیه مغ ها لشکر بکشد که در راه بازگشت بر اثر یک حادثه فوت می کند. در ابتدا به این فریبکاری مغ ها شکی نبرده بودند و گفته های کمبوجیه مبنی بر خیانت که پیش از مرگش گفته بود را یک داستان ساختگی فرض کرده بودند تا موجب بشود که بر علیه سمردیز قیام شود.

ولی پس از گذشت چند ماه هویت مغ(روحانی مذهبی)، با شکی که یکی از بزرگ ها به او برده بود، به وسیله دخترش که آن مغ با عنوان پادشاه علاوه بر دیگر زن هایی که در اختیار داشت به زنی گرفته بود، فاش شد. چرا که در زمان کوروش بزرگ، گوشهای این مغ(مرد مذهبی) را به علت جنایتی که انجام داده بود کنده بودند. و مغ که در زمان پادشاهی، خود را پیوسته از دیدها پنهان می کرد در نهایت هویت او به وسیله آن زن لو رفت. پدر آن زن که یکی از بزرگ ها بود این جسارت مغ را که به اسم پادشاهی دختر او را به زنی گرفته بود و خود را سرور ایرانی ها ساخته بود را نباید بی مجازات گذاشت.

پس او شروع به جمع کردن متحدهایی با افشای واقعیت مغ که جای پادشاه نشسته بود، کرد. تعداد آنها به شش رسید و در نهایت تصمیم گرفتند، داریوش که وارد شوش شده بود را هم با خود همراه کنند.

www.takbook.com

این هفت مرد نسبت به هم سوگند خوردند و با اتفاق هایی که پس از آن هرودوت از آن می گوید، که در نهایت این افراد با توجه به مقام های بزرگی که داشتند توانستند از میان پاسبان ها عبور کنند و خود را به قصر برسانند، و در نهایت به حیاط بزرگ داخل شدند و در آنجا مجبور به مبارزه برای عبور شدند، پس شمشیر کشیدند و خود را به اندرون رساندند، و دو برادر مغ هم خود را در خطر دیدند، سلاح برداشتند و نبردی بین آنها پیش آمد، که در نهایت برادر های مغ کشته شدند. و با رسیدن این خبر به دیگر ایرانی ها آنها نیز شمشیر کشیدند و هر کجا مغی(روحانی های مذهبی) یافتند امانش ندادند و تا تاریک شدن هوا به این کار خود ادامه دادند.

هرودوت می گوید که از آن پس ایرانی ها، روز کشتن مغ ها(روحانی های مذهبی) را به عنوان یکی از بزرگترین عیدها، جشن بزرگ بر پا می کردند. و آن روز را به نام روز مغ کشی می خوانند. و در آن روز از سال و در تمام طول جشن هیچ مغی جرعت ندارد که بیرون بیاید و همگی باید تمام روز در خانه بمانند.

پس از گذشت چند روزی از آن ماجرا، این هفت فرد دور هم نشسته تا در مورد وضع امور به مشورت بپردازند.

یکی از آنها به نام هوتانه عقیده داشت که اداره امور مملکت را باید به تمام ملت واگذار کرد و گفت، به عقیده من بهتر این است که دیگر یک شخص واحد بر ما حکومت نکند. حکومت شخص واحد نه خوب و نه مطلوب است و لابد به خاطر دارید که کمبوجیه در سلطنت خودپرستانه و ستمکارانه خود چه کارهایی کرد و چه بیداد گری هایی که خودتان از مغان(از سلطنت روحانی های مذهبی در بالاترین مقام) دیده اید. حکومت ملی از جهتی دارای بهترین نام هاست. وانگهی از تمام اجحاف هایی که یک پادشاه ممکن است مرتکب شود بری خواهد بود. در این رژیم جا و مقام را از روی استحقاق می دهند. قاضی ها مسعول کارهای خود هستند و نظام امور در دست عموم است. بنابر این من عقیده دارم که ما دست از سلطنت برداریم و قدرت را به ملت بسپاریم زیرا همه چیز از ملت و برای ملت است.

پس از او فردی به نام مگابیز شروع به صحبت کرد،

او از برقراری اولیگارشی(گروهه سالاری) حکومت عده ای قلیل طرفداری کرد و خاطر نشان ساخت که،

www.takbook.com

من با تمام چیزهایی که هوتانه گفت تا شما را ترغیب کند که به کار سلطنت خاتمه دهیم، موافقت کامل دارم ولی نظر او در مورد اینکه ما باید قدرت را به دست ملت دهیم به نظر من بهترین امور نیست، زیرا هیچ چیز مانند توده مردم در هم و برهم و به آن اندازه عاری از فهم و شعور نبوده و چیزی این قدر پر از شر و ضرر نیست که انسان بکوشد که از خودسری و آسیب سلطان ستمگری رهایی یابد و آنوقت خود را تسلیم بولهوسی های توده ای خشن و لگام گسیخته کند. یک پادشاه جبار در تمام ستمکاری های خود دستکم منظورش معلوم است ولی یک توده روی هم رفته عاری از معرفت می باشد، زیرا چگونه ممکن است معرفتی در میان عده کثیر جمعیتی که جاهل و نا آزموده اند و حس طبیعی درست اندیشی و دور اندیشی ندارند وجود داشته باشد. توده بدون عقل و حساب و بی محابا با تمام زور و قوت سیلی زمستانی در امور دولت دخالت می کند و موجب آشفتگی و برهم خوردن همه چیز می شود، بگذارید که دموکراسی ها نصیب دشمن های ایران باشد ولی بیایید که ما از میان افراد جامعه عده ای از قابل ترین آنها را برگزینیم و حکومت را به دست ایشان بسپاریم زیرا به این وسیله هم خودمان در زمره حکمران ها خواهیم بود و هم حکومت به دست بهترین افراد خواهد افتاد و در این حال است که شاید بهترین افکار، امور دولت را اداره خواهد کرد.

پس از پایان نظر های مگابیز، داریوش پیش آمد و گفت،

تمام آنچه مگابیز بر ضد دموکراسی گفت به نظر من درست است ولی حرف های او درباره اولیگارشی صحیح نبود. شما این سه قسم حکومت را در نظر بیاورید، دموکراسی، اولیگارشی و حکومت پادشاهی و هر یک از اینها را در بهترین وضع آن قرار دهید.

به عقیده من مونارکی از دو تای دیگر خیلی بهتر است. خودتان ملاحظه کنید چه حکومتی ممکن است بهتر از حکومت لایقترین فردی که در تمام مملکت هست باشد؟ فکر و نظر چنین شخصی مثل خود اوست و بنابر این وی به تمام افراد با خشنودی و رضایت قلبی ایشان حکومت خواهد کرد، در حالیکه تدبیرهای او بر علیه تبه کارها نیر بهتر از سایر جاها محفوظ خواهد ماند و بر خلاف حکومت اولیگارشی که افراد برای خدمت در آن گروه برتر جامعه رقابت پیدا می کنند. خصومت های شدید بین مردم تولید خواهد شد و هر کسی سعی می خواهد رهبر شود و مقاصد خود را اجرا کند که در نتیجه نزاعهای شدید پدید می آید که به مخالفت های علنی منجر میگردد و به خونریزی منتهی میشود. بنا بر این خواه یا ناخواه سلطنت از پی آن ایجاد خواهد شد که ثابت خواهد کرد این طرز حکومت چقدر از انواع دیگر برتر است. به علاوه در دموکراسی بدونه شک ناشی گری هایی خواهد شد ولی این ناشی گری

www.takbook.com

ها منجر به خصومت نخواهد گردید، بلکه در میان کسانیکه سرپرست اجرای آن می باشند و باید ناچار با هم بسازند تا کارها به سامان برسد، به دوستی های صمیمانه منتهی خواهد شد. وضع امور به این صورت خواهد بود تا سرانجام کسی به مانند قهرمان جامعه، قد علم نموده، روزگار تبه کارها را سیاه کند. بدونه شک عامل چنین خدمت شایسته ای از طرف عموم ستایش خواهد شد. بر اثر همان تمجید و ستایش عمومی او را به پادشاهی بر خواهند گزید و به همین جهت نیز ثابت است که حکومت پادشاهی بهترین اقسام حکومت ها می باشد و در آخر برای آنکه مطلب را خلاصه کنم از شما میپرسم آیا این آزادی را که ما اکنون از آن برخورداریم خودمان بدست آورده ایم؟ و آیا دموکراسی آن را نصیب ما کرده است، یا یک پادشاه؟ و چون فقط شخص واحدی این آزادی را به ما بخشیده است نظر من این است که باید حکومت شخص واحد را اختیار کنیم. به علاوه بر ماست که قانون های نیاکان خود را نگه داریم، به خصوص از آن جهت که نتیجه خوب دارند، چون تغییر آن قوانین کار ستوده ای نیست.

هرودوت ادامه می دهد که این بود شرح سه عقیده ای که در آن مجلس به میان گذاشته شده بود. چهار فرد دیگر هم موافق آخرین نظر(نظر داریوش) بودند.

و در نهایت فردی که موافق پادشاهی بود(داریوش)، از میان آن جمع به پادشاهی رسید. و با پیشرفت هایی که در دوران پادشاهی او ایجاد شد، نام او برای همیشه در تاریخ به عنوان یکی از بزرگترین های تاریخ به یادگار ماند. و امروزه از او به نام داریوش بزرگ یاد می کنند.

www.takbook.com

--

-دیدگاه بزرگ ها در مورد کوروش و عملکرد او

«از میان پادشاه ها تعداد کمی هستند که پس از خود نامی نیک مانند کوروش از خود باقی گذاشته باشند. کوروش سردار بزرگ و پیشوای مردم بود. بخت هم با او یار بود. او بخشنده و نیک خواه بود. ... او هر جا که رفت، خداها ی مذهب های مختلف را به رسمیت شناخت و آن را می پذیرفت. همواره خود را جانشین قانونی فرمانرواهای بومی معرفی می کرد. اسکندر اولین فردی نبود که از سیاست او را فراگرفت، بلکه او فقط از سرمشق کوروش تقلید کرده و به همین خاطر بود که توانست مورد تحسین رعیت های جدید قرار بگیرد. ... مردم سرزمین او پدر و یونانی ها که او سرزمین های آنها را فتح کرده بود، او را سرور و قانونگزار می نامیدند و یهودی ها این پادشاه را به مانند مسح شده پرودگار می پنداشتند.» گیرشمن

«اینگونه نشان می دهد که زیبایی مردانه، شجاعت، پهلوانی و تلاشهای او در همه دوره زندگی او آشکار بوده و هیچ گاه خوشگذرانی و تن آسایی که از بلاهایی هستندک که بسیاری از بزرگان جهان به آن دچار شده اند، ولی این بلاها به او گزندی نرساند. ... نوشته های کتاب تورات، نوشته های یونانی و یادمانده های ایرانی همه هم داستان هستند در سزاوار بودن لقب بزرگ برای کوروش، مردم او را دوست می داشتند و پدر می خواندند.» پرسی سایکس

«او(کوروش بزرگ) هیچ گاه نظیر خود را در این عالم نداشته ... این یک مسیح بود و مردی، که درباره اش تقدیر مقرر داشته بود، باید برتر از دیگران باشد.» حسن پیرنیا به نقل از کنت گوبینو

«آزادی قسمتی از منش او بوده و رفتار جوانمردانه که نسبت افتادگان داشت، مورد پسند مردم و او را بی مانند می ساخت. او هرگز شهری را ویران نکرد و پادشاه های شکست خورده را مورد بدخویی قرار

www.takbook.com

نداد. در بابل پادشاهی قانونی به شمار می رفت. پارسی ها در مقابل عملکردهای بزرگ او، پدر می خواندندش و یونانی ها و دیگر دشمن ها در مقابل بزرگی او سر فرود می آوردند. پس قهرمان خواندن او در کتاب گزنفون سزاوار او بوده.» ادوارد مایر

«هنگامی که شرایط اندوهبار و تاریک جهان را در روزگار کوتاهی پیش از کوروش به یاد می آوریم، اهمیت فراوان آن پادشاه شکوهمند و بزرگ، بهتر آشکار می شود. لقب بزرگ به راستی در لیاقت او می باشد، چون کوروش جزو آن انگشت شمار انسان هایی(در تاریخ) می باشد که نمی توان از دادن لقب بزرگ به آنها دریغ کرد. ... به راستی که او برترین بود، بسیار برتر از آنکه در اندیشه ملت و یا روزگارش بگنجد، و آینده را چون یک انسان، و نیز به مانند یک سیاستمدار بزرگ، پیش از آن میدید. ... و این قوم پارسی که جاودانگی موجودیتش را در تاریخ بشر مدیون او بوده و با همه طوفانهای سختی که بر وی گذشت، بر خلاف سرنوشت هزاران قبیله دیگر که سرزمین ایران را زیر پا گذاشتند و سپس گم و فراموش شدند، باقی ماند. ... او آفریننده و پدر سرزمین خود بود، و وجودش یگانه و تکرار نشدنی در تاریخ جهان مانده است.» فلوگل آلمانی

«کوروش پسر کمبوجیه و ماندانا(دختر پادشاه ماد)، در دلاوری و عملکرد خردمندانه و در دیگر فرزانگیها سر آمد مردم روزگار خود گشت، زیرا پدرش او را شاهانه پرورده بود ... همه گفته اند که کوروش نه تنها در جنگ دلاور و بی باک بود، بلکه در رفتار با زیردست ها میانه رو و پاک اندیش و انسان دوست بود، و به همین جهت در میان مردم سرزمینش پدر خوانده میشد.» دیودور

«هنگام پادشاهی کوروش، نه تنها مردم آن سرزمین دارای آزادی بودند، که سرور و فرمانروای بسیاری از مردم دیگر نیز بودند. فرمانرواها رعیت های خود را در آزادی سهیم کرده بودند، و چون سربازها و سردارها همه را به یک چشم می دیدند و با همه به برابری رفتار می کردند، سربازها در موقع خطر آماده جانفشانی بودند، و در جنگ نهایت توان خود را به کار می بردند. اگر در میان مردم خردمندی پندی سودمند برای مردم داشت، به گونه ای رفتار می کرد که همه مردم از پندهای او استفاده کنند، پادشاه نسبت به دیگر افراد حسدی نمی ورزید، اما به همه آزادی می داد تا آنچه را که می خواهند

www.takbook.com

بگویند، و آن فردی را که پند دهنده بزرگتری برای دیگران بود گرامی تر می داشت. اینگونه عملکردها بود که موجب شد سرزمین از نظرهای مختلف پیشرفت کرد و بزرگ شد، چون افراد آزادی داشتند، نسبت به همدیگر مهربان بودند و احساس خویشاوندی می کردند.» افلاطون

«اگر قدری دقیق شویم، روشن است، که بزرگی کوروش از جهانگیری های او نیست، زیرا قبل از او هم مصر، بابل و آشور پادشاه های بزرگ و جهان گیران نامی داشتند و آشور، چنانکه گذشت، وقتی حکمران تمام آسیای غربی و مصر بود، اگر چه وسعت ممالک او به وسعت ایران این زمان نمی رسید. بزرگی کوروش از طرز سلوک و رفتاری است، که در مشرق قدیم برای اولین دفعه پدید آورد و سیاست ظالمانه و نابود کننده پادشاه های سابق و به خصوص سلطان های آشور را به سیاست مهربانی و مدارا تبدیل کرد.» حسن پیرنیا

پارسی های کوروش و داریوش هرگز مانند وحشی هایی که خیره ثروت نویافته باشند، تاراجگر و ویرانگر نبودند، آنها جوانمردهایی بودند که همه ویژگی های آزادگی را داشتند و نظم را در دولت هخامنشی ایجاد کردند. دست کم نخستین آنها با زندگی سربازی بسیار سختی خویگر بودند، و وفاداری و شایستگی ذاتی برای فرمانروایی داشتند. آنها مانند سامی ها نبودند که سیاست خود را با جانور خویی و کشتارهای بزرگ و سوزاندن شهرها پیش می بردند. پارسی ها می کوشیدند تا هر چه زودتر آرامش جای جنگ و نابسامانی را بگیرد تا نظم را بتوان پدید آورد و در زیر سایه نظم، هر چه را که برای پیشبرد فرهنگ بشری لازم است، نیرومند کرد و یا آفرید.

شاپور شهبازی برگرفته از یونگه

«کوروش پیش رفت های سریع و قابل توجهش را مرهون نبوغ ذاتی، تحرک بیش از حد معمول سریع و فهم صحیح استراتژیکی است. با وجود این، در طرح نقشه های جنگی به مشورت می پرداخت، نیجه برداشت های آنها را پرسیده، سپس نتیجه درست خود را اعلام می داشت.خصوصیت دیگر او که با حقیقت های تاریخی برابر است، فعالیت و کوشش بینهایت و بی اعتنایی به جشن، سرور، راحتی یا وسایل ناز و نعمت و جمع مال و ثروت است. هدف نهایی او از این همه سخت کوشی های همیشگی

www.takbook.com

این بود که نقشه خود را عملی ساخته و به هدف خود برسد، ولی در اجرای نقشه هایش هیچ گاه از اصلهای جوان مردی، انصاف و مروت عدول نکرد. در میدان های جنگ همیشه پیروز بود و چون وارد شهرها و پایتخت ها میشد، بر خلاف دیگر فتح کننده ها که همه جا را به خاک و خون کشانده و ده ها هزار مردم را از لب تیغ می گذراندند، شهرها را ویران و ساکنهای آن را به اسارت می بردند، وی در مدت بیست و نه یا سی سال پادشاهی هرگز دست به چنین اقدامی نزد. بلکه به عکس، سعی و کوشش فراوانی در آباد کردن زمین و نجات بیچارگان و احیای مدنیت های سابق به کار برد.»

برداشت رضا مشایخی فرهاد(مترجم و نویسنده) در مقدمه ترجمه کتاب کوروش نامه اثر گزنوفن

www.takbook.com

--

-کوروش بزرگ بر اساس تاریخ نگاری ویل دورانت

آنچه به یقین می توان گفت این است که کوروش زیبا و خوش اندام بوده، چون پارسی ها تا آخرین روزهای دوره هنر باستانی خویش به وی همچون نمونه زیبایی اندام می نگریسته اند، دیگر اینکه وی پایه گذار سلسله هخامنشی یا سلسله«شاه های بزرگ» است، که در نامدارترین دوره تاریخ ایران بر آن سرزمین سلطنت می کرده اند، دیگر آنکه کوروش سربازهای مادی و پارسی را چنان منظم ساخت که به صورت ارتش شکست ناپذیری در آمد، بر ساردیس و بابل مسلط شد، و فرمانروایی اقوام سامی را بر باختر آسیا چنان پایان داد که، تا هزار سال پس از آن، دیگر نتوانستند دولت و حکومتی بسازند، تمام کشورهایی را که قبل از وی در تحت تسلط آشور و بابل و لیدیا و آسیای صغیر بود ضمیمه پارس ساخت، و از مجموع آنها یک دولت شاهنشاهی و امپراتوری ایجاد کرد که بزرگترین سازمان سیاسی قبل از دولت روم قدیم، و یکی از خوش اداره ترین دولتهای همه دوره های تاریخی به شمار می رود.

آن اندازه که از افسانه ها بر می آید، کوروش از کشور گشاهایی بوده است که بیش از هر کشورگشای دیگر او را دوست می داشته اند، و پایه های سلطنت خود را بر بخشندگی و خوی نیکو قرار داده بود. دشمن های وی از نرمی و گذشت او آگاه بودند، و به همین جهت در جنگ با کوروش مانند کسی نبودند که با نیروی نومیدی می جنگد و می داند چاره ای نیست جز اینکه بکشد یا خود کشته شود. با توجه به روایت هرودوت دانستیم که چگونه کرزوس را از سوختن در میان هیزمهای افروخته رهانید و بزرگش داشت و از رایز نهای خود ساخت، و همچنین از بخشندگی و نیکی رفتار او با یهودیان. یکی از ارکان سیاست و حکومت وی آن بود که، برای ملل و اقوام مختلفی که اجزای امپراطوری او را تشکیل می دادند، به آزادی عقیده دینی و عبادت معتقد بود، این خود می رساند که بر اصل اول حکومت کردن بر مردم آگاهی داشت و می دانست که دین از دولت نیرومندتر است. به همین جهت است که وی هرگز شهرها را غارت نمی کرد و معبدها را ویران نمی ساخت، بلکه نسبت به خداهای ملت های مغلوب به چشم احترام می نگریست و برای نگهداری پرستشگاهها و آرامگاههای خداها، از خود، کمک مالی نیز می کرد. حتی مردم بابل ، که در برابر او سخت ایستادگی کرده بودند، در آن هنگام که احترام وی را نسبت به معبدها و خداهای خویش دیدند، به گرمی بر گرد او جمع شدند و مقدم او را پذیرفتند. هر وقت سرزمینی را می گشود که جهانگشای دیگری پیش از وی به آنجا نرفته بود، با کمال پارسایی و درستکاری، قربانیهایی به خداهای محل تقدیم می کرد، مانند ناپلعون همه

www.takbook.com

دین ها را قبول داشت و میان آنها فرقی نمی گذاشت، و با مهربانی بیش از ناپلعون به احترام همه خداها می پرداخت.

ویل دورانت به نقل از امرسن بیان میکند، همه مردم از تاجگذاری کوروش شاد می شوند. روح شاهانه داشت و شاهانه به کار بر می خاست، در اداره امور به همان گونه شایستگی داشت که در کشور گشایی های حیرت انگیز خود، با شکست خوردگان به بزرگواری رفتار می کرد و نسبت به دشمن های سابق خود مهربانی می کرد. پس، مایه شگفتی نیست که یونانی ها درباره وی داستانهای بیشمار نوشته و او را بزرگترین پهلوان جهان، پیش از اسکندر، دانسته باشند.

www.takbook.com

--

-مهاجرت آریایی ها و ورود تعدادی از آنها به سرزمینی که بعد از ورود آنها ایران خوانده شد.

باد شروع به وزیدن گرفته بود وقتی دانه ها در پی یافتن سرزمینی تازه سرنوشت خود را به باد سپردند.

آریایی ها به مانند دانه هایی بودند که بقای خود را در مهاجرت و ریشه دواندن دردیگر سرزمین ها می دیدند وقتی ناملایم های زندگی این انگیزه را در آنها قوی و قوی تر می کرد.

پس مهاجرت شروع شد و آریایی ها خود را به مانند دانه های گرده به سرنوشت سپردند.

اما آریایی ها که بودند، عده ای آن را یک نژاد و عده ای آن را نام قوم هایی می دانند مهاجر و گفته ای هم می باشد از باور بودن آریایی که مردمهای در برگیرنده این باور را شامل می شده.

اما نکته مهم، جدا از باور، قوم یا نژاد بودن آریایی این مورد است که سرزمین های در برگیرنده این مردم با شروع مهاجرت به گسترش نژاد، زبان و باورهای خود در منطقه های گسترده ای از جهان آن روز پرداختند.

آریایی ها گستره ای را در بر گرفتند که از آن به عنوان هندواروپایی نام برده می شود.

قسمتی به سمت غرب(اروپا) رفته که از مهمترین آنها می توان ژرمن ها را نام برد.

و قسمت شرقی آن را می توان هند در نظر گرفت، و در نهایت قسمتی هم در اطراف دریای خزر و قسمت های جنوبی تر آن استقرار یافتند که این قسمت بعد از ورود آریایی ها فلات ایران نام گرفت.

ویل دورانت در مورد هند و اروپایی ها می گوید،

«در آن دریای خروشان نژادی پاره ای دولتهای کوچک تشکیل شده که، اگر به صورت حامل و ناقل تمدن هم بوده، سهم خود را در میراث نژادی ادا کرده اند. به عنوان مثال میتانی ها تنها از آن جهت در تاریخ مورد توجه نیستند که دشمن های قدیمی مصر در خاور نزدیک بوده اند، بلکه از آن جهت اهمیت

www.takbook.com

دارند که از نخستین اقوام هند و اروپایی شناخته شده در آسیا هستند که خدایانی به نام میترا، ایندرا و ورونه را پرستش کرده اند، انتقال این خداها به پارس و هند راه را برای ما هموار می سازد تا خط سیر تکامل و تطور نژادی را، که به شایستگی تمام به نام نژاد آریایی نامیده می شود، رسم کنیم.

حتیها متمدنترین و نیرومندترین اقوام هند و اروپایی باستانی بودند. در ظاهر چنان به نظر می رسد که آن مردم از راه بوسفور و هلسپونت(داردانل) و دریای اژه، یا از راه قفقاز به شبه جزیره کوهستانی واقع در جنوب دریای سیاه، که اکنون نام آسیای صغیر دارد، هجرت کرده و به عنوان طبقه ای جنگ آور در آن مستقر شده و بر بومیان آن سرزمین، که کارشان کشاورزی بوده، تسلط یافته اند. در حوالی ۱۸۰۰ قبل از میلاد این قوم را در نزدیکی سرچشمه های دجله و فرات می یابیم، از همین جاست که قشون نفوذ خود را بر سوریه گستردند و مدتها مایه پریشانی خاطر امپراطوری مصر شدند. ... رامسس دوم ناچار شد که با حتیها پیمان صلحی ببندد و به برابری شاه حتیها با خود اعتراف کند. ... حتیها، به همان صورت اسرار آمیزی که وارد تاریخ شدند، از صحنه تاریخ بر افتادند، شهرهای ایشان یکی پس از دیگری رو به انحطاط و خاموشی رفت.»

www.takbook.com

--

-و اما علت شروع این مهاجرتها

در کتاب های ودا و اوستا که از کهنترین متن های آریایی های هند و ایران بوده سرزمین نیاکان، علت های مهاجرت و مسیر ها را می توان تا حدودی شناخت.

اوستا سرزمین نیاکانی آریایی ها را ایرینم ویج معرفی کرده، سرزمینی خوش آب و هوا با زمین های حاصلخیز که دچار سرما شده و وقتی زمین حاصلخیزی خود را از دست داد مهاجرت شروع شد.

به غیر از سرما، به عنوان دلیل اصلی که خود آریایی های مهاجر بیان کرده اند، امروزه دلیل های دیگری را هم در کنار آن بیان می کنند که ممکن است روی داده باشد به مانند افزایش جمعیت و کاهش منابع، و اختلاف های مرزی با دیگر سرزمین ها.

تصویری از آریایی های هند

در مورد سرزمین نیاکانی آریایی ها نظرهای متفاوتی وجود دارد عده ای زادگاه اصلی آریایی ها را دشت های جنوب روسیه(سیبری) و اطراف دریاچه آرال در آسیای مرکزی می دانند و عده ای دیگر زادگاه اولیه را منطقه غربی تر از این نقطه در ناحیه غربی دریای خزر و قفقاز بیان کرده اند.

www.takbook.com

--

-مسیرهای ورود آریایی ها به ایران دارای دو نظریه کلی می باشد.

در نظریه اول که این مسیر ورود را از شمال شرق ایران بیان می کند با نگاهی به وندیداد(یکی از نسک های پنج گانه اوستای امروزی) نام حدود شانزده سرزمین آریایی را می توان به عنوان مسیر حرکت قسمتی از آریایی ها در راه ورود به سرزمینی که بعدها به علت ورود همین آریایی ها ایران نامیده شد را مشاهده کرد.

حسن پیرنیا مسیر ورود آریایی ها به ایران را بعد از جدا شدن آنها از آریایی هندی را با توجه به شانزده سرزمین یاد شده در اوستا اینگونه بیان می کند از آن شانزده تا یکی معلوم نیست کجا بوده و از پانزده سرزمین دیگر اولی ایرینم ویج و دو تای آخر را صفحه پنجاب هند و صفحه البرز دانسته و با توجه به این مورد می توان خط سیر و انتشار آریایی ها را دریافت که از این قرار بوده : آریایی های ایرانی از سغد به طرف مرو آمده بعد هرات، نیسایه و کابل را اشغال کردند، پس از آن به طرف رخج و هیلمند رفته، چون به دریاچه زرنگ(دریاچه سیستان) رسیده اند و دریاچه مزبور در آن زمان بزرگتر از دریاچه کنونی بوده، به آن طرف نگذشته اند، به خصوص که در طرف جنوبی آن اراضی بلوچستان و مکران حالیه شروع میشود و این اراضی، به واسطه بی آبی و آب و هوای بسیار گرم، آرایی ها را جلب نمی کرده. از این جهت بعد ار اشغال سیستان به طرف مغرب رفته ولایت جنوبی خراسان، صفحه دماوند و ری را اشغال کرده اند.

و نظریه دوم یا مسیر دیگر ورود آریایی ها را از راه شمال غرب و قفقاز بیان می کند به این صورت که :

عده ای که برخی از آنها هم ایرینم ویج را منطبق بر اطراف دریاچه آرال می دانند، مسیر مهاجرت دو گروه آریایی(ماد و پارس) را دریای خزر، قفقاز و سپس غرب فلات ایران بیان می کنند.

شاپور شهبازی در این مورد می گوید، نزدیک به پنج هزار سال پیش از این در شمال فلات ایران، در دشت های اکراین و در کناره های شمالی دریای سیاه، مردمی جهانجو و جنگ آور می زیسته اند که آن ها را هندواروپایی خوانده اند. این مردم ها زندگی مبتنی بر گاوداری و کشاورزی داشتند، جامعه آنها پدر سالاری و در گردونه های تیزرو خود می نشستند و با زن و فرزندها به این سو و آن سو می رفتند. آن ها کماندار و سوارانی خوب بودند. بت نمی پرستیدند ولی نیروهای طبیعی را خدا می دانستند(مانند خدای آسمان، خدای آتش و ...). این خداها هم خانواده داشتند. ... هندواروپایی ها که

www.takbook.com

قبیله های بی شمار داشتند، در آغاز هزاره دوم پیش از میلاد، به جنبش در آمدند و همه اروپا و نیمه باختری آسیا را زیر پای آوردند. گروهی از آن ها به سیستان و هرات و دره های هندوکش و شاخه ای به کردستان امروزی که با کاسی ها در آمیختند. برخی دیگر از قبیله ها از راه بالکان و دریای اژه به آسیای کوچک دست انداخته، شاهنشاهی هیتی را بنیاد ریختند. ... با اینکه بر مردم بومی اثر فراوان داشتند، ولی به علت کم بودن، اندک اندک نابود شدند و خون آنها(نژاد آنها) گم شد. ... در آغاز هزاره یکم پیش از میلاد باز جنبشی تازه در میان هندواروپایی ها پدید آمد و آن ها راه های رفته را باز پیمودند، اما این بار با همه قبیله و داشته های خود به سرزمین ها تازه در آمدند. ودیها و شهرها را یکی پس از دیگری به چنگ آوردند و دولت پادشاهی های کوچکی در قسمت های مختلف درست کردند.

www.takbook.com

--

-مردی بزرگ از قومی مهاجر یا مهاجم

در تمام تکاپوها برای ریشه دواندن مهاجرها و رقابت هایی که با ساکن های بومی و مشکل های داخلی بین خود آریایی ها، تمدن و امپراتوری های مختلفی ساخته و سپس سقوط می کردند و این بود و نبودها به مانند هر نقطه دیگری از جهان یک عامل تکراری بود.

تفاوت زمانی آشکار شد که ذهنی متفاوت با دیگر ذهن های نابودگر تاریخ(که به بندو بردگی گرفتن انسانها و نابودیه باورهای آنها، غارت و نابودیه شهرها و سرزمین ها را افتخاری برای خود می دانستند) رشد کرد و همین متفاوت بودن بود که او را جزو انگشت شمار فرمانرواهای برتر تاریخ قرار داد تا همیشه از او به نیکی یاد شود.

والتر هینتس پژوهشگر ایران شناس آلمانی می گوید، کوروش سه امپراتوری را از پا در آورد که شامل ماد، لیدیه و بابل بودند. آیندگان فراموش نکردند که کوروش هیچ کدام از سه فرمانروا، نه آستیاگ، نه کرزوس و نه نبونعید را نکشت. بلکه به تبعید آنها بسنده کرد و همچنین برای آنها زندگی شاهانه ای فراهم آورد. این رفتار در جهان باستان بی سابقه بود و تا زمان کوروش هرگز اتفاق نیوفتاده بود.

او را کوروش خواندند، مردی به بزرگی تمام تاریخ جهان, مردی از قومی مهاجر در یک سرزمین میهمان، چنان عملکرد بزرگی داشت که تاریخ از نام و قبیله او برای همیشه در تاروپود خود به نیکی یاد می کند.

هر چند به مرور زمان با اختلاط هایی که میان آریایی ها با مردم بومی پدید آمد و همچنین دور شدن جانشین ها و دیگر امپراتوریهای آریایی از عملکردهای کوروش، روز به روز نیروی آریایی ها و توان باقی ماندن آنها را رو به تحلیل برد و سرانجام عده ای از این قوم مهاجر در جنگ ها حذف و عده ای دیگرش هم در بومی ها حل شدند و تاریخ بزرگ این قوم مهاجر(و شاید مهاجم) برای همیشه در ایران به پایان رسید و جایش را دیگر قوم های مهاجم گرفتند که عاقبتی جز کوچک و ضعیف شدن روز به روز این سرزمین نداشتند و در نهایت از بزرگی آریایی ها برای این سرزمین چیزی جز نام ایران و از آن پادشاه بزرگ و تمدن سازی او چیزی جز یادش نماند.

www.takbook.com

گریشمن بیان کرده مهاجم های ایرانی(آریایی) که با گله و زن و بچه وارد می شدند، سوارانی بودند که در آغاز به خدمت امرای محلی وارد می گشتند و سپس خود جای آنها را می گرفتند.

شاپور شهبازی می گوید، پارسی ها که از خویشاوندهای نژادی مادها به شمار می رفتند و خود را آریایی می خواندند، در هزاره یکم پیش از میلاد به ایران آمدند و در پایان سده هشتم ق.م در فارس امروزی ساکن شدند و کم کم به تشکیل دولتی محلی آغاز کردند.

www.takbook.com

--

-نام های کوروش در سرزمین ها و زبان های مختلف

شاپور شهبازی تغییرهای این نام را در سرزمین های مختلف به این گونه بیان می کند.

در پاسارگاد این نام را کورو koro یا کورش kurush بر سنگ کنده بودند.

در زبان عیلامی کو-رش ku-rash

در زبان بابلی کو-ر-اش ku-ra-ash

در میان یونانی ها ایسکیلوس Aeschylus

هرودوت او را کورس خواند kyros

یهودی ها منجی خود را کورش خواندند

رومی ها به آن سیروس می گفتند Cyrus

فرانسوی ها هم آن را سیروس بیان کردند

انگلیسی ها آن را سایروس

معنی و ریشه این واژه کوروش هنوز به درستی روشن نشده است و پژوهشگرها بر سر آن رنج های بسیار کشیده و نظرهای فراوان و مختلفی گفته اند.

www.takbook.com

--

-دیگر قبیله های منطقه، پیش از ورود هندواروپایی ها و در زمان آنها

پیش از ورود ماد و پارس (که اتحادی بزرگ و تاریخی را با رهبریه کوروش بزرگ رقم زدند) مردم دیگری در این سرزمین ساکن بودند که می توان به کادوسی ها، کاسپی ها، کاسی ها، آماردها در نواحی جنوب دریای خزر اشاره کرد که عده ای، احتمال آریایی بودن تعدادی از آنها را می دهند که مدتی قبلتر به این مناطق آمده بودند و همچنین می توان به لولوبی ها، میتانی ها، کوتیان و به ویژه عیلام اشاره کرد به عنوان یک قدرت بزرگ پیش از ورود آریایی ها، عیلام جنگ های بزرگی را با آشور(سرزمینی در بخش میانی رود دجله و کوهستان های اطراف) تجربه کرده بود، اما در نهایت توسط آشور بانیپال یکی از پادشاه های نیرومند آشور تصرف، مردم عیلام کشته و دولت آن نابود شد.

خدای آشور

آشور بانیپال درباره فتح عیلام این گونه نوشته که تمام خاک شوشان و شهر ماداکتو و شهرهای دیگر را با توبره به آشور کشیدم، و در مدت یک ماه و یک روز کشور عیلام را با همه پهنای آن، جاروب کردم.من این شمرورا از چارپاها و گوسپند و نیز از نغمه های موسیقی بی بهره ساختم و به درندها، مارها، جانوران و آهوها رخصت دادم که آن را فرو گیرند.

www.takbook.com

آشور بانی پال

و پس از عیلام این مادها بودند که جای آنها را گرفته و با آشور وارد نبرد شدند.

حسن پیرنیا در مورد بقیه قسمت های ایران نوشت،

بعضی به این عقیده اند، که سواحل خلیج پارس و عمان از حبشی ها یا کلیه از مردم سیاه پوست مسکون بوده، برخی عقیده دارند که سکنه تمام فلات ایران، قفقازیه و اروپای جنوبی در زمان بسیار قدیم از سیاه پوست ها یا از نژادی که شکیل نبوده ترکیب می یافتند. به هر حال وقتی آریایی ها به فلات ایران آمده اند، در اینجا مردمی یافتند که زشت و از حیث نژاد، عادت ها، اخلاق و مذهب از آنها پست تر بوده اند، زیرا آریایی ها مردم بومی را (دیو) یا (تور) نامیده اند.علاوه بر این در مازندران آثاری بدست آمده، که خیلی قدیم است و دلالت بر صحت این استنباط می کند. رفتار آریایی ها با این مردم بومی مانند رفتار غالب با مغلوب بود، به خصوص، که آریایی ها آنها را از خود پست تر می دانستند.

از دیگر قدرت ها که همزمان با مادها و پارس ها حضور داشت نیز می توان به سکاهای آریایی اشاره کرد، کوچ نشین های آریایی که قدمت آنها به قبل از هخامنشی ها باز می گردد.

www.takbook.com

منطقه پراکندگی سکاها زیاد بود و عده ای از آنها در مسیر مهاجرت خود وارد ماد شدند و در نبردهایی با ماد به برتری رسیده، قدرت زیادی یافتند، اما هووخشتره(پادشاه بزرگ ماد) توانست با کشیدن نقشه و کشتن رهبرهای سکاها آنها را شکست دهد.

مادها در منطقه غرب ایران امروز نشیمن گزیدند و در انتهای سده هشتم پیش از میلاد در ایران غربی گرد هم جمع شدند و با نیرویی که بدست آوردند توانستند با آشوری ها که به آنها یورش می بردند بجنگند و سال های طولانی(حدود صد سال) این جنگ ها ادامه یافت.

آشور در نهایت با اتحادی که میان ماد، بابل و سکایی ها شکل گرفت مغلوب شد.

و مادها بعد از حدود ۱۲۰ سال فرمانروایی در اتحادی با پارس به زیر فرمان کوروش بزرگ رفتند.

پارس ها دیگر آریایی هایی بودند که وارد منطقه غرب ایران امروزی شدند، دیاکونوف در مورد زمان استقرار قبیله های ماد و پارس در غرب ایران امروزی گفته از قرن نهم پیش از میلاد منابع آشوری اسامی زیادی که کمابیش ریشه آریایی دارند، از ماد شرقی به دست می دهند اما در قرن نهم تا هفتم پیش از میلاد مردمان کنونی آذربایجان و کردستان هنوز غیر آریایی بودند و این زمان تنها در شرق سرزمین ماد، یعنی نواحی ری و اصفهان زبان مادی نفوذ داشته است.

در مورد محل استقرار پارس ها در قسمت غرب اختلاف نظری وجود دارد. به این صورت که گریشمن در ابتدا چنین نظری داشت که پارس ها در پارسوا(منطقه ای بین کوه الوند و سلیمانیه در عراق) اقامت داشتند و در قرن هشتم پیش از میلاد به صورت تدریجی به سوی جنوب حرکت کردند ولی بعد نظر خود را اینگونه اصلاح کرد آشوری ها نخستین بار نه در پارسوا بلکه در پارسواش(در استان خوزستان در نزدیکی شوشتر) با پارسی ها تماس پیدا کردند.

در بعضی منبع ها پارسوا با پارسواش یکسان دانسته شده است، اما ریچارد نلسون فرای این نظر را دارد که گمان نمی رود که پارسواش، همان استان پارسوای آشور باشد. به احتمال قوی همان پارس بعدی یا بخشی از انشان است.

و علت نزدیکی نام پارسوا به قبیله پارس فقط یک شباهت می باشد که می تواند به علت استفاده شدن از آن توسط دیگر قبیله های آریایی بوده باشد.

www.takbook.com

پارس ها در ابتدا قدرت کمتری نسبت به مادها داشتند، مادها که دیگر یک قدرت منطقه ای به حساب می آمدند با به قدرت رسیدن کوروش بزرگ با پارس ها متحد شده و این دو گروه آریایی بعد از یکی شدن نام هخامنشی به خود گرفت. چون تبار پارسی ها به هخامنش می رسید.

و در واقع مادها از آن پس در اتحادی با پارس ها و تحت نام هخامنشی به حیات خود ادامه دادند.

دیگر قبیله آریایی پارت بوده که در منطقه (شمال شرق ایران امروزی) ساکن شدند و عده ای پارت و پارس را یکی دانسته که علت اختلاف نقطه جغرافیایی آنها را حاصل مهاجرت و تفاوت کوچک در نام آنها را حاصل تلفظ متفاوت می دانند.

پارت ها پس از هجوم اسکندر در قسمت شمال شرق فلات پراکنده شدند و پس از مرگ اسکندر و در زمان حکومت سلوکی ها، اشکانی ها در حدود همان نواحی تشکیل شدند و به مرور توانستند به سمت مناطق غربی تر گسترش بیابند.

شاپور شهبازی در مورد قبیله ها می گوید، از میان این تازه واردها مادها به آذربایجان جنوبی و پیرامون همدان و پارس ها به حدود بختیاری و فارس امروزی رسیدند. و همچنین شاپور شهبازی از قبیله های دیگری نام می برد مانند پارت ها، ورکانی ها، خوارزمی ها، سغدی ها، باختری ها، زرنگی ها، هراتی ها، مروزی ها و گنداری ها که در ایران خاور جای گرفته بودند.

www.takbook.com

--

-کوروش در دیدگاه های امروزی:

در این تکاپوهای جنگ و قدرت،چشمهایی به جهان گشوده شد. چشم هایی با دیدگاهی متفاوت و عملکردی بزرگ که تا قرنها بعد و تا همیشه، این پیش فرض های کوچک بوده اند که قضاوتش می کنند، یکی از بزرگی او افسانه ساخت، دیگری توان پذیرش چنین عملکردی بزرگ را نداشت، پس تحریف و انکارش کرد، یکی برای نزدیک کردن عملکردهای بزرگ او به پیش فرض های خود پیامبر خواندش و برای خیلی ها تنها یک نام شد یا در واقع یکی شعار برای منفعتی از ایجاد یک حس خوب شخصی گرفته تا منفعت های تبلیغاتی، مالی و ...

www.takbook.com

--

-دین کوروش

از آنچه که تا به امروز در تاریخ نگاری ها، متن های کتیبه ها و دیگر مدرک ها از زندگی او بدست آمده، در هیچ کدام از آنها در معرفی کوروش بزرگ و آن متن هایی که به فرمان خود او نگاشته شده اند هیچ اشاره ای به زرتشتی بودن کوروش نشده است.

در مورد دین کوروش اختلاف نظرهایی می باشد.

اما آنچه در مورد او واضح می باشد این بوده که به همه باورها و عقیده های مردم بومی سرزمین هایی که آنها را فتح می کرد، احترام می گذاشت. که این نشان از آن دارد که کوروش بزرگ تعصبی به دین نداشته، پس دلیلی برای توهین به باورها و عقیده های مردم نمی توانست داشته باشد و با بازسازی معبدها و بازگرداندن نمادهایی که معیاری از خداهای سرزمین های مختلف بود به معبدگاه های خودشان، هیچ گاه دست به ویرانی باورهای مردم بومی و معبدگاه های آنها نمی زد.

پس کوروش بزرگ به علت نداشتن دین یا نداشتن تعصب بی مورد به باور خود، دلیلی برای اجبار کردن مردم بومی سرزمین های مختلف برای پیروی از دینی خاص نمی دید.

کوروش بزرگ برتری را در عملکرد نیک نسبت به پادشاه، ارتش و مردم سرزمین های بومی که از او شکست می خوردند و بخشیدن آزادی واقعی به آنها و ایجاد عدالت به بهترین شکل ممکن با نظارت درست بر عملکرد حاکم ها در همه سرزمین ها می دانست.

این عملکرد برتر کوروش بزرگ بوده که موجب شد نام او برای همیشه در تاریخ به نیکی ماندگار و یاد شود. وگرنه تجاوز به عقیده، مال و ناموس مردم سرزمین های شکست خورده نشانی از کوچک بودن عمل انجام دهنده های آن داشته که نهایتی جز ویرانی و نابودی نداشته که توسط بیشتر رهبرها انجام می شده و می شود.

بیشتر پژوهشگرها کوروش را زرتشتی نمی دانند.

www.takbook.com

ماکس مالوان باستان شناس انگلیسی می گوید، که تاکنون هیچ مدرکی بدست نیامده که بر پایه آن بتوان گفت، کوروش زرتشتی بوده است. ولی رفتار او با آموزه های زرتشت و اصول دین او نقطه های مشترکی دارد که شاید نشانی باشد از اینکه او از دین زرتشت اثرهایی پذیرفته است.

آنچه می توان نتیجه گرفت این بوده که کوروش باور یا تعصب خاصی نداشته و از خداهای سرزمین های مختلف که در آن پیروزی به دست می آورده سپاسگذاری می کرد. همان گونه که در استوانه کوروش بیان کرده

خط ۱۹ استوانه کوروش، مردم سروری را شادباش گفتند که به یاری او از چنگال مرگ و غم، رهایی یافتند و به زندگی بازگشتند.همه خداها او را ستودند و نامش را گرامی داشتند.

خط ۲۲ استوانه کوروش، از دودمانی که همیشه شاه بوده اند و فرمانروایی اش را خدای بعل و خدای نابو گرامی می دارند و با خرسندی قلبی پادشاهی او را خواهانند. آنگاه که بدون جنگ و پیکار وارد بابل شدم. و ...

خط ۲۳ استوانه کوروش، همهٔ مردم گامهای مرا با شادمانی پذیرفتند. در بارگاهِ پادشاه های بابِل بر تختِ شهریاری نشستم. مردوخ، دلهای پاکِ مردمِ بابِل را متوجهِ من کرد، زیرا من او را ارجمند و گرامی داشتم.

یکی از خداهای بابل

www.takbook.com

خط ۲۶ استوانه کوروش، ... مردوخ از کردارِ نیکِ من، خشنود شد.

خط ۲۷ استوانه کوروش، او بر من، کوروش، که ستایشگرِ او هستم، بر پسرِ من «کمبوجیه» و همچنین بر همهٔ سپاهیانِ من،

خط ۲۸ استوانه کوروش، برکت و مهربانی‌اش را ارزانی داشت. ما همگی شادمانه و در صلح و آشتی، مقامِ بلندش را ستودیم. به فرمانِ مردوخ، همهٔ شاه هایی که بر اورنگِ پادشاهی نشسته‌اند. ...

www.takbook.com

--

-انسان بالدار و نقد داستان های مذهبی در مورد کوروش بزرگ

انسانی بالدار با چهار بال و تاجی مصری که به نظر تا میانه سده نوزدهم قسمت زیادی از آن کامل بوده و در بالای آن کتیبه ای به سه زبان بوده با چنین متنی(من کوروش پادشاه هخامنشی)، که امروزه این متن جزو قسمت های شکسته و از میان رفته می باشد.

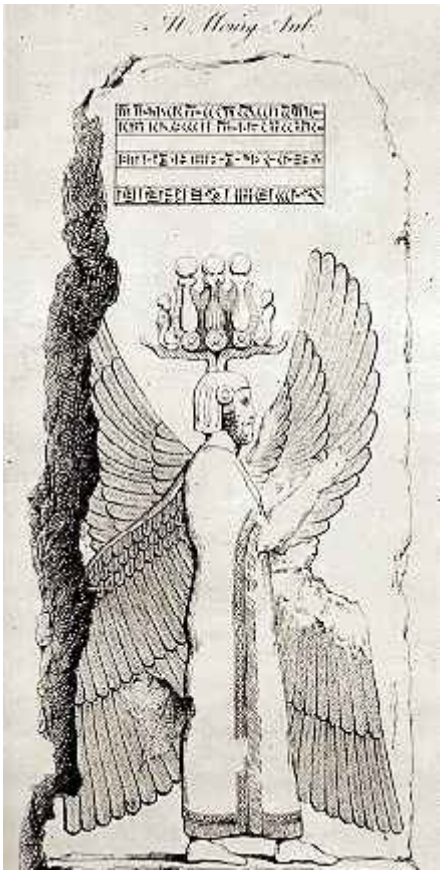

تصویرگری از انسان بالدار پیش از تخریب متن بالای تصویر

انسان بالدار تصویری می باشد به جا مانده از دوران حکمرانی آریایی ها(هخامنشی ها) در پاسارگاد، که به نظر روزگاری روبروی درگاه تالار قرار داشته.

www.takbook.com

تعدادی از پژوهشگران این تصویر را در ارتباط با فروهر، تعدادی آن را کوروش و تعدادی دیگر هرگونه ارتباط میان این تصویر و کوروش بزرگ را رد می کنند، این مورد زمینه ای شد بر تفسیرهای شخصی و مذهبی از این تصویر.

یکی از تفسیر های انجام شده(که می توان آن را جزو تفسیرهای جدید دانست نسبت به تعدادی دیگر از تفسیرها) نسبت دادن این تصویر به ذولقرنین می باشد تا بتوانند این تصویر را به داستان های کتاب های مذهبی نزدیک کنند.

و دلیل این تفسیر به علت تصویر شاخ مانند است که بر سر انسان بالدار بوده و آن را مربوط می دانند به کلمه ذولقرنین، به معنی «صاحب دو قرن یا دارای دو شاخ».

اما این شباهت به تنهایی برای ارتباط دادن به تصویر انسان بالدار که تنها برخی آن را منسوب به کوروش دانسته به داستان های مذهبی کافی نبوده، در حالی که در داستان ذولقرنین روایت هایی بیان می شود که قسمت هایی از آن ارتباطی با زندگی کوروش و عملکردهای او نداشته.

تفسیرهای دیگر از ذولقرنین شامل، اسکندر مقدونی، یکی از پادشاه های یمن(از پادشاهی حمیر)، داریوش بزرگ، چین شی هوان(سازنده دیوار چین)، خشایارشا و ... می باشند.

والتر هینتس پژوهشگر آلمانی این نقش برجسته را به نظر خدایی فنیقی دانسته به عنوان نمادی از نگهبان کاخ کوروش.

www.takbook.com

--

-دیدگاه شاپور شهبازی در مورد ارتباط نداشتن کوروش بزرگ به داستان های کتاب های مذهبی

این تصویر مایه تخمین ها و پیشنهادهای فراوان شده است. گروهی آن را تصویر خود کوروش می دانند، و برخی آن را فروهر آن شاهنشاه به شمار می آورند، اما دسته ای هرگونه رابطه ای میان این نقش و بنیاد گذار شاهنشاهی هخامنشی را رد می کنند.

در سال ۱۹۵۰ مولانا ابولکلام آزاد کوشید ثابت کند که این انسان بالدار، نشان دهنده ذولقرنین که به عقیده او همان کوروش بزرگ بوده است، می باشد. از آنجا که فرضیه وی با همه محبوبیتی که یافته، از پشتیبانی منبع تاریخی و باستان شناسی یکسره بی بهره است، ناچاریم در اینجا از مرحله بیرون افتاده و گفتگویی دیگر پیش آوریم. چکیده سخن ها و استدلال های مولانا ابولکلام آزاد را می توان به این گونه آورد،

۱-از ذولقرنین به صورت پادشاهی که خداوند همه گونه کامیابی به او داد، سخن رفته است. ... به گمان مولانا ابولکلام آزاد، همه مطالب بیان شده در آیه های کتاب با کارها و ویژگی های کوروش برابری دارد که نخست به باختر لشکر کشید و بر لودی ها پیروز شد، سپس به خاور تاخت و مردم های زیادی را فرمان بر خویش کرد، و آنگاه به پیرامون قفقاز رفت و سدی در آنجا ساخت، به نظر مولانا آزاد، دو نام یعجوج و معجوج تعلق به قبیله های سکایی دارد که چینی ها از آن ها به عنوان، یوشی Yuehchi و منکوک یا مغول یاد کرده اند. وی همچنین یادآور می شود که خداپرستی و دادگری و خردمندی و اینکه خداوند همه گونه کامیابی و چیرگی به او ارزانی فرمود، او را با کوروش یکسان می سازد، نه با اسکندر مقدونی ستمکار و ویرانگر و کافر.

۲-در کتاب دانیال نبی مژده آزاد شدن یهودی ها از ستم بابلی ها داده شده است، و در همان جا از رویای دانیال سخن رفته. با توجه به این رویا قوچ دوشاخی که یکه تاز دشت شده بود، از بز کوهی تک شاخ شکست می خورد. به عبارتی دیگر در اینجا بنیاد گزار شاهنشاهی پارسی، یعنی کوروش، به صورت یک قوچ دو شاخ تعبیر شده است، و ذولقرنین تورات هم فرد دیگری به جز کوروش، رهایی دهنده یهودی ها نمی تواند بود.

۳-مجسمه کوروش هم در راستای دلیل های بالا بوده. این یک مجسمه سنگی است که در نزدیکی های پایتخت ایران باستان استخر... نصب شده بود. تندیس مورد نظر در اندازه یک انسان معمولی

www.takbook.com

است که کوروش را نشان می دهد. در دو طرف او دو بال مثل بالهای عقاب و در روی سر او دو شاخ به صورت شاخ قوچ وجود دارد. با توجه به اینکه تورات از کوروش به صورت ذولقرنین و عقاب شرق تعبیر می کند، دیگر هیچ شکی نمی ماند که ذولقرنین همان کوروش بزرگ است.

در ادامه شاپور شهبازی به نقد نظرهای مولانا ابولکلام آزاد(که نظرهای او را می توان شروعی بر ذولقرنین خواندن کوروش دانست که دیگران هم از نظرهای او به عنوان دلیل استفاده کردند) می پردازد.

اما این سخن ها و استدلال ها را نمی توان پذیرفت. ذولقرنین یعنی خداوند دو شاخ و مقصود از آن به همان گونه که بسیاری از دانشمندان ایران هم در یافته اند کسی جز اسکندر مقدونی نمی تواند باشد. هر فردی به سکه های وی(اسکندر مقدونی) نگاه کند، به این عقیده یقین می آورد، زیرا در آنجا اسکندر را به صورت مردی با کلاهی چون سر شیر ولی با شاخ قوچ نموده اند.

سکه اسکندر با شاخ قوچ

توضیح این مطلب را همه می دانند. اسکندر در مصر به معبد آمون، خدای بزرگ مصری ها رفت، و کاهن آمون اعلام کرد که وی پسر آن خدا می باشد. چون آمون را بیشتر به صورت قوچ نمایش می دادند، اسکندر از آن پس گاهی کلاهی دارای دو شاخ قوچ بر سر می گذاشت تا نشان بستگی اش به آن خدای مصری باشد. این کلاه شاخ دار نه تنها در نقش هایی که بر روی سکه های اسکندر کنده اند، دیده می شود، بلکه در نقشی که بر روی تابوت مشهور به تابوت سنگی اسکندر وجود دارد، نیز به روشنی پدیدار است.

www.takbook.com

تصویر اسکندر روی تابوت که دارای شاخ قوچ می باشد

از این گذشته, اسکندر بود که در آغاز به باختر لشکر کشید، و به دریای مدیترانه رسید، سپس به ایران و آسیای میانه تاخت، و به سکاها و هندوها برخورد. فراموش نباید کرد که سرچشمه سنتهای یهودی و عربی در مورد اسکندر، او را به همان اندازه کوروش خردمند، پیروزگر، دادگستر و خداپرست می نموده است، و از این جهت روایت های کهن در مورد یکسانی اسکندر مقدونی با ذولقرنین خدشه پذیر نیست.

ولی درباره رویای دانیال و مقصود از آن، باید گفت که تعبیر راستین این تمثیل، آن گونه نیست که پای کوروش را به میان بکشد، و بیش از آنچه که اهمیت فردی را برساند، بازگوی ارزش مظاهر و نمایشگرهای دینی است. گذشته از این رابطه ای که مولانا آزاد میان ذولقرنین و رویای دانیال و مژده آزادی یهودی ها دریافته است، بر سند کهن و قابل اعتمادی استوار نیست.

همچنین باید بدانیم که هیچ گونه مجسمه ای، آن هم در استخر از کوروش به جا نمانده است. البته نقش کمی برجسته بالدار بنای دروازه در پاسارگاد رخسار کوروش را نشان می دهد، ولی بر سر وی تاجی است مصری، که بر دو مارپیچان(به دیدگاه عده ای دو شاخ) استوار شده، و هیچ گونه بستگی و رابطه ای با دو شاخ قوچ ندارد. بالهای آن نقش، نماینده فر شاهی می باشد و یعجوج نیز قومی بودند

www.takbook.com

در مرزهای باختری چین و در سده دوم ق.م رو به سوی خاور سرازیر شدند، معجوج هم با مغول هیچ پیوندی ندارد.

مولانا آزاد را استاد سامی به پاسارگاد دعوت کرده بودند، ولی وی بیمار شد و به آنجا نتوانست برود، و هرگز آن نقش را ندید. به همین خاطر تعبیر اشتباهی از آن کرد، و نتیجه هایی گرفت که پذیرفتن آن بسیار دشوار است.

شاپور شهبازی با بیان کردن این موردها نشان داد که ذولقرنین ارتباطی به کوروش نداشته و نزدیک ترین فرد را به آن اسکندر بیان می کند، که در اینجا به بررسی این مورد می پردازیم.

با نگاه کردن به تصویر زیر می توان به نتیجه هایی در مورد انسان بالدار و دو شاخ رسید.

آمون

این تصویر آمون است و به همان گونه که شاپور شهبازی بیان کردند، آمون را به صورت قوچ هم نمایش می دادند. و هنگامی که اسکندر مورد احترام کاهن معبد آمون قرار گرفت، از آن پس گاهی از کلاهی دو شاخ استفاده می کرده که در سکه های دوره او می توان این مورد را شاهد بود.

www.takbook.com

و مورد دیگری که از این تصویر می توان برداشت کرد، شباهت قسمت های مارپیچی کلاه یا تاج آمون می باشد با کلاه یا تاجی که بر سر انسان بالدار بوده.همان طور که دیده میشود، آمون در این تصویر خود دو شاخ داشته و دیگر نیازی به شاخ های دیگر نداشته که در تصویر انسان بالدار قسمت های مارپیچ تاج، شاخ در نظر گرفته می شود و آن را دلیلی بر ذولقرنین بودن کوروش می دانند، ولی با کمی دقت به تصویرهای کلاه اسکندر، این شاخ ها(شاخ های آمون) به همانند شاخ های کلاهی هستند که اسکندر از آن استفاده می کرده. و همین مورد خود می تواند دلیلی بر نزدیک بودن شخصیت اسکندر با ذولقرنین(صاحب دو شاخ) بوده باشد.

www.takbook.com

--

-انسان بالدار و نشانه های آن

«آریایی ها، خود، وضع کننده و مبدع تمدن نبوده، بلکه آن را از بابل و مصر به عاریت گرفتند»
ویل دورانت

این جمله ویل دورانت را در شکل عملی به بهترین شکل ممکن می توان در تصویر انسان بالدار دید، با چنین مفهومی که کوروش بزرگ به عنوان یک نماد از آریایی های مهاجر به خاور زمین در لباسی از بومی ها و تاجی مصری در سر با بالهایی به نماد بزرگی کوروش بزرگ، برداشت شده از تمدن های میان رودان دارد.

این تصویر به بهترین شکل ممکن، پیکره های تشکیل دهنده تمدن آریایی در خاور زمین را توسط آریایی ها نشان می دهد. و چنین تمدن سازی های آریایی در دیگر سرزمین ها نیز ادامه یافت، و در نهایت به پیشرفت های اروپا و آمریکای امروزی منتهی شد.

پارس های آریایی پیش از اینکه صحنه تاریخ را ترک کنند و به فراموشی بروند، دست به عملکردهای بزرگ تاریخی زدند تا برای همیشه یاد آنها به عنوان یکی از بزرگترین ها در تاریخ بماند، گرامی ترین و بزرگترین پادشاه آنها کوروش بوده که جانشین های او سعی در ادامه دادن مسیر او داشتند.

ولی هیچ تصویری از او به جا نمانده به جز نقشی در پاسارگاد که به نام انسان بالدار شناخته می شود.

www.takbook.com

کوروش بزرگ-انسان بالدار

شاپور شهبازی این تصویر را با توجه به خصوصیت هایی مانند پیشانی بلند، بینی کشیده کج، موهای پرپیچ وخم و چانه استخوانی او را با توجه به اینکه در روایت هایی که در مورد کوروش بیان شده به عنوان مردی بلند بالا، خوش اندام با بینی کشیده و کج، می توان پی به این مطلب برد که گمان ما در مورد آنکه این انسان بالدار همان کوروش بزرگ را می نمایاند بی پایه نبوده.

آنچه از این تصویر می توان پی به آن برد این مورد بوده که چهره و اندام انسان بالدار همان کوروش بزرگ بوده که دیگر قسمت ها مانند بال و تاج به عنوان نماد هایی از دیگر سرزمین ها و فرهنگ ها به آن تصویر افزوده شده تا برتری این مرد باستانی را نسبت به دیگر انسان ها به شکلی هر چه بهتر در تاریخ بتوانند به نمایش بگذارند یا در واقع آن را حفظ کنند.

مهمترین مدرک در کوروش دانستن این تصویر متن کتیبه ای بر بالای این تصویر بود(که امروز تخریب شده است)، با این معنی که من(هستم) کوروش شاه هخامنشی.

www.takbook.com

متن تصویر انسان بالدار پیش از تخریب

چهره و اندام کوروش در این تصویر واضح می باشد، با بالهایی افراشته که می تواند نشانی از فرمانروایی او بر چهار گوشه جهان باشد، به همان گونه که خود کوروش در استوانه(منشور کوروش) بیان کرده. همچنین تاجی مصری را بر سر و لباسی به نظر عیلامی بر تن داشته.

ولی نکته ای که در مورد این تصویر نباید فراموش کرد، اقتباس آن از روی تصویرهای آشوری بوده.

در مورد بالهای تصویر انسان بالدار پاسارگاد، با مشاهده تصویر زیر می توان به دلیل آن پی برد.

www.takbook.com

مردوک(مردوخ)، یکی از خداهای بابل

در این تصویر مردوک، یکی از خداهای باستانی تمدن بابل را می توانیم ببینیم که دارای بال هایی می باشد به همانند بالهایی که برای تصویر کوروش در پاسارگاد به کار برده شده.

و با توجه به گفته های خود کوروش دراستوانه(منشور کوروش) در مورد بزرگی مردوک و کمکی که آن خدا به کوروش برای رسیدن به پیروزی انجام داده، می توان به این مفهوم رسید که دلیل بالهای تصویر کوروش در پاسارگاد، برگزیده شدن او توسط مردوک(پادشاه آسمان و زمین) که به دنبال انسانی دادگر در همه سرزمین ها گشت، و پس از آنکه راستی و عدالت کوروش را در اداره کشوردید و با شادی از عملکرد و پندار نیک این پشتیبان مردم خرسند شد، او را برانگیخت تا راه بابل را در پیش بگیرد، در حالی که خودش همچون یاوری راستین، دوشادوش او گام بر می داشت.

در نهایت می توان به این نتیجه رسید که قرار گرفتن بالهای مردوک برای کوروش به دلیل برگزیده شدن کوروش توسط مردوک به دلیل دادگر بودن کوروش در میان همه انسان ها و سرزمین ها بوده.

www.takbook.com

در مورد تاج می توان مصر و خداهای آن را مورد بررسی قرار داد. به تصویر زیر دقت کنید.

نمونه ای مصری از تاج انسان بالدار

همان گونه که می بینید تاجی به همانند تاج تصویر کوروش بر سر این مجسمه نیز بوده که این مجسمه باستانی نمادی از یکی از خداهای کودک مصری بوده که به عنوان نمادی از سکوت هم مورد توجه می باشد.

البته از این نمونه تاج و تاج های دیگری که شباهت کمتری به آن داشته در موردهای مختلف از تصویرهای به جا مانده از مصر باستان قابل مشاهده است.

www.takbook.com

تاج های مصری

پس این مورد که بخواهیم دو قسمت پیچ خورده(پایین تاج) را به شاخ تشبیه کنیم و سپس به داستان سازی در مورد انسان دو شاخ و ارتباط دادن آن به داستان های مذهبی بپردازیم، موضوعی رد شده می باشد. چون این تاج ارتباطی با کوروش بزرگ نداشته و مربوط به تمدن مصر باستان می باشد، که این تاج هم به همانند بالها برای نشان دادن بزرگی و برگزیده بودن کوروش توسط خداها از فرهنگ سرزمین هایی که به فرهنگ مصری نزدیک بودند و در زمان پیروزی های کوروش بزرگ به او پیوستند، به عنوان نماد برتری کوروش به تصویر کوروش اضافه شد.

و در مورد لباس به نظر عیلامی کوروش در تصویر هم می توان آن را به عنوان نمادی از میزبان های آن منطقه قبل از ورود پارس های آریایی در نظر داشت که پیش از ورود آریایی های مهاجر به آن سرزمین در آن سکونت داشته، ولی به مرور با نبرد های سخت که با همسایه قدرتمند خود(آشور) داشتند

www.takbook.com

ویرانی شهر شوش باستانی در زمان عیلام باستان توسط آشوربانی پال

و همچنین ورود آریایی های مهاجر به خصوص پارس ها به منطقه ای که تا پیش از آن تحت کنترل اقوام بومی یعنی همان عیلامی ها بوده از قدرت خارج شدند.

ویل دورانت از نژاد و منشع عیلامی ها اظهار بی اطلاعی میکند.

به همان گونه که کوروش بزرگ در استوانه(منشور کوروش) از سرزمینی به نام انشان نام می برد که اجداد آریایی او پس از ورود به این منطقه عیلامی از نام همان منطقه که نام بزرگ و شناخته شده ای در زمان خود بوده برای رسمیت بخشیدن به پادشاهی خود استفاده کردند.

در واقع استفاده از نمادهای فرهنگ های مختلف برای چهره و اندام کوروش در تصویر پاسارگاد، نشانی از نزدیکی بوده که کوروش بزرگ توانست با عملکرد بی نظیر خود در تاریخ جهان میان سرزمین های مختلف ایجاد کند و نماد های فرهنگهای مختلف در جهت ثبت بزرگی و عدالت گری کوروش به او اضافه شد، تا به تمام تاریخ و انسان ها نشان دهد که بزرگ بودن به داشتن شعارهای بزرگ نیست که هنگام به قدرت رسیدن به باد فراموشی سپرده شود و فرد را در شهوت، ثروت و قدرت غرق کند. بلکه

www.takbook.com

بزرگی به داشتن عملکردهای بزرگ است از انسان های با اراده ای که شهوت، قدرت طلبی و ثروت آنها را از پا در نیاورد تا اینکه توانستند عدالت و آزادی را به معنای واقعی برای مردم سرزمین خود و دیگر سرزمین های تحت حکومت خود اجرا کنند، بدون سرکوب و نابودی دیگر عقیده ها در سرزمین خود و دیگر سرزمین ها.

www.takbook.com

--

-جایگاه کوروش در شاهنامه فردوسی

در هنگام تهیه این کتاب تمام سعی خود را کردم تا هر چه بیشتر از داستان ها، افسانه ها و پیش فرض های محدود به ایده یا دوره های خاص ملی و مذهبی دور شده، تا هر چه بیشتر و بهتر بتوان به واقعیت های کوروش تاریخی نزدیک شد.

ولی برای کامل شدن سرفصل های این کتاب به ناچار مجبور بوده به مطالبی مانند انسان بالدار و پیش فرض های بیشتر مذهبی که به آن دامن زده میشود و همچنین به جایگاه کوروش در شاهنامه و پیش فرض های بیشتر ملی گرایانه آن بپردازم. تا بلکه توانسته باشم به بیشتر یا همه پرسش های خواننده کتاب در مورد کوروش پاسخ داده باشم.

شاهنامه در واقع حماسه ای است ملی و در نوع خود، بی مانند و تکرار نشدنی که توسط شاعری حماسی به نام فردوسی توسی سراییده شده. شروع زندگی او برابر بوده با دوره سامانی ها، و اینگونه که به نظر می آید فردوسی بیش از سی سال از عمر خود را بر سر سراییدن شاهنامه گذاشته و در نهایت با اینکه وابستگی به دربار غزنوی ها نداشت، این کتاب را به محمود غزنوی تقدیم کرد.

www.takbook.com

پیکره فردوسی در رم

پرسشی که مطرح می شود این بوده که جایگاه کوروش و دیگر پادشاه های هخامنشی در این شاهنامه کجاست؟

برای پاسخ به چهار دیدگاه مختلف اشاره می شود

-دیدگاه اول، دیدگاه مخالف ها بوده، آن دسته از افرادی که به هر دلیل یا پیش فرضی، اشاره نشدن به نام کوروش در شاهنامه که یک حماسه ملی بوده را دلیلی بر انکار وجود یا بزرگی کوروش در تاریخ بیان میکنند.

که این دیدگاه به طور کامل رد شده می باشد و در اشاره به دلیل های رد آن را هم می توان به موردهایی اشاره کرد مانند

www.takbook.com

۱-امروزه با توجه به کتیبه ها و دیگر اثر های باستانی و تاریخ نگاری ها که در آن به کوروش، اخلاق او و فتح هایی که در زمان زندگی خود انجام داده، دیگر نمی توان این شخصیت تاریخی و بزرگی او را که دیگر از دیدگاه تاریخی یک واقعیت اثبات شده می باشد را انکار کرد.

۲-در کنار کوروش بزرگ می توان به پادشاه های بزرگ دیگری از هخامنشی ها به مانند داریوش نیز اشاره کرد که او هم از دیدگاه تاریخی اثبات شده می باشد، ولی نامی مستقیم از او و بسیاری از دیگر پادشاه های بزرگ هم در شاهنامه نمی توان یافت، پس نام نبردن از پادشاهی در شاهنامه نمی تواند دلیلی بر انکار وجود آن فرد باشد.

۳-ساختار شاهنامه می باشد که آیا به شاهنامه به عنوان یک دیدگاه تاریخی باید نگاه داشت یا یک دیدگاه حماسی ملی، در واقع شاهنامه یک کتاب حماسی ملی بوده که نمی توان از آن برداشت های دقیق تاریخی داشت.

-دیدگاه های دوم وسوم در مورد علت اشاره نشدن به نام مستقیم کوروش در شاهنامه، علت دیدگاه دوم و سوم را می توان در واقع در مورد اول، یافتن پاسخ اینکه جایگاه کوروش در یک حماسه ملی چرا خالی می باشد و در مورد دوم هم پاسخی به مدعی های دیدگاه اول(انکار کننده ها) دانست که در نهایت موجب جستجو برای یافتن شخصیت هایی از شاهنامه شد که عملکردی مشابه کوروش داشته باشند و با توجه به حماسی بودن کتاب می توان از اختلاف نام های واقعی افراد با نام هایی متفاوت که از آنها در شاهنامه نام برده شده چشم پوشی کرد.

در دیدگاه دوم، فریدون و در دیدگاه سوم، کیخسرو به عنوان کوروش شاهنامه توسط مدعی های این دو دیدگاه معرفی شدند و مدعی های هر یک از این دو دسته هم دلیل های خود را با بیان شباهت های قسمت هایی از زندگی هر یک از این شخصیت ها با کوروش تاریخی، بیان می کنند.

-ولی در نهایت به دیدگاه چهارم می رسیم، دیدگاهی که از نگاه مدعی های سه دیدگاه اول پنهان مانده، که می توان آن را پاسخ اصلی علت نبودن نام کوروش و بسیاری دیگر از پادشاه های بزرگ در شاهنامه دانست.

موردی که مدعی های سه دیدگاه اول به آن دقت نکرده اند در منابعی بوده که فردوسی بزرگ برای نگاشتن شاهنامه از آنها بهره برده.

www.takbook.com

با توجه به زمانی که فردوسی می زیسته است(پس از سقوط ساسانی ها) باید دید منابعی که فردوسی از آنها بهره برده چه بوده اند. با در نظر داشتن این مورد که شاهنامه به چهار دوره می پردازد، شامل پیشدادی ها(پیدایش اولین انسان، اولین سلسله پادشاهی و اسطوره ها)،

کیانی ها(سلسله بعدی پادشاهی و اسطوره های آن با منابعی به مانند اوستا و داستان های رایج در سلسله ساسانی ها و کتاب های پهلوی کهن که برخی وجود این سلسله را هم افسانه ای دانسته و در مقابل برخی هم قسمتی از این سلسله را به پیش از هخامنشی ها یا مادها و قسمت دیگرش را به مادها و هخامنشی ها و دیگر قوم های منطقه ارتباط می دهند، که در این مسیر برخی پژوهشگرها شخصیت های سلسله کیانی را با شخصیت های واقعی تاریخی معادل سازی میکنند، ولی به علت شباهت ها و تفاوت های زیادی که هر یک از این شخصیت ها با یک یا چند معادل خود داشته، هیچ گاه این معادل سازی ها نتوانست به نتیجه ای منطقی، مشترک و قابل قبول با دیدگاهی تاریخی برسد و در واقع دیدگاهی که می توان به این سلسله کیانی داشته بیشتر اسطوره ای و به دیدگاه عده ای از پژوهشگران افسانه ای بوده.)،

اشکانی ها(که کمتر به آن پرداخته شده و بیشتر در حد نام بوده) و

ساسانی ها(که قسمت زیادی به آنها اختصاص داده شده).

از مهمترین منبع هایی که فردوسی برای نوشتن شاهنامه به آن دسترسی داشت می توان به شاهنامه ابومنصوری(که به تاریخ ایران پیش از سقوط ساسانی ها می پردازد و اصل کتاب امروزه دیگر در دسترس نیست، ولی نکته مهم اثرگذار بودن کتاب خداینامگ و منبع های زرتشتی در این کتاب بوده. اینگونه که از روایت های تاریخی می توان برداشت کرد این شاهنامه، معروفترین شاهنامه فارسی در زمان خود بوده که به فرمان ابومنصور معمری و به وسیله چهار نفر از زرتشتی های توس، سیستان، شاپور و هرات برای ابومنصور محمد بن عبدلرزاق فرمانروای توس به نثر نوشته شد که به همین دلیل آن را شاهنامه ابومنصوری خواندند، ولی این شاهنامه که اقتباسی بوده از خداینامگ به نظر به علت کشته شدن او توسط یک غلام هیچ گاه به پایان نرسید، تا اینکه چند سال بعد فردوسی شروع به اقتباس و یا در واقع کامل کردن آن کرد اما در کتابی با عنوان شاهنامه فردوسی به عنوان حماسه ای ملی)،

www.takbook.com

منبع دیگر فردوسی، کتاب خداینامگ(از مهمترین اثرهای دوره ساسانی ها که در آن نام پادشاه های سلسله های ایرانی و وقایع دوران های مختلف به صورت افسانه ای نگاشته شده و قسمت های تشکیل دهنده آن را با توجه به باقی مانده های این کتاب و برداشت هایی که از آن در دیگر کتاب ها شده می توان به

۱-اسطوره های هند و ایرانی از زمان کهن

۲-روایت های کیانی که به نظر اشاره به دوره و قهرمان های اشکانی داشته

۳-داستانهای اواخر دوره اشکانی که در آن می توان داستان های قوم های سکایی و شخصیت هایی مانند زال و رستم را شاهد بود.

۴-افسانه سازی هایی از دوره پادشاه های ساسانی.)

و دیگر منبع های فردوسی را کتاب ها یا منبع های زرتشتی به مانند اوستا(که به اسطوره هایی در زمان هایی بسیار دورتر از هخامنشی ها پرداخته) می توان دانست.

با دقت کردن در منبع های فردوسی متوجه می شویم منبع هایی که او در دسترس داشته یا به دوره هایی مانند هخامنشی ها و پادشاه های سلوکی بعد از فتح اسکندر اشاره خاصی نشده و یا اگر بوده کمتر و بی اثرتر از آن بود که فردوسی بخواهد در اثر حماسی خود آن را جای بدهد.

و در واقع علت حذف شدن دوره هایی مانند هخامنشی را در منبع هایی که به فردوسی رسیده را می توان در دوره ساسانی و نوع سیستم حکومت سرکوب سیاسی و مذهبی آن شاهد بود، به این شکل که با رسمی شدن مذهب زرتشتیت، سیاست و مذهب به نزدیک ترین فاصله به هم رسیده و دارای منافع مشترکی شدند که در راه حفظ یکدیگر هزینه می کردند، به مانند دامن زدن به جنگ های چندین ساله با دیگر سرزمین ها و سرکوب دیگر عقیده ها و مذهب ها به شدیدترین شکل ممکن که توسط سیستم مذهبی زرتشتی با قدرت سیاسی که با حفظ پادشاه های ساسانی و منافعی که از به رسمیت بخشیدن مذهبی به آنها به دست آورده بود، می پرداخت.

و یکی از کارهای این سیستم مذهبی-سیاسی تاریخ سازی یا در واقع حذف یا کم رنگ کردن سلسله یا پادشاه های مخالف عقیده خود بود. و اینگونه که به نظر می آید یکی از کارهای آنها در مورد کمرنگ کردن یا حذف سلسله هخامنشی و کوروش بزرگ که خواستار آزادی عقیده بوده که در کتاب خداینامگ

www.takbook.com

که در زمان ساسانی ها نگاشته شده این مورد(حذف عمدی) قابل مشاهده است. و به همین علت منابعی که سالها بعد در اختیار فردوسی قرار میگرفت، فاقد قسمت ها یا پادشاه هایی مانند کوروش بزرگ بوده و می توان این را علت نبودن نام و عملکردهای کوروش و دیگر پادشاه های بزرگ هخامنشی در اثر حماسی فردوسی دانست.

www.takbook.com

--

-دیدگاه های مختلف نسبت به خانواده، همسر و فرزندهای کوروش

در قسمت اول به بررسی خانواده خود کوروش و اختلاف نظرها در این مورد پرداخته می شود.

کوروش بزرگ خود را در استوانه(منشور حقوق بشر) اینگونه معرفی می کند.

خط۲۰. منم «کوروش»، شاهِ جهان، شاهِ بزرگ، شاهِ توانمند، شاهِ بابِل، شاهِ سومر و آکد، شاهِ چهار گوشهٔ جهان.

خط ۲۱. پسرِ «کمبوجیه» (کَ-اَم-بو-زی-یَه)، شاهِ بزرگ، شاهِ «آنْشان»، نوهٔ «کوروش» (یکم)، شاهِ بزرگ، شاهِ آنْشان، نبیرهٔ «چیش‌پیش» (شی-ایش-بی-ایش)، شاهِ بزرگ، شاهِ آنْشان.

خط ۲۲. از دودمانی که همیشه شاه بوده‌اند و فرمانروایی‌اش را «بعل» (بِ-لو) و «نابو» (نَ-بو) گرامی می‌دارند و با خرسندیِ قلبی پادشاهیِ او را خواهانند. آنگاه که بدونِ جنگ و پیکار، واردِ بابِل شدم.

کوروش بزرگ در این قسمت به بهترین شکل پیشینه و باورهای خود را معرفی کرده و اکنون می توان با مقایسه آن با گفته های تاریخ نگارها پی به میزان واقع گرایی و درستی گفته های تاریخ نگارها با واقعیتی که خود کوروش بیان کرده برد.

هرودوت در مورد کمبوجیه، اشاره واضحی به شاه بودن او نکرده و بیشترمی توان برداشتی از مردی از خانواده ای خوب یا سرشناس در سرزمینش داشت.

گزنفون کمبوجیه را به عنوان شاه پارس(پارس و انشان هر دو اشاره به یک نقطه جغرافیایی دارند، که انشان به دلیل تاریخی بودن و شناخته بودن در میان دیگر سرزمین ها ، پس از مهاجرت پارس ها به این منطقه، باز هم توسط کوروش بزرگ استفاد می شده تا به شکل بهتری بتواند منطقه خود را پس از مهاجرت اجدادش به آن منطقه نزد دیگر مردم سرزمین ها معرفی کند) یا فرمانده شورای بزرگهای پارس بیان می کند، که این تاریخ نگاری گزنفون بیشترین نزدیکی را با واقعیتی که خود کوروش بیان کرده دارد.

www.takbook.com

کتزیاس که تاریخ نگاری او امروزه بیشتر به عنوان یک داستان سازی شخصی و دور از واقعیت برداشت می شود و قسمت زیادی از گفته های او که در تفاوت با تاریخ نگارهای دیگری مانند هرودوت بوده و پس از بررسی دیگر منبع ها و مقایسه آنها با هم پی به داستان سازی های کتزیاس برده شده، یکی از این موارد داستان سازی های کتزیاس در همین مورد و در مورد خانواده کوروش بوده که او کوروش را فرزند یک خانواده چوپان بیان می کند. تاریخ نگاری کتزیاس در این قسمت به مانند بسیاری از دیگر قسمت های تاریخ نگاری او، بیشترین فاصله را با واقعیتی که خود کوروش بیان کرده دارد.

در مورد مادر کوروش، هرودوت و گزنفون هر دو او را دختر آستیاگ(پادشاه ماد) بیان می کنند و کتزیاس هم همان طور که در قسمت قبل بیان شد، کوروش را فرزند یک خانواده چوپان بیان می کند.

در مورد همسر کوروش اختلاف نظر هایی می باشد.

گفته های هرودوت در این مورد

در ابتدا باید به این نکته اشاره شود که هرودوت در ابتدای تاریخ نگاری خود در مورد کوروش می گوید که در مورد کوروش بزرگ چهار روایت می باشد و من روایت آن دسته از نویسنده های ایرانی را بیان می دارم که نظرهای آنها در بزرگ خواندن فتح های کوروش نبوده، بلکه حقیقت را بیان کرده اند. و به جز روایت من، به سه شکل دیگر هم داستان کوروش را روایت کرده اند که تمام آنها با روایت من اختلاف دارد.

روایت های هرودوت در مورد همسر کوروش در چند قسمت مختلف بیان شده و قسمت ویژه ای را به این موضوع اختصاص نداده تا بتواند به یک نتیجه گیری کامل در این مورد برسد و همین مورد موجب مبهم شدن قسمت هایی از تاریخ نگاری او در این مورد شده، به ویژه وقتی در قسمت های مختلف کتاب تاریخ خود بیان می کند، به موردهای شنیده اطمینان ندارد و در واقع فقط آنها را بیان می کند.

پیش از بیان و مقایسه گفته های هرودوت در مورد همسر کوروش به شکل خلاصه می توان اینگونه بیان کرد که هردودوت به دو زن به عنوان همسر کوروش اشاره می کند که همسر اول را کاساندان(دختر یکی از بزرگ های هخامنشی) و کمبوجیه که توانست مصر را فتح کند را فرزند این زن بیان می کند. و مورد دیگر به دختر آماسیس(فرعون مصر) اشاره می کند که خود هرودوت این ادعا را که از زبان مصری ها بیان می کند را بی پایه و ساختگی دانسته و علت آن را هم شکست مصر توسط کمبوجیه بیان می کند، به این صورت که مصری ها برای اینکه سنگینی شکست را در نزد مردم خود

www.takbook.com

کاهش دهند کمبوجیه را فرزند آن زن مصری بیان کردند، تا نزد مردم خود اینگونه بیان کنند که فردی که مصر را شکست داد(کمبوجیه)، خودش هم مصری بوده(مادری مصری داشته)، ولی واقعیت این بوده که هرودوت در قسمت دیگر کتاب خود به این موضوع اشاره می کند که فردی که از دختر آماسیس خاستگاری کرد کمبوجیه بوده، نه کوروش. و در ادامه به سه قسمت از کتاب هرودوت که در مورد همسر کوروش می باشد، می پردازیم.

در قسمت اول از کتاب تاریخ هرودوت اینگونه بیان می شود که مادر کمبوجیه(فرزند کوروش بزرگ) کاساندان، دختر فرناسپ بوده.

و اینگونه که به نظر می آید پیش از کوروش در گذشت.

در قسمت دیگری از کتاب (قسمت دوم)، هرودوت شنیدهای مصری را بیان می کند که مصری ها کمبوجیه را هم میهن خود و پسر زنی به نام آپری یس می دانند و می گویند خواستگار این دختر از آماسیس، کوروش بوده است، نه کمبوجیه. ولی این ادعایی بی پایه بوده است.

علت ادعایی که خود هرودوت هم آن را بی پایه می داند، را می توان در تناقض بودن این ادعا با قسمت اول تاریخ نگاری او در مورد همسر کوروش دانست، جایی که همسر کوروش را کاساندان معرفی می کند.

و این تناقض در جایی آشکارتر می شود که هرودوت در قسمت دیگری از تاریخ نگاری خود بیان می کند که،

البته روایت دیگری نیز شنیده ام(قسمت سوم در مورد همسر کوروش) که هیچ باوری به آن ندارم، می گویند بانویی به دیدن همسرهای کوروش رفت و هنگامی که چشمش به کودک های درشت و زیبای اطراف کاساندان می افتد شروع به ستایش از آنها می کند. آنگاه کاساندان که همسر کوروش بوده گفت، بله، می بینی چه بچه هایی دارم و آنگاه کوروش به من توجهی ندارد و چشمش همیشه در پی این زن مصری است که تازه گرفته.

تناقض موجود در قسمت سوم گفته های هرودوت که خود او به آن باور نداشته و فقط این شنیده را نقل می کند، با قسمت دوم را می توان در اشاره ای که هرودوت در قسمت سوم در مورد فرزندهای کوروش که آنها را مربوط به کاساندان بیان کرده و زن مصری را زن دوم، که با توجه به مدت زمان کوتاه

www.takbook.com

بین ازدواج فرضی کوروش با زن مصری با حمله کمبوجیه به مصر و همچنین قرار گرفتن فرزندهای زن مصری برای جانشینی پادشاه، پس از فرزندهای کاساندان، فرزند فرضی زن مصری نمی توانست به سن مورد نظر برای پادشاهی رسیده و همچنین قرار گرفتنش در سلسله مراتب پادشاهی پس از فرزندهای کاساندان، نمی توانست به شرایط لازم برای پادشاهی و فرماندهی حمله به مصر برسد، گذشته از اینکه با توجه به گفته دوم هرودوت(که مادر کمبوجیه را مصری بیان کرده) دلیل خاصی وجود نداشته که کمبوجیه بخواهد به سرزمین مادریش حمله نظامی کند.

و همچنین تناقض قسمت دوم و سوم با قسمت اول موجب شده که خود هرودوت قسمت اول را قابل قبول دانسته وقسمت های دوم و سوم را ادعاهایی بی پایه و غیر قابل باور بداند، و اینگونه به نظر می رسد که هرودوت برای اینکه بتواند تاریخ نگاری خود را به کاملترین شکل ممکن بیان کند، شنیدهایی که خود او هم به آن باور نداشته، ولی برایش نقل شده بود را در کتاب خود گنجانده، و سپس دیدگاه خود را هم نسبت به آن ادعا بیان کرده تا خواننده کتاب را در جریان کامل ادعاهای دوران خود در منطقه های مختلف در مورد موضوع مورد نظرش قرار بدهد.

و در برداشتی که می توان از این قسمت داشت می توان اینگونه بیان کرد که مصری ها که از کمبوجیه شکست خورده بودند، برای اینکه از سنگینی شکست بکاهند، داستانی برای مصری خواندن کمبوجیه ساختند، ولی خود هرودوت در قسمت دیگری از تاریخ نگاری خود یکی از دلیل های احتمالی که در نهایت موجب حمله کمبوجیه به مصر شده را جریان اتفاق هایی می داند که پس از خاستگاری کمبوجیه از دختر فرعون مصر(آماسیس دوم) افتاد، ولی مصری ها پس از سالها دست به تحریف واقعیت زده و خواستگاری از مصر را مربوط به کوروش بیان کرده اند، نه فرزند او کمبوجیه تا با این کار سنگینی این شکست را کاهش داده و بیان کنند که یک مصری(کمبوجیه)، مصر را فتح کرده، نه یک بیگانه، تا با این تحریف بتوانند سلسله مراتب پادشاهی مصر و موردهای خرافی پیرامون آن را نزد ملت عوام مصر توجیه کنند.

برای بررسی بهتر و کاملتر سه قسمت بیان شده از هرودوت به تاریخ نگاری داریوش بزرگ در مورد همسر و فرزندهای کوروش در کتیبه بیستون اشاره می شود.

داریوش بزرگ در قسمتی از کتیبه بیستون بیان می کند،

www.takbook.com

داریوش شاه می گوید، این[است] آنچه به وسیله من کرده شد پس از اینکه شاه شدم. کمبوجیه نام پسر کوروش از ما او اینجا شاه بود. همان کمبوجیه را برادری بود بردی نام هم مادر[و] هم پدر کمبوجیه. ...

سنگ نبشه داریوش بزرگ

همان گونه که از تاریخ نگاری داریوش که می توان آن را واقعی ترین تاریخ نگاری در این مورد دانست، این موضوع بیان می شود که جانشین های کوروش دو پسر بودند که هر دو از یک پدر و مادر بودند و نامی از همسر دیگر یا فرزندهای دیگر که به پادشاهی رسیده باشند برده نمی شود، و پس از آنها داریوش به پادشاهی رسیده.

گزنفون در تاریخ نگاری خود در این مورد همسر کوروش بزرگ را دختر دایی خود می داند. و در تاریخ نگاری گزنفون تنها به همین تک همسر کوروش و دو فرزند پسر او از این مادر اشاره می شود.

www.takbook.com

کتزیاس پس از داستان سازی خود در مورد فرزند خانواده چوپان بودن کوروش، دست به نقل داستان دیگری در مورد همسر کوروش می زند، به طوری که همسر کوروش را دختر آستیاگ(امیتیس) بیان می کند(این در حالی است که گزنفون در قسمتی از تاریخ نگاری خود اشاره می کند که دختر آستیاگ می بایست یک زن سن دار بوده و ازدواج کوروش با یک زن سن دار نمی تواند درست باشد). و کتزیاس در ادامه، داستان سازی دیگری در مورد مرگ آستیاگ و نگهبانی یک شیر از جسد او بیان می کند که از واقعیت و عقلگرایی به دور بوده.

نکته دیگر در مورد داستان سازی کتزیاس در مورد نامی است که به عنوان دختر آستیاگ بیان می کند و آن زن را امیتیس می نامد. ولی آنچه از این نام می توان برداشت کرد این بوده که به نظر می رسد که کتزیاس این نام را از همسر مادی نبوکدنصر(پادشاه بابل) برداشت کرده. در واقع هووخشتره(پادشاه ماد) برای استوار سازی اتحاد خود با سرزمین بابل، دختر یا نوه خود(امیتیس) را به همسری فرزند نبوپلسر(پادشاه بابل) در آورد.

پس در واقع امیتیس مورد نظر کتزیاس، همسر پادشاه بابل بوده و هیچ ارتباطی با کوروش هخامنشی نداشته.

در رویدادنامه نبونعید نیز اشاره ای می شود به درگذشت همسر شاه، و سوگواری که برای او انجام می شود.

در منابع به جز دو پسر(کمبوجیه و بردیا) از سه دختر به عنوان دخترهای کوروش نام برده شده به نام های آتوسا، آرتیستون و رکسانا

www.takbook.com

--

-آیا خاله کوروش، همسر او نیز بود

تعدادی از نویسنده ها که به تاریخ نگاری های هرودوت، گزنفون و کتزیاس به عنوان منابع اصلی تاریخ نگاری ها در مورد کوروش دسترسی داشتند، موجب ایجاد اشکالی در تاریخ نگاری خود شدند که سبب یک تحریف گردیدند،

به این صورت که با توجه به تاریخ نگاری هرودوت و گزنفون، مادر کوروش فرزند آستیاگ(پادشاه ماد) بوده و همسر کوروش در تاریخ نگاری هرودوت دختر یکی از بزرگها و در تاریخ نگاری گزنفون همسر کوروش نوه آستیاگ بوده، همین طور که در واقعیت پیدا می باشد، در تاریخ نگاری هرودوت و گزنفون هیچ ارتباط خواهری میان همسر کوروش با مادر کوروش نیست.

و در تاریخ نگاری کتزیاس، خانواده کوروش را چوپان بیان می کند که در نتیجه مادر کوروش یک چوپان بیان شده وارتباطی با آستیاگ(پادشاه ماد) نداشته، و در ادامه کوروش پس از پیروزی بر آستیاگ با دختر او ازدواج کرد. با توجه به تاریخ نگاری کتزیاس هم هیچ ارتباط خواهری میان همسر و مادر کوروش نبوده.

ولی عده ای دست به یک تحریف زدند به این صورت که قسمت اول داستان ساختگی خود را از تاریخ نگاری هرودوت و گزنفون گرفته و قسمت دوم داستان ساختگی خود را از داستان کتزیاس گرفته و در نهایت تحریف خود، به این نتیجه رسیدند که کوروش با خاله خود ازدواج کرده! تحریفی که هیچ گونه واقع گرایی در آن وجود نداشته و می توان آن را نتیجه داستان سازی های یک عده پیش فرض گرا دانست که توانایی روبرو شدن با واقعیت های تاریخ کوروش را نداشته و با دامن زدن به اینگونه داستان سازی های خود سعی در تحریف کوروش بزرگ داشته.

چه خوب می بود اگر انسان های دنیای ما به جای تلاش برای تحریف واقعیتهایی که توان رویارویی با آن را ندارند، ذهن های خود را اصلاح می کردند تا دنیایی می داشتیم به دور از تنفر، تحریف و خرافه گرایی.

www.takbook.com

--

-نژاد شناسی کوروش از دیدگاه شاپور شهبازی

پلوتارخوس درباره چهره کوروش نوشته است که ایرانی ها بینی کشیده کج را زیبا می دانستند، زیرا کوروش دارای چنین بینی ای بوده است.

این سخن باید بنیاد استواری داشته باشد، زیرا پارسیانی که در هنر هخامنشی نشان داده شده اند، همه دارای بینی کشیده کج اند که میراث نژادیشان از آمیزش نیاکان هند و اروپایی آنها با نژاد دیناری و کمی اثر خون مدیترانه ای می باشد. همین نیمرخ را در روزگار ساسانی ها و در میان بسیاری از خانواده های ایران کنونی هم پیدا می کنیم. گروه فراوانی از مردم دره های شمال خاوری آلپ و باوریا و تیرل هم دارای چنین بینی ای می باشند.

تصویری از نیروهای ارتش از دوران هخامنشی ها

در این قسمت در تکمیل دیدگاه شاپور شهبازی و شبیه بودن انسانها در تاریخ باستان به انسان های امروزی یا دوره های مختلف از نظر ریخت شناسی باید این نکته را در نظر داشت که، «امروز دیگر ویژگی های ظاهری مانند رنگ پوست، ریخت اندام، رنگ چشم و مو و جنس مو سند معتبری برای

www.takbook.com

بازشناسی نژادهای گوناگون نیست، به این دلیل که هیچ گاه مرزهای قاطعی گروه های نژادی پیشین را از یکدیگر جدا نمی کند.»

در واقع می توان گفت آنچه با حکمرانی پارس ها وارد فلات ایران شد، فرهنگ، اراده و خون آنها بوده که بالاترین سطح آن را می توان در عملکرد کوروش بزرگ دید. به مرور زمان و با افزایش اختلاط ها و با توجه به قلمروی وسیعی که پارس ها با تعداد محدود جمعیتی که داشتند در آن پخش شده بودند، به مرور زمان فرهنگ، اراده و خون آریایی آنها به کمرنگترین میزان خود در جمعیت بومی این سرزمین ها رسید و در مواردی فراموش شد. و با گذشت زمان اکثر این شاخص های آریایی(پارسی) جای خود را به شاخص های دیگر نژادها در جمعیت بومی داد.

و در اثبات این مورد می توان به مقایسه سطح، عملکرد، فرهنگ و نژاد قوم های باستانی یک سرزمین با اقوام امروزه آن پرداخت، تا به میزان شدت این تغییرها و اثر های آن پی برد.

در واقع ریخت شناسی نمی تواند نشانی از یگانگی جمعیت های بومی امروز یک سرزمین با قوم های باستانی آن سرزمین بوده باشد. و ریخت شناسی تنها می تواند یک اثر به جا مانده از آن اقوام باستانی یا قوم های شبیه به آن بوده باشد، نه نشانی از خون، فرهنگ یا نژاد آن قوم باستانی. در علم امروز

«گاهی برخی گونه ها از نظر ظاهری به خاطر فرگشت هم گرا یا تقلید شبیه هم بوده، ولی از نظر تولید مثلی مجزا هستند، و با تحلیل دی ان ای می توان به واقعیت آن پی برد.»

«آرتور دو گوبینو(۱۸۸۲-۱۸۱۶)، درباره موضوع نژادها، تابع اصلی بود که اقتصاد دانها درباره پول وضع کرده اند و می گویند که پول بد همیشه پول خوب را از میدان به در می کند، یعنی معتقد بود که به عنوان مثال اگر نژاد سامی با نژادهای آریایی آمیخته شد، در نتیجه این آمیزش، آریایی نژادها همه صفت های اصلی خود را که زیبایی، استواری اندام و دلیری، رادمردی و عدم گرایش به سازش و دروغ را از دست می دهند و تبدیل به مردانی حریص، فریبکار و ترسو و سخت جان می شوند و صفت های درجه دوم، سر انجام جایگزین صفت های درجه اول نژاد عالی تر میگردد. گوبینو با این عقیده ها به نتیجه های آمیزش ایرانی ها با تازی ها خوشبین نبود و می گفت که شاهنشاهی ایران را نژاد آریایی که مظهر نجابت و دلیری بی باکی بوده است، در آغاز تشکیل داده و سپس بر اثر تماس مستمر با نژادهای مختلف مانند تورانی ها و تازی ها، ارزش معنوی خود را به تدریج از دست داده و در این زمینه

www.takbook.com

دو بیت از شاهنامه فردوسی را در شرح نامه رستم هرمزد به برادرش، مصادره به مطلوب میکند که می گوید،

از ایران وز ترک وز تازیان نژادی پدید آید اندر میان

نه دهقان نه ترک و نه تازی بود سخنها به کردار بازی بود

بر اثر همین دیدگاه ها بود که درباره کشورگشایی های فرانسه خوشبین نبود و معتقد بود که اشغال سرزمین های دیگر منجر به آمیزش نژادها می گردد و سودهای آنی زودگذر را به زیان های جبران ناپذیر دراز مدت مبدل می سازد.» منبع، ویکی پدیا

www.takbook.com

--

- کتزیاس او را بچه چوپان خواند

کتزیاس پزشکی اهل کنیدوس، از شهرهای یونانی نشین در آسیای کوچک بود که در بین سالهای حدود ۴۱۵ تا ۳۹۸ پیش از میلاد پزشک پروشات همسر داریوش دوم و اردشیر دوم بود.

او به نگارش کتابهای زیادی پرداخت که تعدادی از آنها شامل تاریخ ایران می شود.

اما به مرور زمان قسمت زیادی از کتابهای او گم شده و قسمت های کمی از آن به توسط مورخین که از یادداشتهای او استفاده کردند به ما رسیده است.

کتزیاس در زمان اردشیر دوم و در کنار او بود در نبردی که برای جانشینی داریوش دوم بین پسرهایش به راه افتاده بود.

www.takbook.com

--در مقابل اردشیر، برادرش کوروش کوچک قرار داشت

کورش کوچک(کهتر) که ضعف و زوال امپراتوری را می دید نمی توانست نسبت به آن بی اعتنا بماند تمدن هخامنشی که دیگر تبدیل به یک امپراتوری در سراشیبی سقوط شده بود و عامل آن را می شد در بی کفایتی و ندانم کاری های پادشاه های آن دید که وقت خود را در بیهودگی گذرانده و در نتیجه زوال و سقوط را می شد در چنین سیستمی پیش بینی کرد.

اردشیر

کوروش کوچک می خواست این وضع پریشان را بهبود ببخشد.

او می دانست تنها راه نجات در پیروی کردن از قوانین کوروش بزرگ خواهد بود.

او می خواست ادامه دهنده راه کوروش بزرگ باشد و انحراف های ایجاد شده از بی کفایتی های پادشاه ها به ویژه اردشیر دوم را از میان بردارد و در راه پادشاهی او مادرش، دسته ای از اشراف و سپس سربازها و سردارهای یونانی همراه او شدند.

هخامنشی ها روز به روز به سقوط نزدیک تر می شدند.

www.takbook.com

--کتزیاس می گوید(با توجه به نوشته نیکلااوس که از تاریخ نگاری کتزیاس استفاده کرده):

کوروش فرزند یک خانواه چوپان بود از قبیله مردها، پسر آترداتیس که از بی نوایی کارهای پست(دزدی) می کرد و مادر او ارگسته نام داشت که از راه بز چرانی نان می خورد. روزی کوروش نزد یکی از خدمتکارهای شاه که سرپرستی رفتگرهای کاخ را داشت رفت. و آن خدمتکار کوروش را به کار گمارد، و پس از آن روز به روز کوروش در کارش پیشرفت کرد(که کتزیاس به توضیح آن پرداخته) تا اینکه در نهایت کوروش فردی توانا شد و آوازه اش در همه جا پیچید. زمانی که پدر و مادر او به ملاقاتش آمدند، مادر او خوابی را تعریف کرد که هنگام بارداری دیده بود، پس، از یک کلدانی تعبیر خواستند که تعبیر آن را برترین مرد آسیا شدن کوروش بیان کرد. و آنها تصمیم به پنهان کردن این خواب و تعبیرش کردند. کوروش با قدرتمند شدن توانست پدر و مادرش را به مقام های بزرگی در پارس برساند. و در نهایت کتزیاس با ادامه این روایت به تلاش های کوروش برای پادشاهی پرداخته که به موفقیت رسیده و پس از چند نبرد که دریکی از آنها کوروش پدر خود را از دست داد، و در نبرد سوم که عقب نشینی نیروها با انتقاد زنها روبرو شد و موجب هراسیدن پارس ها از شرم و ننگ عقب نشینی در آنها شده، پس به میدان نبرد بازگشتند و توانستند پیروزی را بدست آورند. و هی بریس(دوست نزدیک کوروش که همواره همراه او بود) تاج پادشاهی را بسر کوروش گذاشت و کوروش را به پادشاهی رساند(به همان گونه که کلدانی ها پیش بینی کرده بودند). و ...

یکی از مورد های نقد به روایت کتزیاس این بوده که کوروش را فرزند یک خانواده چوپان خواند، و پیشینه خانوادگی او را در ارتباط با پادشاهی نمی داند.

www.takbook.com

--این در حالی است که با توجه به نوشته های دیگر تاریخ نگارها و مطالعه متن های کتیبه های به جا مانده از زمان های قبل و بعد آن توسط دیگران، نسبت کوروش بزرگ را به پادشاه ها می رساند. به همان گونه که در استوانه کوروش بیان شده :

منم کوروش، شاه جهان، ... پسر کمبوجیه، شاه بزرگ، شاه انشان، نوه کوروش(یکم)، شاه بزرگ، شاه انشان، نبیره چیش پیش، شاه بزرگ، شاه انشان. از دودمانی که همیشه شاه بوده اند و ...

در این متن اشاره به کوروش یکم(که کوروش بزرگ در متن نوه او می باشد) را می توان در متنی آشوری مربوط به تخریب عیلام توسط آشوربانی پال(شاه آشور) مشاهده کرد که پادشاه پارسواش را کورش بیان می کند و کوروش اول در آن زمان پیشنهاد تبعیت از آشوربانی پال را می دهد و برای اطمینان پسرش را به آشور می فرستد.

این منبع به پادشاهی بودن خاندان کوروش بزرگ اشاره دارد.

و همچنین در سنگ نوشته ای از دوران کوروش بزرگ در پاسارگاد و حکاکی هایی باقی مانده از دوران بابل از اور با چنین گفته هایی شروع می شود، کوروش شاه، شاه بزرگ، پسر کمبوجیه، شاه سرزمین انشان و ...

www.takbook.com

--و اما در مورد محل دقیق انشان (که در متن استوانه کوروش به آن اشاره شده که خاندان هخامنش پادشاه آن منطقه شناخته می شدند) اختلاف نظر وجود دارد.

انشان نام یک ناحیه مهم در عیلام باستان بوده است.

در مورد محل آن بین فارس، خوزستان یا ایلام امروزی اختلاف نظر می باشد.

ویل دورانت انشان را در خوزستان می داند.

و از دید ریچارد فرای انزان(انشان) شاید بخشی از عیلام در کوه های شرقی آن سرزمین بود ولی تعیین درست مرزهای آنجا غیرممکن است.

www.takbook.com

--داستان سازی ها و افسانه سرایی های کتزیاس را در جای جایه نوشته های او می توان یافت وقتی در قسمتی دیگر از نوشته هایش در مورد سرگذشت آستیاگ از جستجوی نعش شاه در کویر می گوید وقتی که دیدند شیری نعش او را از درندگان دیگر حفظ کرده و وقتی به سر نعش رسیدند، شیر کنار رفته و ناپدید شد.

در درباری(اردشیر دوم) با فضایی کامل دور شده از بنیانگذار تمدن هخامنشی(کوروش بزرگ)، ستایش کردن بنیان گذار غیر منطقی بوده و کتزیاس در چنین فضایی داستان خود درباره کوروش بزرگ را پایه گذاری کرد.

گفته های کتزیاس متفاوت از گفته های هرودوت و گزنفون بوده که یکی پیش از او و دیگری در زمان او می زیسته است.

و این تفاوت نوشته های او با دیگر تاریخ نگارها و متن کتیبه های به جا مانده از آن زمان موجب شده که مورخین نسبت به نوشته های او بی اعتنایی بیشتری داشته باشند.

دیاکونوف روسیه ای پژوهشگر تاریخ باستان خاور نزدیک در مورد نوشته های کتزیاس معتقد است که نوشته های او جنبه داستان سرایی و تفریح انگیز داشته و در بیشتر موارد که هرودوت و کتزیاس در مورد یک واقعه یکسان سخن گفته اند، گفته های آنها بسیار با هم اختلاف دارند و در مواردی که بتوان این اختلاف ها را از روی منابع دیگر بررسی کرد، گفته های کتزیاس نادرست است.

کتزیاس در مورد منابع نوشته های خود سالنامه رسمی و مشاهده های شخصی اش به عنوان پزشک را عنوان کرده و این در حالی است که بررسی های بیشتر در مورد او امروزه نشان داده که او به نظر با زبان های شرقی آشنا نبوده و ادعای او در مورد استفاده از سالنامه به عنوان منبع دور از انتظار بوده با توجه به اینکه نوشته های او هم با مواردی از تاریخ باستان که امروزه مورد قبول بوده دارای اختلاف می باشد.

تاریخ دانهای بزرگی همچون جرج کامرون(استاد تاریخ و زبان شناس آمریکایی)، فرانس هاینریش وایسباخ(خوارشناس آلمانی) و پیانکوف کوروش را فرزند کمبوجیه اول و ماندانا(دختر آستیاگ) می دانند. اما افرادی هم با تردید به آن نگاه می کنند.

www.takbook.com

آنچه از نوشته های کتزیاس بر می آید این است که او روایت مخالف های کوروش را بیان کرده و در این راه دست به افسانه سرایی و تحریف های در نوشته های خود زده.

www.takbook.com

--

-اختلاف روایت کتزیاس با دیگر منابع چه دلیل هایی می توانست داشته باشد.

در مورد اول، به نظر برخی از پژوهشگرها، مادها چون شکست خود را نمی توانستند فراموش کنند، پس سعی کردند که کوروش را از نژادی فرومایه و عملکرد او را بد نشان دهند، پس این داستان را مادها ساختند و کتزیاس شنید و بازگفت.

ولی شاپور بختیار این نظر را نمی پذیرد و بیان می کند که مادها از همان شروع کار در دستگاه های دولتی و نظامی هخامنشی راه داشتند و بزرگ و مورد احترام بودند و به درجه های بالایی در قسمت های مختلف هخامنشی دست می یافتند و ...

در مورد دوم پژوهشگرانی مانند آلبرت امستد بیان می کنند که مادها در زمان کتزیاس بر پارس ها شوریدند و شاید کتزیاس این داستان را از مادهایی که می خواستند پیوند نژادی با کوروش را انکار کنند شنیده. شاپور بختیار در نقد این نظر بیان می کند که در روزگار هرودوت (که پیش از کتزیاس می زیسته) و پیش از آن هم همه نسبت کوروش و آستیاگ را می دانستند.

و در مورد سوم هم می توان به نبرد اردشیر و کوروش کوچک اشاره کرد که، چون کوروش کوچک مسیری به همانند کوروش بزرگ را می پیمود، پس اردشیر که سرمشق کوروش کوچک را کوچک بزرگ می پنداشت، سعی در بدنام کردن کوروش بزرگ داشت. و کتزیاس هم که این بدنامی ساختگی را در دربار شنیده بود، در تاریخ نگاری خود بیان کرد.

در نقد این مورد اگر بخواهیم اردشیر را که به نیای خود داریوش می بالید را در نظر بگیریم، اما در سنگ نوشته های همان تاج دار، کوروش از خاندان هخامنشی شمرده می شده و همچنین در تمام دوران هخامنشی کوروش بزرگ مورد احترام بوده.

در واقع با این موردها که بیان شد، نمی توان دلیل روشنی برای اینگونه روایت های کتزیاس یافت، شاید کتزیاس اطلاعات خود را از افرادی می گرفته که دارای پیش فرض هایی بودند و روایت هایی به دور از واقعیت را برای کتزیاس نقل می کردند و کتزیاس هم در ادامه سعی در شاخ و برگ دادن به آن اطلاعات نادرست را داشته که در نهایت موجب هر چه بیشتر دورتر شدن روایت های او از واقعیت

www.takbook.com

شده، عده ای هم بیان می کنند که کتزیاس چون می خواسته تاریخ نگاری متفاوت از هـرودوت داشـته باشد، دست به این کار زده.

www.takbook.com

--

- هرودوت(تاریخ نگار بزرگ یونانی) که پیش از کتزیاس می زیسته(در حدود سالهای ۴۸۴ تا ۴۲۵ پیش از میلاد)، می گوید که در مورد کوروش بزرگ چهار روایت می باشد و من روایت آن دسته از نویسنده های ایرانی را بیان می دارم که نظرهای آنها در بزرگ خواندن فتح های کوروش نبوده، بلکه حقیقت را بیان کرده اند. و به جز روایت من، به سه شکل دیگر هم داستان کوروش را روایت کرده اند که تمام آنها با روایت من اختلاف دارد.

این گفته هرودوت خود نشان دهنده گفته های متفاوت در مورد کوروش بزرگ می باشد که تاریخ نگارها با توجه به درک خود برگزیده ای از آن را بیان می کرده.

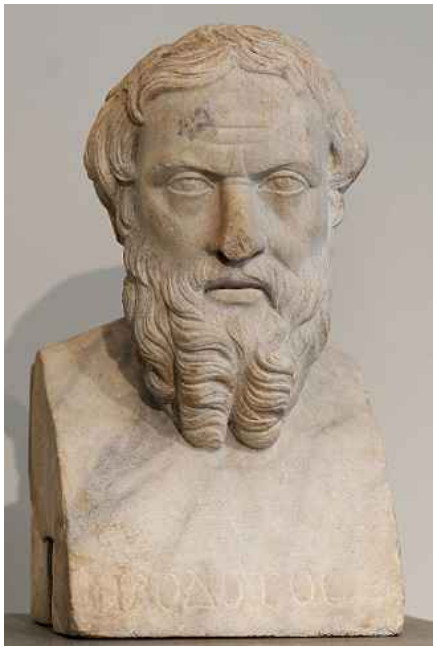

هرودوت

و اما هرودوت داستان کودکی کوروش بزرگ را این گونه بیان می کند:

آستیاگ(پادشاه ماد) در خواب دید از دخترش(ماندانا یا ماندانه) چنان آبی روان شد که نه فقط همدان، بلکه سرزمین های آسیا هم در آن غرق شدند. پادشاه از مغ ها(روحانی های مذهبی) تعبیر خوابش را

www.takbook.com

خواست. تعبیر خواب، پادشاه را نسبت به آینده اش نگران کرد. پس تصمیم گرفت که دخترش را به بزرگ های ماد نداده، چون اینگونه میپنداشت که ممکن است مدعی خطرناکی برای تاج و تخت او ایجاد شود. پس دختر خود را به کمبوجیه از پارس داد.

چرا که نه تنها کمبوجیه مردی بود ملایم و آرام، بلکه نسبت به یک فرد مادی برای پادشاه کم خطرتر بوده.

اما مدتی بعد، زمانی که ماندانا آبستن و نزدیک وضع حمل بود، آستیاگ دوباره خواب دید که از بدن دخترش تاکی روییده که شاخ و برگهای آن بر تمام آسیا سایه انداخته است. آستیاگ بار دیگر از مغ ها تعبیر خواست و با در خطر دیدن پادشاهی خود توسط نوه اش، به وحشت افتاد و دخترش ماندانا را که حامله بود از پارس فرا خواند و او را پیش خود نگه داشت.

خواب آستیاگ-تصویر مربوط به سده پانزدهم

www.takbook.com

بعد از به دنیا آمدن فرزند ماندانا، آستیاگ فرزند را به یکی از خویشاوندان خود به نام هارپاک، که مورد اعتماد او بود داد تا کودک را بکشد. هارپاک که از عاقبت انجام این کار بیم داشت کودک را به یکی از چوپانهای آستیاگ به نام میترادات(مهرداد) سپرد تا کودک را در چراگاه که در میان کوه ها بوده رها کرده تا طعمه دیگر درنده ها شود و به چوپان گفت که این تصمیم آستیاگ است که چوپان کودک را بکشد و او نیز برای به درستی انجام شدن این کار دستور دارد.

نقاشی از دوره کودکی کوروش

چوپان زنی داشت به نام سپاکو که در آن زمان تازه زاییده بود اما کودک او مرده بود، پس زن به چوپان اصرار کرد که کودک را نکشد و به جایش کودک مرده خود را در جنگل قرار دهد، چوپان این را پذیرفت و توانست فرستاده هارپاک را که برای اطمینان یافتن از مرگ کودک نزد او فرستاده بود را فریب بدهد.

چند سال بعد آستیاگ در ماجرایی که بین بازی کودک ها اتفاق افتاده و پدر یکی از بزرگ های ماد جهت شکایت از کودک چوپان نزد او آمد، و آستیاگ همان زمان به فرزند چوپان شک کرد و با شکنجه

www.takbook.com

چوپان پی به ماجرا برد و از اینکه هارپاک خودش دستور او را اجرا نکرده خشمگین شده و برای تنبیه هارپاک فرزند او را که تنها فرزند هارپاک که پسری سیزده ساله بود را قصابی و مقداری از گوشت بدن فرزند را در ضیافتی که آستیاگ ترتیب داده بود و هارپاک را به آن دعوت کرده بود به عنوان خوراک ضیافت به او خوراند، سپس باقی مانده جسد فرزند هارپاک را به او نشان داده، ولی هارپاک به روی خود نیاورد و چون آستیاگ پرسید آیا میدانی گوشت چه شکاری را خورده ای، پاسخ داد: که خوب می دانسته و آنچه شاه کرد درست انجام شد. بعد باقی مانده جسد فرزندش را به خانه برد.

سپس آستیاگ بار دیگر از مغ ها کمک خواست و آنها کوروش را دیگر بی خطر می دانستند، چون او را در بازی، کودکان نقش پادشاهی داده بودند و مغ ها تعبیر خوابهای آستیاگ را در همین حد می دانستند.

آستیاگ که دیگر نگرانی خود را برطرف شده میدید، کوروش را به پارس نزد مادر و پدرش فرستاد.

کوروش آنچه را که در مورد سرگذشت خود از همراه هایش در راه شنیده بود، برای آنها بیان کرد. کمبوجیه و ماندانا بسیار خوشحال بودند.

www.takbook.com

--بعد هرودوت می گوید: که چون کوروش در نزد پدر و مادرش همواره از زن چوپان، پرستاریها و مهربانی اش تعریف کرده او را می ستود و اسم او را، که سپاکو(به گفته هرودوت در ماد معنی سگ را میدهد) بود میبرد، از این قضیه پدر و مادر او استفاده کرده خواستند نجات یافتن او را در میان مردم به مانند واقعه ای بسیار بزرگ نشان دهند

نقاشی از پرستاری سگ ماده، از کودک

پس مادر و پدر او با قصد قبلی منتشر کردند که کوروش را سگ ماده شیر داده و بزرگ کرده، زیرا سپاکو در زبان مادی به معنی سگ ماده است و همین انتشارها باعث افسانه ایست که درباره کوروش گفته میشود.

www.takbook.com

--سالها گذشت تا اینکه هارپاک که همواره در فکر پیدا کردن فرصت برای انتقام پسر خود از آستیاگ بود و چون به تنهایی نمی توانست انتقام بگیرد وقتی خبر از دلیری و چالاکی کوروش شنید، تصمیم گرفت به صورت پنهانی با او ارتباط برقرار کند و هدیه هایی برای او می فرستاد و مدام او را بر ضد آستیاگ تحریک می کرد. سپس شروع به جمع کردن بزرگانی از ماد که از رفتار شاه راضی نبودند، به نفع کوروش کرد.

و هارپاک بعد از اینکه زمینه را برای کوروش در ماد تهیه کرد، کوروش را با نامه ای پنهانی از تصمیم خود و علت آن آگاه ساخت و از کوروش قیام پارس ها و جنگ علیه ماد را خواست.

مردم پارس که از تسلط ماد ها ناراضی بودند به حمایت از سخن های کوروش قیام علیه ماد را شروع کردند.

خبر به آستیاگ رسید و او کوروش را به نزد خود خواند. کوروش پاسخ داد، که جدش زودتر از آنچه تصور می کند، او را خواهد دید.

آستیاگ در تهیه جنگ شد و هارپاک را سپهسالار لشکر خود کرد.بعد از اینکه دو لشکر به هم رسیدند قسمتی از لشکر ماد به طرف کوروش رفت و قسمت بیشتر، چون نخواست جنگ کند، شکست خورده فرار کرد. آستیاگ با شنیدن این خبر ابتدا مغ ها را به علت تعبیر اشتباهی که از خواب های او کرده بودند کشت و سپس با لشکری از مادی های پیر و جوان به طرف پارس حرکت کرد. مادها در این جنگ هم شکست خوردند و آستیاگ اسیر شد.

هارپاک اکنون از اینکه توانسته بود انتقام فرزندش را بگیرد خشنود شد بود.

و هرودوت ادامه می دهد، عاقبت کار آستیاگ که ۳۵ سال پادشاهی کرد و به خاطر بی رحمی هایی که داشت، مادی ها از او برگشتند، ولی بعد پشیمان شدند.

این پشیمانی را می توان در گفته های آستیاگ به هارپاگ مشاهده کرد، بعد از آگاهی یافتن از ماجرا. آستیاگ به هارپاگ گفت، تو بسیار احمق و بی وجدانی.احمقی چون همه کارها را تو کردی ولی برای دیگری ... و بی وجدانی زیرا به علت کینه ای که داشتی راضی شدی قبیله خود را دست نشانده پارسی ها کنی. ...

کوروش بزرگ به آستیاگ آسیبی نرساند و او را تا پایان عمر نزد خود نگه داشت.

www.takbook.com

--

-روایتهای هرودوت، گزنفون و کتزیاس معیارهایی شدند از قضاوت تاریخی در مورد کوروش بزرگ و دیگر تاریخ نگارها به طور معمول از روایت های همین سه استفاده کردند(بیشتر از تاریخ نگاری های هرودوت در این مورد بهره بردند)، یا از ترکیب و اصلاح قسمت های مختلف این روایت ها.

البته با گذر زمان و به دست آمدن لوحه ها، کتیبه ها و بالا رفتن دقت در نقشه های جغرافیایی این تاریخ نگاری ها را هم با اصلاح قسمت های اشتباه آن به واقعیت نزدیک تر کرد، اما با این حال در بعضی قسمت ها در مورد سرگذشت کوروش بزرگ هنوز اختلاف نظر می باشد.

از مقایسه روایت ها می توان چنین نتیجه ای برداشت کرد

روایت های کتزیاس در واقع، روایت های مخالف های کوروش بوده، که در مقایسه آن با دیگر روایت ها، متن های باقی مانده کتیبه ها و ... و همچنین افسانه پردازی های دور از ذهن او در قسمت های مختلف، دور بودن روایت های او را از واقعیت های اتفاق افتاده در زمان کوروش بزرگ را آشکار ساخت. و در نتیجه موجب کاهش ارزش روایت های او در نزد محقق ها شد.

اما هرودوت خودش نوع تاریخ نگاری اش در مورد کوروش را بیان می کند.

هرودوت(تاریخ نگار بزرگ) که پیش از گزنفون و کتزیاس می زیسته می گوید، که درباره کوروش در زمان او چهار روایت وجود داشته و آن چه را که او نوشته از قول پارسی هایی است که نمی خواستند بیش از اندازه کارهای کوروش را جلوه دهند.

در واقع هرودوت می گوید از چهار روایت روایتی را برگزیده از افرادی که علاقه ای به بیان بزرگی یا بزرگ نمایی از عملکردهای کوروش نداشته اند.

شاپور شهبازی در مورد تاریخ نگاری هرودوت می گوید که در داستانی که هرودوت درباره آغاز کار کوروش آورده افسانه و تاریخ به هم آمیخته. ولی به هیچ روی نباید هرودوت را گناهکار بدانیم و یا او را سازنده یا پردازنده آن بخوانیم. وی نویسنده ای می باشد راستگو و درست نویس، که کارش نوشتن سرگذشت بزرگمردان و نامبردارها است از روی آنچه که دیده است یا خوانده و یا شنیده، اگر در نوشته او چیزهایی باور نکردنی بیابیم، گناهی بر او نیست، زیرا وی در روزگاری میزیست که باور کردن آن شگفتی ها بسیار آسان می بود و ... .

www.takbook.com

--

- گزنفون که بود

گزنفون فیلسوف، تاریخ نگار و سردار یونانی که در حدود سال های ۴۳۰ تا ۳۵۴ پیش از میلاد می زیست.

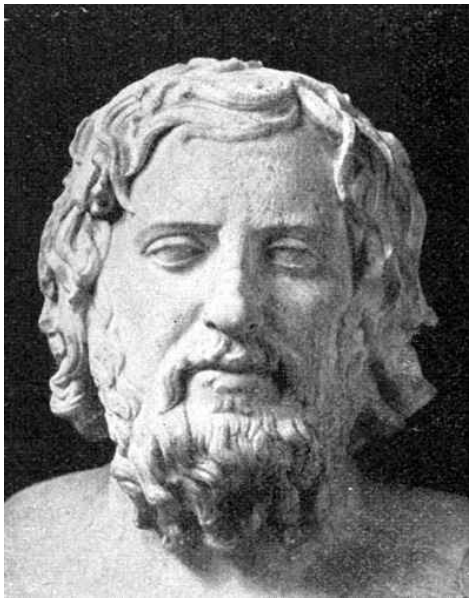

گزنفون

او فیلسوفی خودساخته و شاگرد سقراط(فیلسوف بزرگ یونانی) بود و سالهای زیادی از عمرش را در آسیا گذراند.

سپس گزنفون که از رقابت بین شهرهای آتن و جنگ های داخلی به تنگ آمده بود، با درخواست دوست خود(پروکسن) در همراه شدن با کوروش کوچک به سمت شرق، در ارتش یونان در لشکرکشی کورش کوچک در مقابل برادرش اردشیر دوم شرکت کرد. کوروش کوچک که می خواست امپراتوریه هخامنشی را از سراشیبی و سقوط رهایی بخشد، تنها راه را برای ترمیم سیستم حکومتی و بازگرداندن آن به عملکردهای کوروش بزرگ را، در پادشاهی خود می دید. کوروش کوچک که پادشاهی را حق خود دانسته و موافق هایی از مادر تا عده ای از اشراف هم داشت، با ارتشی یونانی به نبرد برادرش اردشیر دوم رفت اما در نبرد با اینکه برتری با نیروهای او بود کشته شد.

www.takbook.com

پس از مرگ کوروش کوچک، نیروهای یونانی، گزنفون را به فرماندهی خود برگزیدند و او موفق شد حدود ده هزار نیروهای یونانی را با عبور از قلمروی ماد و آسیای صغیر به یونان بازگرداند.

زمانی به آتن بازگشت که دیگر استاد او با توجه به توطعه ای که بر علیه او انجام شده بود دیگر زنده نبود، گزنفون بعد از آگاهی از این رویداد در دفاع از استاد خود شروع به نگارش کرد که بر علیه او نیز با توجه به حضور او در ارتش کوروش کوچک، مخالف بودن او با اردشیر و موفقیتی که در بازگرداندن نیروها داشته و همچنین به علت دفاع از استاد خود، توطعه ای به راه افتاد که در نهایت موجب رفتن او به سمت اسپارت ها شد و از آن به بعد در کنار خانواده خود به تاریخ نگاری و نویسندگی پرداخت.

گزنفون مردی شجاع و شخصیتی ساده داشت، او مردی وفادار با رفتاری ملایم بود.

ایرادی که به روایت او از کوروش می گیرند، این بوده که علاوه بر تاریخ نگاری به دادن پندهای اخلاقی درباره پرورش و آموزش یک فرمانروایی آرمانی هم پرداخته.

گزنفون در تاریخ نگاری خود، پرورش و آموزش فرمانروایی آرمانی را با توجه به عملکرد کوروش به تصویر کشیده و تا قرنها این نوشته ها از فرمانروای آرمانی، به عنوان یکی از نمونه های الهام گیری برای آیندگان، به مانند سران و تاریخ سازها در سرزمین های مختلف، به مانند آمریکا زمانی که پایه های اولیه استقلال و پیشرفت را می پیمود، قرار گرفت. هارولد لمب آمریکایی می نویسد که کوروش(سایرس) نام معروفیست و در روزگار نیاکان ما شاید متداولترین نامهای مردانه در آمریکا بوده. با این همه این نام در ابتدا از پادشاهی که نسبت به ما ناشناخته بود و در فجر تاریخ جهان زندگی می کرد به ما رسیده.

گزنفون در مورد کودکی تا به قدرت رسیدن کوروش می گوید، پدر کوروش(کمبوجیه) پادشاه پارس و مادر کوروش را ماندان دختر آستیاژ(آستیاگ) پادشاه ماد می دانند.

کوروش موافق آیین پارسی تربیت شد و این آیین موافق صلاح عمومی بود، حال آنکه در بیشتر سرزمین ها به این مورد اهمیت نمی دهند. بیشتر دولت ها اجازه می دهند که هر کس هر طور خواست فرزندان خود را تربیت کند و ... ولی قوانین پارسی شخص را از ابتدا از عمل بد یا شرم آور باز میدارد. ...

www.takbook.com

--سپس گزنفون به شرح محل سیستم دولتی و آموزشی پارس ها که دارای نظمی خاص بوده به نام (الواترا) می پردازد. جایی آرام که قصر شاهی و ساختمان ها دولتی در آنجا قرار دارد.

محلی در حوالی این ساختمان ها به چهار قسمت تقسیم شده برای کودکان، نوجوانان، مردان و افرادی که دیگر نمی توانند اسلحه بدست بگیرند. تمام قسمت ها دارای قانون خاص خود بوده و کودکان از همان ابتدا آموزش خود را شروع کرده و در ادامه گزنفون تمام مراحلی که یک فرد با دیدن آموزش های اخلاقی تا نظامی را از کودکی تا پیری در طبقه های این سیستم آموزشی طی می کند را بیان کرده. و در واقع این پرورشگاه ها، یک پرورشگاه عدالت بوده و افراد هر طبقه با توجه به میزان آموزش و توانایی به کاری گماشته می شوند.

و گزنفون پس از شرح کامل همه مرحله ها به پیرمردها می رسد، در واقع افرادی هستند که با طی کردن همه مراحل سن آنها به قدری بالاتر از ۵۰ می رسد.این طبقه، طبقه پیرمردها می باشد، افراد این طبقه به خارج از وطن برای جنگ نمی روند، بلکه در محل های خود مانده به کارهای عمومی و خصوصی می رسند. این افراد دیگر به مرحله قضاوت و صادر کردن حکم رسیده اند و با شنیدن اتهام ها و رسیدگی، مقصر را از رتبه اش می اندازند.

گزنفون می گوید، گویند عده پارسی ها بیش از ۱۲ میریاد هزار نفر، یعنی حدود ۱۲۰ هزار نفر و هیچ کدام را از وظیفه های مشخص و افتخارها محروم نکرده اند.هر کس اجازه دارد، که کودکان خود را به پرورشگاه عدالت بفرستد، ولی کسانی اطفال خود را به آنجا می فرستند، که می توانند آنها را به کاری نگمارند و آنهایی که نمی توانند چنین کنند، نمی فرستند.فقط کودک هایی که در این مرحله تربیت یافته اند می توانند در طبقه جوان ها داخل شوند و نیز آنهایی که مدت قانونی را در طبقه جوان ها به سر برده اند، می توانند در مرحله مردها داخل شده رتبه های دولتی بیابند. بنابر این کسانی که در طبقه کودک ها و جوان ها نبوده اند نمی توانند در رتبه مردها در آیند. و در آخر افرادی که در مدت مقرر جزو مردها بوده اند و شکایتی از آنها نشده در طبقه پیرمردها قرار می گیرند. بنابر این طبقه پیرمردها ترکیب یافته از کسانی، که از تمام درجه های نیکویی گذشته اند.چنین است سیستم حکومتی، که به عقیده پارس ها اخلاق آنها را اصلاح می کند.

و در ادامه گزنفون از اخلاق های نیکوی اجتماعی پارسی ها می گوید.

www.takbook.com

شوربختانه با گذر تاریخ و تحلیل رفتن تمدن و امپراتوری های بر گرفته شده از پارس ها ، این قوانین و سیستم های رشد هم به مرور کمرنگ و کمرنگتر شدند و به مرور با محو و حل شدن نژاد یا قبیله پارسهای آریایی در مردم بومی، مهاجر ها و مهاجم ها، قوانین و مرحله های اخلاقی رشد آنها هم برای همیشه محو و دگرگون گردید و جای خود را به نگرش های بومی ها و مهاجم های جدیدی داد که در آن رشد اخلاقی و اجتماعی را به پایینترین مرحله های رشد انسانی نزول داد.

www.takbook.com

--پس از توضیح طبقه ها و مراحل رشد اخلاقی در میان پارس ها، گزنفون به بیان مراحل رشد کوروش می پردازد و می گوید، کوروش تا سن ۱۲ سالگی با این ترتیب پرورش یافت و از کودک های دیگر از حیث فرا گرفتن چیزهایی که لازم بود و چابکی و شجاعت در ورزشها گوی سبقت ربود، در این زمان آستیاگ(پادشاه ماد و پدر بزرگ کوروش) دختر خود و بچه او را احضار کرد.

گزنفون پس از توضیح دیدار کوروش با آستیاگ و به بیان ردو بدل شدن حرف ها و رویدادهایی که در این دیدارها در مدتی که ماندانا و کوروش در سرزمین ماد اقامت داشتند دست زده که نشان از تربیت بالا و ساده زیستی پارسی کوروش و مهربانی آستیاگ داشت.

تا آنکه زمان بازگشت ماندانا به پارس فرا رسید، آستیاگ به دخترش گفت، بگذار کوروش نزد من بماند. ماندانا هم این تصمیم را به میل خود کوروش واگذار کرد.

در این قسمت گزنفون به بیان گفتگو های میان آنها پرداخته و از گفتگوی میان ماندانا و کوروش گفته که ماندانا نگران ادامه آموزش های کوروش و آموختن عدالت در پارس بوده و به کوروش گوشزد کرد که عدالت در ماد با پارس متفاوت است در پارس این قانون است که اندازه را معین می کند، نه هوا و هوس و ...

اما کوروش که آموزش های پارسی سن خود را خوب فرا گرفته بود، اصرار بر ماندن و آموزش دیدن در ماد به ویژه در اسب سواری را داشت.

مادر رفت و پسر در دربار ماد ماند. او چنان رفتار کرد که در مدت کمی همسالهایش دوستان نزدیک او شدند و بعد به زودی مورد محبت بزرگترها نیز قرار گرفت.

علاقه کوروش به آستیاگ زیاد بود به طوری که وقتی آستیاگ بر بستر بیماری افتاد، کوروش دقیقه ای از او دور نمیشد و در زمان نیاز به کمک او می شتافت.

کوروش که مورد محبت و اعتماد آستیا گ و دیگر بزرگ های ماد قرار گرفته بود به مرور با توجه به نسبتی که با پادشاه داشت نه تنها توانست با گوش سپردن به رسیدگی ها، بلکه به نوعی تربیت شده بود که برای آگاهی یافتن از موضوعی به پرسش های مناسب پرداخته و در محاکمه ها از نظر بیان و گفتگو پیشرفت کرد و دانش خود را بالا برد و در ورزشها و شکار نیز با تمرین زیاد روز به روز ماهرتر میشد.

www.takbook.com

و به مرور توانست با راضی کردن پدربزرگش، به همراه دایی اش(سیاکزار) به شکار برود هر چند آموزش های خوبی را در آن زمان می دید اما در برخی موارد خود را به خطر نیز می انداخت که موجب نگرانی میشد.

نقاشی از دوره جوانی کوروش

وقتی کوروش به سن ۱۵ یا ۱۶ سالگی رسید، پسر پادشاه آشور که می خواست ازدواج کند در صدد بر آمد شکاری بزرگ ترتیب دهد.(بعد از شکست آشور از اتحاد چند سرزمین که ماد و بابل هم جزو آن بودند، این زمین ها بین پیروزهای جنگ تقسیم شد که قسمت زیادی از آن به بابل رسید و چون آشور یک قدرت بزرگ بوده نام آن پس از شکست و فروپاشی هنوز مانده بود و این موجب شده که تعدادی از تاریخ نگارها مانند گزنفون بابل را آشور بیان کنند و اتفاق هایی که در این زمان روی میدهد در واقع میان ماد و بابل است).

و پسر پادشاه که محلی را در حدود سرزمین آشور و ماد به علت وجود شکار زیاد در آن ناحیه برای شکار انتخاب کرد. گزنفون با شرح عملکردهای پسر پادشاه آشور، این مورد را بیان می کند که پسر پادشاه آشور چون دید تعداد محافظ ها نیروهای همراه او زیاد است تصمیم گرفت داخل خاک ماد شده و غنایمی بدست آورد که بدست آوردن چنین غنایمی را از شکار بهتر می پنداشت، پس پیاده نظام را در قسمت های مرزی گذاشته و با سواره ها به سمت قلعه ماد هجوم برده و به غارت آن نواحی

www.takbook.com

پرداختند. خبر تجاوز به خاک ماد به آستیاگ رسید و او با نیروهای خود به همراه پسر به سمت دشمن حرکت کردند.کوروش هم با پادشاه همراه شد.

وقتی دو لشکر به هم رسیدند، گزنفون از اندیشه کوروش در بیان تاکتیک هایی که مادها را در آن نبرد با وجود تعداد کمتر نسبت به ارتش آشور(بابل)، پیروز و شجاعت کوروش در آن نبرد را شرح می دهد و این اتفاق را عاملی می داند در بزرگ شدن نام کوروش و بر سر زبانها افتادن آن.

نقاشی از کوروش در کاخی در کشور فرانسه

کمبوجیه که از بزرگی های فرزند شنید، خوشحال و خواستار بازگشت او به پارس شد تا تربیت پارسی خود را کامل کند.

جدا شدن کوروش از دوست ها، پدر بزرگ و دیگر افراد که زمان حضور در ماد را با آنها سپری کرده بود برایش ناراحت کننده بود، آستیاگ هدیه هایی به کوروش داد، اما کوروش بیشتر هدیه های پدربزرگ را به دوست ها و همسالهایش بخشید، پس از حرکت کوروش این افراد هدیه ها را به نزد آستیاگ بردند و از او خواستند آن هدیه ها را برای کوروش پس بفرستد، اما کوروش قبول نکرد و برای پدر بزرگ نوشت که اگر نمی خواهی من خجالت زده باشم اگر خواستم بار دیگر به ماد بیایم، پس این هدیه ها را به همان افراد برگردان.

www.takbook.com

کوروش بعد از یک سال ادامه تعلیم دیدن در طبقه خود وارد طبقه نوجوان ها شد و دوستهای پارسی کوروش بعد از بازگشت او از ماد فکر می کردند که کوروش به زندگی تجملاتی و سستی روی آورده، اما بعد دیدند که او قناعت و میانه روی خود را از دست نداده و موجب شد که مورد احترام همه قرار بگیرد.

مدتی بعد آستیاگ در گذشت و پادشاه آشور(بابل) با پیشروی هایی که داشت توانست عرب ها و هیرکانی ها را فرمانبر خود کرده و همین طور به حرکت خود ادامه داد و برای ضعیف کردن ماد فرستادگانی را نزد کرزوس(پادشاه لیدیه) و سرزمین های دیگر فرستاد و با بدگویی از ماد و پارس(که اتحاد این دو را برای دیگر سرزمین ها خطرناک دانست) سعی کرد دیگر سرزمین ها را با خود بر علیه پارس و ماد همراه کند و بعضی از روی عقیده و عده ای دیگر به خاطر هدیه هایی که برایشان ارسال شد، از او طرفداری کردند.

در آن زمان کیاکسار که پادشاه ماد را به عهده داشت و با تدارک دیدن جنگ در درخواستی از کورش نیرویی به سرداری او خواست.

www.takbook.com

--

-مقایسه روایت های هرودوت، گزنفون و کتزیاس

روایت های هرودوت، گزنفون و کتزیاس در مورد کودکی تا نزدیک شدن او به قدرت تا این قسمت بیان شد. در مورد این دوره از زندگی کوروش بزرگ، روایت هرودوت با اینکه تاریخ نگاری او نزد پژوهشگران نوین قابل اعتماد تر است اما به نظر دوران کودکی و رشد کوروش را به شکلی افسانه مانند نقل کرده است و یا شاید به روایت اصلی قالبی افسانه ای مانند بخشید است. روایت کتزیاس به علت متفاوت بودن با مدارک، لوحه های بدست آمده و دیگر تاریخ نگارها قابل پذیرش نبوده و روایت گزنفون در مورد این دوره از زندگی کوروش بزرگ بیشتر به دادن اطلاعاتی در مورد سیستم آموزشی پارس که کوروش در آن رشد و تربیت یافت و سپس بالا رفتن توانایی های او زمانی که در دربار ماد بوده که تاریخ نگاری گزنفون در مورد این دوره از زندگی کوروش می تواند نسبت به دو تاریخ نگار دیگر به واقعیت نزدیک تر بوده باشد.

در کنار این سه فرد، افراد دیگری هم به تاریخ نگاری در مورد کوروش بزرگ پرداختند که به علت فاصله زمانی زیاد، گم شدن متن های اصلی یا برداشت هایی که از سه فردی که روایت های آنها بیان شد، خیلی مورد توجه قرار نمی گیرند.

www.takbook.com

--از این بین می توان به عنوان مثال از نوشته های یونیانوس یوستینوس(ژوستین) در زمان روم باستان نام برد که نوشته هایش فهرستی بوده از کتاب های تروگوس پمپیوس(تاریخ نویس رومی) که از حدود ۴۴ کتاب او فقط پیش گفتارش باقی ماند.

پونیانوس که چند قرن بعد از هرودوت می زیست و فاصله زمانی زیادی تا کوروش بزرگ داشت، در تاریخ نگاری بیشتر موافق نوشته های هردودت عمل کرده اما در مورد کودکی کوروش می گوید، چوپان پس از رها کردن نوزاد در جنگل به درخواست همسرش که کودک مرده ای به دنیا آورده بود به جنگل بازگشت و وقتی دید حیوانی(سگی) در حال پرستاری و نگهبانی نوزاد در مقابل خطرهایی مانند لاشخورها است، حس ترحم بر وی غلبه کرد و به خواهش همسرش پسر نوزاد خود را در جنگل گذاشته و کوروش را به پسری پذیرفت.

البته هرودوت ده ها سال قبل در مورد این موضوع توضیح داده بود که چون کوروش در نزد پدر و مادرش همواره از زن چوپان، پرستاریها و مهربانی اش تعریف کرده و او را می ستود و اسم او را، که سپاکو(به گفته هرودوت کلمه سپاکو در ماد معنی سگ را می دهد) بود می برد، از این قضیه پدر و مادر او استفاده کرده خواستند نجات یافتن او را در میان مردم به مانند واقعه ای بسیار بزرگ نشان دهند و با مقصود منتشر کردند که کوروش را سگ ماده شیر داده و بزرگ کرده، زیرا سپاکو در زبان مادی به معنی سگ ماده است و همین انتشارها باعث افسانه ایست که درباره کوروش گفته می شود.

www.takbook.com

--

-نقدی بر تاریخ نگاری هرودوت و روایت های مشابه آن، با توجه به سن کوروش

شاپور شهبازی نقد خود نسبت به تاریخ نگاری هرودوت را با توجه به سن کوروش اینگونه بیان می کند، به این گونه که در هنگام کشودن بابل پادشاه پسرش کمبوجیه را که می توانسته سردار ارتش بوده باشد، را با خود همراه کرد و او را فرماندار بابل کرد. اگر سن کمبوجیه را در آن هنگام دست کم ۲۰ در نظر بگیریم، پس پدر او باید مردی جا افتاده باشد. و همچنین دینون گفته کوروش هنگام به تخت نشستن ۴۰ سال داشته. ... و با توجه به در نظر گرفتن این سن ها به نظر زمان تولد کوروش برابر بوده با فرمانروایی هوخشتره در ماد و این برخلاف روایت هایی است که از برابر بودن زمان تولد کوروش با آستیاگ(ایشتوویگو) بیان شده. ... و این مورد نقدی بوده که می توان به تاریخ نگاری هرودوت در مورد کودکی کوروش داشت.

البته باید بیان کرد که هرودوت یک مرد راستگو بوده و آنچه به او رسیده را نقل کرده و قسمت های زیادی از روایت های او با تاریخ نگاری های نبونعید(پادشاه بابل) که همزمان با زمان زندگی کوروش بوده مشابه بوده و این نشانی از نزدیک بودن قسمت های زیادی از روایت های هرودوت در مورد کوروش به واقعیت بوده.

www.takbook.com

--

-روایت های مختلف در مورد روش به قدرت رسیدن کوروش

در مورد روش به قدرت رسیدن کوروش بزرگ هم در بین روایت ها اختلاف دیده میشود.

--دیودوروس سیکولوس(دیودور سیسیلی) تاریخ نگار و نویسنده کتابخانه تاریخی بوده و کتابی با نام تاریخ جهان که حدود ۴۰ جلد بود را نوشت. و امروزه حدود ۱۰ جلد از آن در دسترس است یا باقی مانده.

خلاصه ای از شرح به قدرت رسیدن کوروش، به تاریخ نگاری دیودوروس به این گونه میباشد، کوروش پسر کمبوجیه از ماندان دختر آستیاگ، پادشاه ماد بود. او به خاطر کفایت، دوراندیشی، استواری و سایر صفت های نیکو سر آمد معاصرین خود شد. پدرش تربیتی شاهانه به او داد و افکار او را به چیزهای عالی متوجه کرد. بنابر این کسی تردید نداشت، که روزی کوروش کارهای بزرگ انجام خواهد داد. آستیاگ چون شکست خورد فرار کرد، او بسیار خشمگین بود پس مقام های عالی رتبه ارتش را کنار گذاشته و به دستور آستیاگ آنها را با انواع زجر کشتند تا موجب عبرت دیگران شوند و به جای آنها افراد دیگری را قرار داد. در نهایت آستیاگ که سخت گیر بود از این سختگیری ها نتیجه ای نگرفت و سرانجام این سختگیری ها موجب شورش دیگران و سربازها بر علیه بزرگان شد.

و در مقابل کوروش نه تنها در مقابل دشمن بسیار شجاع بود، بلکه نسبت به خودی ها هم مهربان و جوانمرد بود. به همین خاطر پارس ها او را پدر خواندند.

www.takbook.com

--

-یونیانوس روش به قدرت رسیدن کوروش را این گونه روایت میکند، پس از اینکه نامه هارپاک در پارس به کوروش رسید، او خوابی دید و به او گفتند، که بر پادشاه ماد قیام کند و شخصی را که فردا پیش از هر کس دیگر خواهد دید، در کارهای خود شرکت دهد، کوروش آن فرد را یافته و با خود همراه کرد ، سپس کوروش بر علیه پادشاه ماد برخواست و پادشاه(آستیاگ)، هارپاک را برای مقابله فرستاد که هارپاک در نهایت برای گرفتن انتقام پسرش از آستیاگ بر علیه او خیانت کرد، پس پادشاه خودش ارتشی فراهم و به جنگ کوروش رفت و برای دلیرانه جنگیدن ارتش در پشت آن ارتش دیگری گذاشت تا هر که در ارتش اول از مقابل دشمن فرار کرد، ارتش دوم به همانند یک دشمن با او برخورد خواهد کند. ارتش ماد شجاعانه جنگید و نزدیک بود پارس ها شکست بخورند که مادرها و زن هایشان آنها را سرزنش و برای بازگشت به میدان جنگ تشویق کردند، پارس ها به میدان نبرد بازگشته و توانستند لشکر ماد را شکست سختی دهند. آستیاگ اسیر شد، ولی کوروش با او مانند دشمنی مغلوب رفتار نکرده و به او احترام گذاشت. و چون آستیاگ دیگر نخواست که به ماد بازگردد والی منطقه پهناور گرگان شد.

www.takbook.com

--

-گزنفون مسیر به قدرت رسیدن کوروش را اینگونه بیان می کند، که با مرگ آستیاگ و اتحادی که بین سرزمین های دیگر بر علیه ماد شکل می گیرد، کیاکسار از پارس درخواست ارتش به سرداری کوروش می کند، کوروش به ماد رفته و بعد از پیروزی در ارمنستان، با ارتش ماد و پارس با توجه به اینکه فرماندهی به کوروش سپرده شده بود، به نبرد بابل، لیدیه و متحدهای آنها رفته و با پیروی که ارتش ماد از او کرد که مخالف نظر کیاکسار بود که از جنگ کناره گرفته بود، در واقع کوروش تبدیل به فرد اول شده بود و با اتحادی که بین ماد و پارس ایجاد کرده بود که به مرور متحدهای او با پیروزی هایی که در میدان های نبرد به دست می آورد بیشتر هم شدند، توانست بزرگترین پیروزی های زمان خود را به دست آورده و با بازگشت کوروش بعد از حدود پنج سالی که در جنگ بود، با پیشنهاد کیاکسار(دایی کوروش و یا فردی می توانست باشد که در زمان آستیاگ به علت نداشتن فرزند پسر، به عنوان جانشین و پسر او برگزیده شده بود) برای ازدواج با دختر او روبرو می شود و این خلاصه ای بود از به قدرت رسیدن کوروش بزرگ به روایت گزنفون.

البته گزنفون به مواردی از اختلاف و نبرد میان پارس و ماد در کتاب دیگر خود اشاره می کند که در ادامه به شرح کامل آن می پردازیم.

www.takbook.com

--البته گزنفون در کتاب دیگرش که در مورد بازگشت ارتش یونان به سرداری خود گزنفون، که بعد از جنگ کوناکسا از قلمروی هخامنشی بوده به مواردی اشاره می کند که در یکی از آنها به محلی لاریسا نام که در نزدیکی رود دجله بوده اشاره می کند که این شهری بود بزرگ و مادی ها مالک آن بودند ... زمانی که پارسی ها دولت ماد را از پای در آوردند، این شهر را محاصره کردند و ...

و در قسمتی دیگر گزنفون در مورد شهری میس پیلا نام گوید که در گذشته در تصرف ماد ها بوده، و وقتی پارس ها سرزمین ماد را گرفتند، همسر پادشاه ماد به اینجا پناه آورد و ...

با توجه به این دو قسمت مشخص می شود که گزنفون هم به قدرت رسیدن پارس ها در مقابل مادها را همراه با نبرد دانسته، اما از اینکه این نبرد در چه سطحی و در چه زمانی اتفاق افتاده اطلاعی نمی دهد.

اینگونه به نظر می آید که گزنفون از بیان نبرد در شرح روایت کوروش چشم پوشی کرده، جدایی از میزان سطح یا گستردگی این نبرد، حسن پیرنیا یکی از دلیل هایی که ممکن است علت آن باشد را اینگونه شرح می دهد.

حسن پیرنیا علت را اینگونه بیان میکند که، ممکن است گزنفون داستان کیخسرو را در ایران شنیده و در ذهن نگاه داشته باشد و پس از بازگشت به یونان، دست یافتن کوروش را بر ماد با تغییراتی موافق این داستان نوشته باشد، چون این نوع برتری کوروش بر ماد بدونه خونریزی، با رضایت شاه ماد و ماد ها، با ستایشی که گزنفون برای کوروش داشته بیشتر موافقت میکرده.

و شاید هم گزنفون نمی خواسته رابطه خوبی که بین کوروش با پدربزرگش(آستیاگ) در مدت حضور در دربار ماد ایجاد شده بوده را با یک نبرد به پایان ببرد و این قسمت را نادیده گرفته چون در روند کلی روایت دست یابی کوروش به ماد اختلافی ایجاد نمی کرده.

ولی نکته ای که در مورد یکی شدن پارس و ماد با توجه به تاریخ نگاری گزنفون و دیگر تاریخ نگاری ها باید در نظر داشت، این واقعیت بوده که پارس ها و مادها به یک اتحاد کامل در زمان کوروش رسیدند، اتحادی که در دیوارنگاری های به جا مانده دوره هخامنشی به خوبی قابل مشاهده است.

www.takbook.com

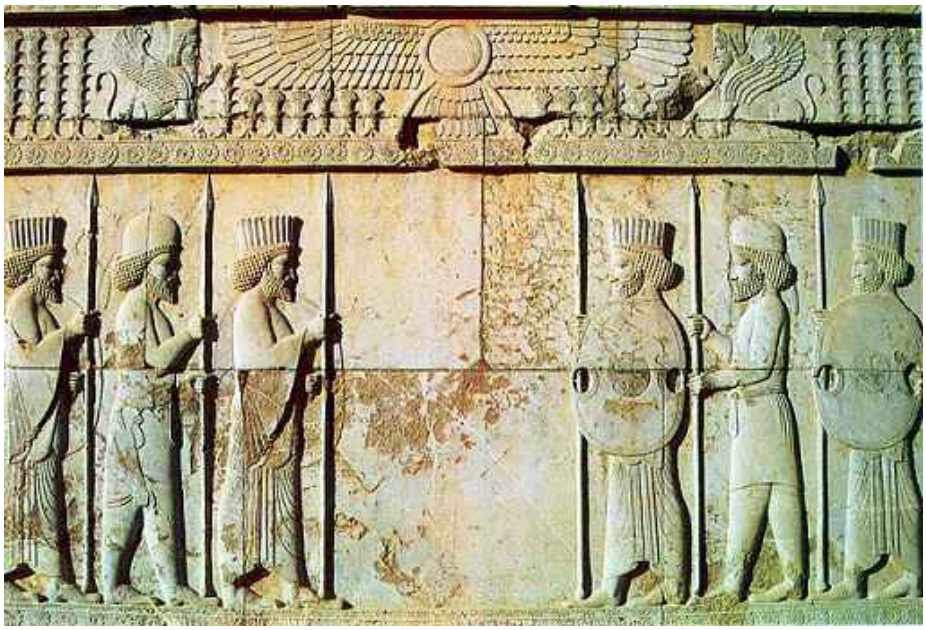

سربازهای پارس و ماد در کنار یکدیگر

پس نمی توان پارس ها را پیروز نهایی و کامل یک نبرد با مادها دانست، چرا که در این صورت هر چند هم اگر با کمک عده ای در ماد این پیروزی اتفاق افتاده باشد، ولی دلیلی بر چنین اتحادی در این سطح نبوده و پارس ها با برتری کاملی که به دست آورده بودند، می توانستند خود را بالاتر از مادها در نظر گرفته که این مخالف تاریخ نگاری ها و دیوارنگاری های دوره هخامنشی از اتحاد پارس با ماد بوده. نتیجه ای که می توان از این قسمت گرفت را می توان به این صورت بیان کرد که اتحاد پارس و ماد یک اتحاد برابر و با توجه به شرایط آن زمان و برای مقابله با سرزمین های دیگری که بر علیه ماد و پارس با هم متحد شده بودند، روی داده و نبرد میان پارس و ماد در واقع یک نبرد درون سرزمینی بوده است نه یک نبرد بین سرزمینی

www.takbook.com

پارس و ماد در کنار یکدیگر

و اینکه هر دو قبیله توانستند به این اتحاد خود ادامه دهند نشان دهنده کوچکی سطح این نبرد و دیگر نبردها که در زمان دیگر پادشاه ها مانند داریوش رخ داده بود، می باشد و شاید دلیل نپرداختن گزنفون به این نبرد در کتاب کوروش نامه و فقط اشاره های کوچکی کردن به آن در دیگر کتاب خود به خاطر همین مورد کوچکی این نبرد بوده.

سه موردی که در این اتحاد نباید فراموش کرد

۱- اتحاد پارس و ماد پایه های اصلی ایجاد هخامنشی بود.
۲- پس از یکی شدن پارس و ماد، باز هم در بسیاری از تاریخ نگاری ها از کلمه ماد استفاده شده است. که نشان دهنده پایین بودن سطح تغییرات این سرزمین در نظر دیگر سرزمین ها بوده.
۳- نبرد پارس و ماد چه بخواهیم آن را در یک سطح بزرگ در نظر بگیریم به مانند تاریخ نگاری هرودوت و یا بخواهیم آن را یک تغییر داخلی با توجه به شرایط به وجود آمده در آن زمان با فرماندهی کوروش بزرگ در نظر بگیریم، نمی توان آن را یک نبرد غالب و مغلوب در نظر گرفت، چون در تاریخ نگاری هخامنشی چنین حالتی از غالب بودن یکی بر دیگری دیده نمی شود.

www.takbook.com

نتیجه این اتحاد را می توان یک تغییر داخلی در نظر گرفت که قبل از آن با برتری غالب مادها و در زمان پس از آن با فرماندهی کوروش بزرگ و برتری فرماندهی پارس ها انجام شد. و این اراده و دیدگاه کوروش بزرگ بوده که با تغییراتی که ایجاد کرد، موجب شد عملکردهای حاصل از این اتحاد که دیگر نام هخامنشی به خود گرفته بود، با قانون هایی که کوروش در هنگام فتح سرزمین ها و پس از آن به اجرا گذاشت به یک نمونه نادر از با اخلاق ترین، با اراده ترین و درستکارترین حکومت تاریخ بشر با آن گستره وسیع پادشاهی که تحت فرماندهی داشت در تاریخ بشر ثبت و برای همیشه ماندگار شود.

❖ ادامه این بررسی در قسمت نتیجه گیری این بخش می باشد

www.takbook.com

--

-روایت دیگر در به قدرت رسیدن کوروش بزرگ را می توان در رویدادنامه نبونعید(آخرین پادشاه بابل) مشاهده کرد که در آن به تخت نشستن نبونعید در حدود ۵۵۶ پیش از میلاد شروع و مدتی بعد از فتح بابل توسط پارسی ها در ۵۳۹ پیش از میلاد، به پایان می رسد. به نظر می آید که قسمتی از این رویدادنامه در زمان کوروش بزرگ نوشته شده است. و در قسمتی از متن از جنگی میان ایشتوویگو(آستیاگ) و کوروش گفته که به فتح هگمتانه(پایتخت ماد) توسط پارس ها منتهی می شود. و در این رویدادنامه شروع کننده جنگ را آستیاگ معرفی کرده است که لشکر خود را جمع و به قصد کوروش پادشاه انشان بیرون رفت. اما بر علیه او شورشی شده و او را گرفته و به کوروش تسلیم کردند. و در نهایت کوروش به سمت هگمتانه رفت.

www.takbook.com

--

-خورنی(موسس خورناتسی-حدود سالهای ۴۱۰ تا ۴۹۰) تاریخ نگار ارمنی مسیر به قدرت رسیدن کوروش را اینگونه بیان می کند، پادشاه ارمنستان(تیگران) با پادشاه پارس(کوروش) پیمان دوستی می بندد.

موسس خورناتسی

این اتحاد موجب بدبینی پادشاه ماد اژی دهاگ(آستیاگ) می شود. آستیاگ شبی در خواب، تیگران را سوار بر پرنده ای بزرگ(اژدها مانند) دید که به او حمله کرده است. این بدبینی او را بیشتر کرد. پس خواهر تیگران را به همسری خواست و پس از آن از خواهر تیگران خواست که برای به دام انداختن برادرش به او کمک کند، که آن زن این کار را انجام نداد. پس آستیاگ تصمیم به جنگ گرفت، تیگران که این را پیش بینی کرده بود با لشکری به ماد حمله کرد. ولی چند ماه نبرد دو طرف نتیجه ای نداشت و تیگران نگران خواهر خود بود.

www.takbook.com

ولی خواهر او توانست از ماد گریخته و به امنستان برود. تیگران که اکنون آسوده شده بود توانست مادها را شکست بدهد و آستیاگ را بکشد. پس از آن بود که کوروش را در یاری پادشاه برای پیروزی کامل او می بینیم.

در نقد این روایت می توان گفت که ریشه در واقعیت نداشته و پادشاه ارمنستان در آن زمان نمی توانست چنین عملکردی در لشکر کشی داشته باشد و به نظر می آید نویسنده داستان تیگران دوم(تیگران بزرگ) را که سال ها پس از دوران کوروش بزرگ و آستیاگ می زیسته است(هم دوره اشکانی ها بوده)، را با دوران آستیاگ ترکیب کرده است. و داستانی غیر واقعی ایجاد کرده که هدف آن بزرگنمایی خاندان شاهی ارمنستان می توانست باشد.

-

--هرودوت نیز به قدرت رسیدن کوروش بزرگ را در نبردی که با آستیاگ داشت دانسته که با حمایت هارپاگ(فرمانده نیروهای ماد) پارس ها بر مادها پیروز شدند و آستیاگ در نبرد دوم هم به موفقیتی نرسید و اسیر شد که کوروش بزرگ با او خوش رفتاری کرد.

www.takbook.com

--

-چکیده ای از نتیجه گیری شاپور شهبازی از به قدرت رسیدن کوروش

هنگامی که آوازه کارهای کوروش در آسیای باختری پیچید، همسایه های پارس به جنب و جوش افتادند. مادها که از سخت گیری های فرمانروای خود به ستوه آمده بودند، در پی رهبر تازه ای می گشتند. کم کم به کوروش تمایل پیدا کردند. هارپاگوس(هارپاگ) فرمانده بزرگ مادی نیز به کوروش پیمان فرمانبرداری و وفاداری سپرد.

نبونعید که از ترس مادها از دست اندازی به حران ناامید بود، با لشکر کشی به سوی باختر تهامه را به پایتختی برگزید. این کار او و علاقه او به نیایشگاه خدای سین که در آن ناحیه قرار داشت و بی توجهی او به مردوک(خدای خداها-خدای ملی بابل) موجب بدخواهی مردم و کاهن ها به او شد.

پادشاه بابل که از ستیز میان کوروش و آستیاگ آگاهی یافته بود. برای استفاده از این فرصت پیکی نزد کوروش فرستاد و از او خواست تا با هم پیمان دوستی ببندند، بر علیه ماد. آستیاگ پس از آگاهی از این پیمان، ارتش خود را به دو قسمت برای نبرد با نبونعید و کوروش فرستاد. فرماندهی ارتشی که به نبرد کوروش رفته را هارپاگ بر عهده داشت، که پس از رسیدن به ارتش کوروش، به او پیوست.

آستیاگ امید خود را از دست نداد و چند سال بعد خود به جنگ کوروش رفت. اما ارتش او از فرمان او سرپیچی کرده و آستیاگ را تسلیم کوروش کردند. کوروش هم به آستیاگ زیانی نرساند و او را تا پایان زندگیش نزد خود نگاه داشت.

نبونعید هم توانست به حران دست یابد و به بازسازی نیایشگاه مورد نظر خود بپردازد و از آن پس پیشرفت های کوروش را تحت نظر گرفت.

www.takbook.com

--

-آنچه از منبع ها و روایت های یونانی و رومی دیده می شود، بیان نبردی است که میان آستیاگ و کوروش انجام شده، اما اینکه علت اصلی این نبرد یا اینکه این نبرد در چه سطحی از گستردگی بوده، واضح نمی باشد. به طوری که گزنفون بهای خاصی در نوشته های اصلی به این نبرد نداده و فقط در روایت دیگری به اشاره های کوچکی از یک برخورد میان پارس ها و مادها پرداخته. و در مقابل هرودوت به این نبرد به شکل گسترده تری پرداخته.

برای نزدیک شدن به واقعیت ماجرا می توان سطح دو گروه ماد ها و پارس ها را بعد از به قدرت رسیدن کوروش بزرگ در نظر گرفت، در واقع بعد از به قدرت رسیدن پارس ها تفاوت خاصی در سیستم ماد شکل نگرفته و به نوعی می توان گفت کوروش بزرگ بر مادها لباسی پارسی پوشاند، به شکلی که تعداد زیادی از مقام های ماد در تمدن هخامنشی دارای جایگاه بالایی بودند و بعد از منطقه پارس، منطقه ماد مقام بالایی داشت.

و این مورد نشان میدهد که جابه جایی بزرگ یا سرکوبی از پارس بر ماد اتفاق نیوفتاده بلکه یک انتقال قدرت از خاندانی به خاندان دیگر بوده و مردم دنیای باستان پارس ها را مادی می خواندند به مانند یونانی ها، مصری ها و یهودی ها که می توان نتیجه گرفت نبرد ماد با پارس بیشتر می توانسته یک اختلاف کوچک داخلی بوده باشد که مسیر را برای به قدرت رسیدن کوروش بزرگ هموار کرده و ممکن است بی تفاوتی گزنفون به این نبرد به همین علت بوده باشد، یعنی سطح پایین بودن این اختلاف داخلی.

www.takbook.com

--

-رویداد مهم بعدی که نام کوروش بزرگ را بیش از پیش بر سر زبان ها انداخت، پیروزی بر ارمنستان، حل اختلاف های مرزی ارمنستان و همراه کردن ارمنستان با نیروهای ماد و پارس برای دفاع در مقابل نیروهای متحدی که شامل بابل، لیدی و چند سرزمین دیگر بودند میشد. هرودوت و کتزیاس در مورد اتفاق هایی که در جریان نبرد با ارمنستان که با پیروزی کوروش همراه بود، مطلبی را بیان نکرده اند و به این قسمت از زندگی کوروش بزرگ نپرداختند و این گزنفون بوده که به تاریخ نگاری آن پرداخته که به شرح خلاصه ای از روایت گزنفون در مورد پیروزی کوروش در ارمنستان خواهیم پرداخت.

ارمنستان سرزمینی بوده که با توجه به گفته خورنی(تاریخ نگار, نویسنده وفیلسوف ارمنی) که در سده پنجم بعد از میلاد میزیسته است. سردودمان ارمنستان را با توجه به یک دیدگاه اسطوره شناسی از هایک(اسطوره ارمنی) دانسته، اما تاریخ ارمنستان در سرزمینی کوهستانی شکل گرفته که در جغرافی، معروف به سرزمینی کوهستانی یا فلات ارمنستان بوده، در سده چهارم این سرزمین گستردگی بیشتری یافته و فضایی میان دو دریای سیاه و خزر را شامل میشده.

اما پیش از آن در دوره های دورتر، آن قسمت پادشاهی اورارتو را شامل می شده که گستره جغرافیایی این پادشاهی یا تمدن اطراف دریاچه ارومیه، دریاچه وان و بلندی های ارمنستان را شامل میشده.

ویل دورانت در مورد سرزمین ارمنستان می گوید، «درست در شمال آشور، قومی به سر می برد که نسبت به اقوام دیگر استقرار بیشتری داشت، این قوم را آشوری ها اورارتو می نامیدند، و عبرانی ها آرارات، همین مردمند که بعدها به نام ارمنی خوانده شده اند. ارمنی ها قرنهای متعددی، پیش از آنکه تاریخ مدون پیدا شود، حکومت مستقل و آداب و عادت ها و هنرهای مخصوص به خویش داشتند، این شکل زندگی در میان ایشان، تا آن زمان که امپراطوری پارس بر همه آسیای باختری استیلا پیدا کرد، ادامه داشت. ... ثروت خود را در جنگهای هجومی پرخرج و جنگ های دفاعی برای رد حمله های آشوری ها از دست دادند، و در زمان جهانگیری کوروش تحت تسلط پارسی ها قرار گرفتند.»

بر اساس گفته های تاریخ نگار ارمنی خورنی، در جنگ های میان اورارتو و آشور، ارمنی ها نه تنها همیشه متحد مادها بودند بلکه رابطه بسیار نزدیک و محکمی نیز بین آنها برقرار بود اما این رابطه

www.takbook.com

محکم بر اساس تاریخ نگاریه گزنفون دوام چندانی نیافت وقتی هووخشتره(یکی از تواناترین پادشاه های ماد) و پس از او آستیاگ(پادشاه ماد) برای زیرفرمان بردن پادشاهی ارمنستان به این سرزمین یورش بردند، که در نهایت پادشاه ارمنستان شکست خورده و مطیع دولت ماد شد. و پادشاه ارمنستان پذیرفت که سالیانه مقدار پولی معین به دولت ماد پرداخت کند و در هنگامی که دولت ماد با خطر جنگ روبرو شد، پادشاهی ارمنستان باید بخشی از نیروهای خود را به ماد ارسال کند.

اما پادشاه ارمنستان از اختلافی که بین ماد و بابل افتاده بود، تصمیم گرفت از پرداخت پول سالیانه خودداری و شروع به ساخت استحکام هایی دفاعی کرد و در واقع در زمانی که دولت ماد از پادشاه ارمنستان با توجه به قرارداد بین دو طرف درخواست نیرو کرد، پادشاه ارمنستان از این کار هم خودداری کرد و به نوعی می توان گفت ارمنستان در مقابل ماد دست به شورش زد.

در پارس با مذاکره ای که کوروش با مردها و پیرمردها(افراد با تجربه) داشت، قرار بر آن شد تا به عنوان فرماندهی ارتش پارس، به سمت ماد حرکت کند.

در اینجا گزنفون به شرح روش جمع آوری سپاه که روشی خاص بوده پرداخته و سپس به شرح بحث آموزنده اخلاقی و نظامی که پدر(کمبوجیه) با کوروش در هنگام همراهی او تا مرزهای پارس داشت می پردازد.

در اشاره ای به قسمت هایی از آن گفتگو می توان به این جمله ها اشاره کرد،

در قسمتی از گفتگو کمبوجیه از روش فرمانروایی درست و اخلاقی می گوید به این گونه که چه قدر برازنده و شایسته است که شخص بکوشد تا خود وسایلی فراهم سازد تا نیک و زیبا باشد و از آزمایش های روزگار پیروز و موفق در آید، ... چه نیک سرشت و فرخنده شخصی است آن فرمان روایی که با درست فکر کردن و رفتار کردن وسایل رفاه و روزی زیر دست های خود را به فراوانی تهیه کند، مردم را چنان رهبری و تربیت کند که شایسته و مرفه بار آیند و اگر چنین موفقیتی حاصل کرد، کاری قابل ستایش و درست انجام داده.

و کوروش در ادامه می گوید، درست است، فرمانروایی کردن در نظر من کاری دشوار، وظیفه ای بسیار بزرگ و مهم است. ... من بارها به این مطلب توجه کرده ام که بیشتر فرمانرواها و مردم و همچنین متحدهای ما تصور می کنند که تفاوت اصلی بین حکومت و رعیت این است که مدیرها و اداره کننده ها باید بهتر بخورند و صندوق های آنها پر از طلا باشد و بیشتر از دیگران بخوابند و روی هم رفته کم تر از

www.takbook.com

زیردست ها و مردم زحمت بکشند و رنج ببرند. در حالی که به باور من اختلاف آنها در این نیست که فرمان رواها زندگی راحت تر و آرام تری داشته باشند، بلکه تفاوت اصلی در پیش بینی کارها و عملکردها ، دیدگاه بزرگ داشتن و دوستی با کار کردن است. و...

این گفتگو تا مرزهای ماد ادامه داشت، کمبوجیه بازگشت و کوروش وارد ماد شد.

و سپس گزنفون به شرح گفتگو میان کیاکسار و کوروش می پردازد که در آن گفتگو به شمارش نیروهای خود و نیروهای متحد رقیب که شامل بابل، لیدیه، یونانی ها، عرب ها و دیگر سرزمین هایی بوده که بر علیه ماد و پارس می خواستند وارد جنگ شوند، پرداختند.

که در نهایت تعداد نیروهای دشمن را بسیار دیدند، سواره های خودی دو سوم سواره های دشمن و پیاده های خودی کمتر از نصف نیروهای دشمن بودند.

نبرد سختی در راه بود.

کیاکسار درخواست نیروهای بیشتری از پارس کرد، اما کوروش اشاره کرد که با آمدن نیروهای بیشتر از پارس، باز هم برتری با دشمن خواهد بود پس بهتر دید که دست به تغییرهایی در پوشش نظامی، سلاح های نظامی سربازها، افزایش آموزش و ورزش های گوناگون برای بالا بردن توان آنها برای نبرد مستقیم بزنند.

و در نهایت با بالا بردن روحیه، نیروها به بالاترین سطح برای نبرد برسند.

کیاکسار این تغییرها و آموزش ها را پسندید و با توجه به توصیه کوروش لوازم راحتی سربازها را مهیا کرد.

گزنفون بعد از شرح کامل این موارد به بیان روشهایی می پردازد که کوروش بزرگ برای جلوگیری از پایین آمدن روحیه سربازها انجام میداد، چون هنوز از دشمن خبری نبود.

روزی کیاکسار نماینده هایی از سرزمینی که(آن را هند نامیده) و درگیر جنگ نبوده و به دنبال علت درگیری بودند تا طرف دسته ای را بگیرند که از طرف مقابل به آنها تجاوز شده، پس کیاکسار فرستاده ای به نزد کوروش فرستاد و درخواست کرد که به نزد او در قصر بیاید و فرستاده لباس برازنده و زیبایی برای کوروش از طرف کیاکسار آورده بود و از درخواست کیاکسار برای دیدن کوروش با این لباس فاخر در

www.takbook.com

قصر گفت. کوروش که در حال بازدید از افراد خود بود، انبوهی از نیروها را برداشته و با نظم نظامی و سریع، خود را به قصر رساند.

کیاکسار این کار(نپوشیدن لباس فاخر) را نوعی سرافکندگی نزد نماینده ها می دانست که کوروش پاسخ داد پوشیدن لباس و آماده کردن خود برای آمدن، زمان می برد که موجب دیر رسیدن من می شده، در حالی این بهتر بوده که بعد از شنیدن درخواست شما با عده ای از نیروها و به سرعت خود را به اینجا رساندم.

گزنفون بعد از شرح گفتگون میان کیاکسار، کوروش و نماینده ها به گفتگوی میان کیاکسار و کوروش می پردازد بعد از رفتن سفیرها.

در این گفتگو کوروش که پول خود را خرج نیروهای ارتش کرده بود به بیان این مورد می پردازد که خرج ارتش به عهده ماد بوده و این را یک سنگینی بار در آن زمان برای ماد می دانسته و به این نکته اشاره کرد که ماد هم پول زیادی در آن زمان نداشته.

و در نهایت با صحبتی که میان کیاکسار و کوروش شد، تصمیم بر آن شد که با توجه به سرپیچی پادشاه ارمنستان از فرستادن نیرو و پول با توجه به قرارداد میان این دو سرزمین که در این شرایط باید کمک فرستاده میشد، کوروش به سمت ارمنستان حرکت کند.

کیاکسار نمی دانست که آیا باید در همین زمان به این موضوع رسیده گی کند و ارمنستان را به اجرای قرارداد وادار کند یا این که این کار عجولانه بوده و ممکن است یک مشکل دیگر به مشکل های خود اضافه کند.

بعد از تصمیم به حرکت کوروش، کیاکسار از پادشاه ارمنستان گفت که ممکن است به علت ضعف نیروهای دفاعی به کوه ها اطراف فرار کند که دستیابی به او و آنچه با خود برده را سخت خواهد کرد، پس باید او را محاصره کنی. و از آنجایی که فرزند پادشاه ارمنستان با تو دوست بوده و با هم آموزش می دیدید و ممکن است با شناختی که نسبت به تو دارند به سوی تو بیایند و گمان میکنم که پادشاه برای فرمانبرداری از تو آمادگی بیشتری داشته باشد.

سپس گزنفون به شرح نقشه ای که برای به دام انداختن پادشاه کشیدند پرداخت و از مراحل اجرای آن می گوید که در نهایت پادشاه ارمنستان به دام افتاده و تسلیم می شود.

www.takbook.com

کوروش در جمع بزرگهای ارمنستان، پارسی، مادی، خانواده پادشاه و در حضور پسر پادشاه(تیگران) که از دوست های کوروش بوده از پادشاه می خواهد تا از خود رفع اتهام کند.

گزنفون بعد از شرح این محاکمه و نتیجه آن که با نظرهای منطقی تیگران همراه بود در نهایت پادشاه تصمیم گرفت نیروها و پول هایی که در ارمنستان بود را برای جنگ بفرستد که با مخالفت کوروش روبرو شد، چرا که ارمنستان در جنگ با همسایه خود(که گزنفون از آنها به عنوان کلدانیها نام برده که شاید منظورش اقوام بومی وقدیمی تر آن سرزمین، قبل از ورود ارمنستانی ها به آنجا) بوده باشد، پس کوروش بزرگ فقط نیمی از این نیروها را قبول کرد و در مورد ثروتی که پادشاه ارمنستان بخشیده بود، کوروش بزرگ قسمتی از آن را با توجه به قرارداد ماد پذیرفت و مقداری دیگر را به عنوان قرض گرفت با توجه به جنگی که در پیش رو بوده و گفت که در مقابل آن را تلافی کرده یا عین پول را باز می گردانم.

سپس کوروش بزرگ همسر تیگران را که در هنگام فرار به همراه خانواده شاه اسیر شده بود به او باز می گرداند و می گوید که من او را اسیر نمی دانم، چرا که تو خلاف یا قصدی نسبت به ما انجام ندادی، و به پادشاه ارمنستان هم می گوید، تو هم همسر و فرزندهای خود را بگیر من در مقابل آنها چیزی نمی خواهم، چرا که آنها هیچ گاه اسیر نشده اند، ...

و در ادامه تیگران پذیرفت که ارتش ارمنستان را برای نبرد فرماندهی کند.

در ادامه کوروش برای جلوگیری از غارت ارمنستان توسط کلدانی ها تصمیم به ساختن قلعه ای گرفت که برای این منظور نیروهای ارمنستان و نیروهای همراه کوروش برای فتح بلندی هایی که دیده بانهای کلدانی آن را در تصرف داشتند وارد نبرد شدند. نبرد سختی بود که در نهایت با پیروزیه نیروهای کوروش و ارمنستان به پایان رسید.

سپس کوروش فرمان به ساختن قلعه ای در آن محل داد. و دستور به باز کردن زنجیر اسیرهای کلدانی و رسیدگی به زخمی ها و بیمارها را داد.

و در ادامه گزنفون از اندیشه کوروش می گوید در رابطه با اسیرها که بروند به سرزمین خود و در آنجا مشورت کنند که اگر تصمیم به جنگ گرفتند با اسلحه و اگر خواهان صلح شدند بی اسلحه آمده و از دوستان ما شوید که به شما کمک خواهد شد، چرا که ما نمی خواهیم با شما بجنگیم.

www.takbook.com

پادشاه ارمنستان پس از شنیدن خبر پیروزی کوروش به نزد او رفته و با گفتن این موضوع که کوروش با این پیرزوی که برای ارمنستانی ها بدست آورد توانست به تلافی پولی که قرض کرده بود بپردازد و این پیروزی بیشتر از این پول برای ارمنستانی ها با ارزش بوده.

کلدانی ها پس از مشورت تصمیم به صلح گرفتند. و از فقر خود به علت نبودن زمین های زراعی مناسب در سرزمین خود برای کوروش گفتند و ... که در نهایت کوروش بزرگ با میانجی گری که میان دو طرف انجام داد در مورد استفاده از زمینهای ارمنستان توسط کلدانی ها و استفاده از چراگاه های کلدانی ها توسط ارمنستانی ها موجب صلح میان دو طرف شده، و برای جلوگیری از پدید آمدن اختلاف دوباره بین ارمنستانی ها و کلدانی ها با توجه به نگرانی که از هم داشتند، تصمیم بر آن شد تا بلندی بین آن دو تحت نظر نیروهای کوروش باقی بماند.

اکنون که کوروش بزرگ توانسته بود در ارمنستان بدونه اینکه به غرور اهالی و شهرهای ارمنستان صدمه ای وارد کند، پیروز شود و همچنین توانسته بود اختلاف های مرزی ارمنستان را حل کند، از ارمنستان حرکت کرد. ارمنستانی ها که در مسیر راه او بودند از خانه ها بیرون آمده و هر آنچه از گرانبهایی که داشتند به پای او می ریختند و به بدرقه او می رفتند و پادشاه ارمنستان با ملکه همراه با فرزندهایش به سر راه کوروش آمده و پولی را که کوروش به آنها پس داده بود را دوباره آورد، اما کوروش آن را نپذیرفت و به ملکه گفت، شما مگر نمی دانید که هدف و قصد من از این مسافرت های جنگی ایجاد نظم و برکت است و سوای آن پاداشی منظور ندارم. تو، ای بانو، با ثروتی که با خود داری به خانه خود بازگرد و مگذار شوهرت آنها را در خاک پنهان کند و پسر جوان خود را با طلایی که داری مجهز کرده و با عده ای سرباز تربیت شده به اردوی من بفرست. با بقیه ثروت خود به خانواده خود کمک کن و زندگی آرام و آبرومندی برای خود ترتیب بدهید.

سپس کوروش بزرگ مسیر ماد را در پیش گرفت.

کوروش بار دیگر نزد کیاکسار رفت و از اینکه دشمن حرکتی انجام نمی دهد و اینکه موجب بالا رفتن هزینه ارتش برای ماد شده سخن گفت و ادامه داد از اینکه اینجا نشسته منتظر دشمن باشیم برای ما برتری ندارد، زیرا نه تنها حضور ارتش سرزمین ها در ماد به این سرزمین ضرر می رساند و به غارت خواهند پرداخت، بلکه حمله ما به خاک دشمن دل سربازهای ما را قوی و دشمن را بیمناک می کند، پس باید جنگ را به خاک دشمن برد و ضرر را به سرزمین او رساند.

www.takbook.com

سپس گزنفون به ادامه گفتگوی آن دو پرداخته و در نهایت تصمیم بر آن می شود که نیروها وارد خاک دشمن شده و اردو بزنند.

تا این قسمت به روایت گزنفون در مورد پیروزی کوروش بزرگ در ارمنستان، تا شروع جنگ پرداخته شد.

www.takbook.com

--

-نبرد کوروش با کرزوس(پادشاه لیدیه)

--

-روایت هرودوت در مورد نبرد کوروش با کرزوس

کرسوس(کرزوس) که یک پسر خود را در هنگام شکار خرس بزرگ (که به طور معمول از کوه به جلگه می رفته و به مزرعه ها خسارت میزد و اهالی منطقه هم که در تلاش های خود نه تنها نتوانسته بودند خرس را به دام بیندازند، که تلفاتی هم داده بودند و در نهایت از پادشاه کمک خواستند) و در حادثه ای از دست داده بود، پس از خاکسپاری فرزند، دو سال به سوگواری پرداخت که خبری به او رسید از خارج مرزهای پادشاهی از مردی با نام کوروش که روز به روز در حال قدرتمندتر شدن است.

هرودوت بر این باور بود که کوروش بزرگ پس از فتح همدان، به جنگ با پادشاه لیدیه(کرزوس) رفت که قصد حمله به ماد را داشت.

هرودوت در مورد توسعه ای که کرزوس به آن پرداخته می گوید و اینکه توانست شهر میلت(در غرب آناتولی امروزی) را که از مستعمره های مهم یونانی ها در آسیای صغیر بود را به فرمانبرداری خود در آورد. بعد از آن تمام قسمت های آسیای صغیر موجود در طرف غرب رود هالیس(قزل ایرماق امروزی)، به جز لیکیه(ناحیه ای در آناتولی امروزی)و کلیکیه(منطقه ای در جنوب آناتولی امروزی) را فرمانبردار خود کرد.

www.takbook.com

نقاشی از کرزوس

لیدیه موقعیت جغرافیایی مناسبی در بین یونان، بابل و آشور داشت که موجب رشد اقتصادی آن شده و با تبدیل شدن به یک مرکز علمی و فلسفی، یکی از معروفترین سرزمین های دنیای آنروز به حساب می آمد.

و کرزوس که در این زمان، قدرت گرفتن هر یک از همسایه های خود را خطری برای آینده سرزمینش می پنداشت، اتحادی بر علیه ماد تشکیل داد که اکنون با جا به جایی داخلی که صورت گرفته بود، مادها جایشان را به پارس ها داده بودند.

این ناشناس بودن پارس ها و خبرهایی که از پیروزی های فرمانده آنها به کرزوس رسیده بود، می توانست خود دلیلی بر تحریک شدن کرزوس برای متوقف کردن این قدرت جدید بوده باشد. هرودوت در مورد فردی ساندانیس نام می گوید که از نظر عقل و آینده نگری معروف بود. او مخالف جنگ کرزوس با مادها بوده پس به کرزوس اینچنین میگوید که، من این تصمیم تو را نمی پسندم، چون داری با مردمی ستیزه میکنی که لباس هایشان از پوست حیوان ها و خوراک آنها از چیزهایی است که زمینهای کم حاصل به آنها میدهند و هیچگاه به قدری که می خواهند، نخورند. این مردم در عمرخود هرگز مشروبی جز آب نیاشامیده اند و انجیر و سایر محصول های شیرین را نمی شناسند. اگر بر آنها پیروز شدی، چه سودی خواهی برد از آنها و اگر شکست خوردی، پس از آنکه به این سرزمین آمدند و از محصول های

www.takbook.com

ما چشیدند، آیا دیگر خارج خواهند شد، یا ما میتوانیم آنها را از اینجا برانیم، باید سپاسگذار باشیم که آنها خودشان به فکر آمدن به اینجا نیوفتادند.

اما این سخن ها در کرزوس بی اثر بود.

در ادامه هردودت به شرح کامل همفکری کرزوس با معابد می پردازد برای پیش بینی آینده نبرد که خلاصه آن به این شرح بوده،

که فرستگانی از طرف کرزوس به معبدهای مختلف فرستاده شده تا نظر آنها را در مورد آینده جنگ بداند و در این بین پرسش هایی نیز مطرح می کند تا به میزان توانایی و درستی نظرهای غیب گوهای معبد پی ببرد و کرزوس برای هر یک از معابد هدیه هایی نیز در نظر گرفت.

در میان همه معبدها این پاسخ معبد دلف و پیشگوی آن پیتونس بود که بیشتر از دیگر معبدها نظر کرزوس را به خود جلب کرد، پس پادشاه لیدی در هر نوبت هدیه های بسیار با ارزشی برای این معبدها می فرستاد.

دلفی

www.takbook.com

پاسخ هایی که کرزوس در نوبت های مختلف دریافت می دارد، می توانست مفهوم های مختلفی داشته باشد، اما کرزوس بدونه آگاهی کامل از مفهوم این پاسخ ها، مفهوم مورد نظر خود را از آن پاسخ ها برداشت می کرد.

در یک نوبت پیشگوها چنین پاسخ دادند که،

«اگر کرسوس به کوروش حمله کند، امپراتوری زورمندی را در هم خواهد شکست و پادشاه باید دقت کند که نیرومندترین قوم یونانی کدام است و با او متحد گردد»

و در نوبت بعد در پاسخ به این پرسش که آیا پادشاهی او طولانی خواهد بود، پیتونس چنین پاسخ داد که،

«منتظر باش تا روزگاری برسد که قاطری پادشاه ماد شود آنگاه تو ای لیدی سست پا، برو به طرف صخره های هرموس(اشاره به رودی بوده در لیدی) فرار کن, در فرار عجله کن و خجالت زده نباش از اینکه ترسو قلمداد شوی».

از تمام جوابهایی که به او رسیده بود این یکی بیشتر از همه او را خرسند ساخت، زیرا نمی توانست باور کند که ممکن بود قاطری پادشاه شود و بنابر این نتیجه گرفت که پادشاهی هرگز از او دور نخواهد شد.

کروزس با شنیدن این پاسخ شاد شده و شروع به جمع آوری لشکر کرد.

و در همان زمان مردی را که همه او را عاقل می پنداشتند سعی کرد که پادشاه را از شروع این جنگ بازدارد و علت های خود را بیان کرد و در نهایت اشاره کرد که کوروش قصد حمله به ما را نداشته. اما نظرهای او در در تصمیم کرزوس تغییری ایجاد نکرد. کرزوس پس از اینکه تهیه جنگ دید با عبور از رود هالیس(قزل ایرماق امروزی) که در مرز میان دو سرزمین بود و عبور از آن مشکل، اما با کمک تالس(فیلسوف یونانی) وارد سرزمین ماد شد.

کرزوس همین طور که در سرزمین ماد پیش می رفت به غارت و بردگی گرفتن مردم منطقه های مختلف ماد نیز می پرداخت.

www.takbook.com

کوروش نیز فرستادگانی به نزد یونانی ها فرستاده بود و از آنها خواست تا بر علیه کرزوس قیام کنند که توسط یونانی ها پذیرفته نشد، و کوروش به استقبال کرزوس رفت.

نبرد سنگینی بین دو طرف در گرفت و مرگ و میرها از هر دو طرف زیاد بوده و تا شب به جنگ ادامه دادند، در انتها با بی نتیجه ماندن جنگ، وقتی کرزوس نیروهای خود را کمتر از نیروهای مقابل دید، تصمیم گرفت که به طرف سارد(پایتخت لیدی) عقب نشینی کند و این تصور را نمی کرد که با وجود سرمای سخت زمستان و سرزمین بابل(که در مسیر رسیدن به سارد قرار داشت)، رقیب های او شجاعت و یا توان حمله به سارد را داشته باشند. و اینگونه در نظر داشت که با پایان زمستان و رسیدن نیروهای متحد بار دیگر و درفصل بهار و به این صورت که در ماه پنجم از تاریخ حرکت پیام رسان هایی که نزد متحدها فرستاده بود، برای دیدن او به سارد بروند.

پادشاهی باستانی لیدی

کرزوس پس از بازگشت به سارد، نیروهای اجیر شده را مرخص کرد.

اما کوروش بزرگ برخلاف دیدگاه کرزوس، شجاعت لازم برای حرکت به سمت سارد را داشت و پیش از آنکه کرزوس بتواند نیروهای خود را بار دیگر برای حمله آماده کند، به سرعت به سارد رسید.

کرزوس با شنیدن خبر آمدن کوروش به حیرت افتاد، چون تصورش را هم نمی کرد با این سختی زمستان و مشکل هایی که متحد های کرزوس می توانستند برای ارتش کوروش ایجاد کنند، او بتواند خود را به سارد برساند.

www.takbook.com

اکنون دیگر کرزوس امیدی به حضور متحدهای خود نداشت، چرا که هم دور بودند و هم برای آمدن آنها باید تا پایان فصل سرما انتظار میکشید.

پس کرزوس که چاره ای نداشت جز نبرد با کوروش، سواره نظام خود را که در آن زمان معروف و قدرتمند بودند به بیرون برده و دو لشکر در جلو دشت سارد به هم رسیدند، محلی با بیابان های وسیع و بدون درخت.

اما ارتش کوروش بزرگ به پیشنهاد هارپاگ مادی، به جای اسب، از شتر هایی که همراه داشتند در صف های جنگی استفاده کردند و این کار موجب به هم ریختگی سواره نظام کرزوس و اسبهای آنها شده، اما ارتش شجاع لیدی عقب نشینی نکرده با آنکه مجبور شدند پیاده به جنگ ادامه دهند، و بعد از یک جنگ بزرگ و با مرگومیر زیاد این ارتش کوروش بود که توانست پیروز نهایی نبرد باشد، وقتی ارتش کرزوس از میدان نبرد رویگرداندند و فرار کردند، ارتش کوروش به تعقیب آنها پرداختند.

پس از آن لیدی های باقی مانده به شهر سارد و قلعه ها پناه بردند و ارتش کوروش که با حمله کردن، موفق به ورود به شهر نشدند، پس تصمیم به محاصره شهر گرفته شد.

کرزوس پیام رسان هایی را به نزد متحدهای خود فرستاد و از آنها خواست هر چه زودتر خود را برسانند. کرزوس تنها چاره را تصمیم به ماندن در شهر و منتظر متحدها بودن می دانست.

اما اتفاقی این هدف کرزوس را به سرانجام نرساند و آن قسمتی از دیوارهای شهر بود که به علت برخورد به کوه و شیب تندی که در آن ناحیه بود، در ظاهر ورود به شهر را غیر ممکن می نمود.

تا اینکه فردی(هیرودس) نام، با دیدن حرکت یکی از نگهبان ها که بعد از افتادن کلاهخودش در قسمتی که دیوار به کوه می رسید، دید که چگونه نگهبان از آن قسمت به پایین آمده، کلاهخودش را برداشته و به بلا برگشت. و در نهایت همین مسیر راه ورود ارتش کوروش را به شهر باز کرده با باز کردن دروازه ها از داخل ودر نهایت ورود ارتش کوروش به شهر. و به این ترتیب می توان گفت که قویترین دولت در آن زمان دروازهای خود را در مقابل بزرگترین پادشاه تاریخ گشوده دید.

هرودوت پس از سقوط شهر سارد به بیان داستانی افسانه ای می پردازد در مورد یکی از خداها که به فرمان او باران گرفت و آتشی که کرزوس در آن به دام افتاده بود را خاموش کرد.

www.takbook.com

--

-روایت گزنفون در مورد نبرد میان کوروش و کرزوس

کوروش بزرگ پس از بازگشت از ارمنستان، نزد کیاکسار رفته و بعد از هم فکری تصمیم بر این گرفته شد که به جای آنکه صبر کنند تا نیروهای مقابل دست به حمله بزنند، پیشدستی کرده و وارد خاک دشمن شوند.

به این ترتیب ارتشی از ماد به فرماندهی کوروش وارد خاک دشمن شد، نیروهای پیاده نظام در نزدیکی مرز اردو زدند و سواره نظام به تاختو تاز در سرزمین دشمن پرداخت.

در هنگام حرکت، چون کوروش دید بیشتر از ده روز فاصله باقی نمانده است. در صحبتی به کیاکسار گفت، از حالا ما باید پیوسته مراقب حمله دشمن باشیم.اما نباید اینطور وانمود کنیم که از تماس یا جنگ ترسی داریم یا اینکه مجبور به جنگ شده ایم.

پس ارتش کوروش و کیاکسار با سرعت راه را می پیمودند تا اینکه به ارتش کرزوس رسیدند، نیروهای کرزوس که از نزدیک شدن نیروهای ماد با خبر شده بودند، با توجه به عادت بعضی از ملت ها دور اردوی خود خندق هایی کنده بودند تا در صورت حمله ناگهانی دشمن که ممکن است شب هنگام باشد، غافلگیر نشوند و زمان کافی برای آماده سازی نیروها داشته باشند.

پس از استراحت، روز بعد کرزوس و متحدهای او در حال استراحت بودند، اما کیاکسار که آرایش جنگی گرفته بود درخواست حمله داشت برای ضربه زدن به دشمن و ترساندن آنها، اما کوروش مخالف این حمله بوده و بیان کرد در صورت موفق نشدن، دلاوری دشمن را بیشتر کرده و همچنین به کم بودن تعداد ارتش ما پی می برند، در نتیجه شجاعت آنها بیشتر نیز خواهد شد، و در ادامه کوروش بزرگ گفت که باید زمانی حمله کنیم که دشمن از سنگرهای خود در حال بیرون آمدن باشد.

www.takbook.com

نقاشی از کرزوس

روز دیگر در هر دو ارتش، فرمانده ها، سربازها را به دلاوری و شجاعت دعوت کردند.

و کرزوس به سربازهای زیر فرمانش وعده از دارایی های رقیب داد که با پیروزی بر آنها می توانستند به دست آورند. چرا که کرزوس اموال مغلوب را مال فاتح در نظر میگرفت.

نیروهای کرزوس در حال خروج از سنگر بودند که کیاکسار درخواست حمله داشت، اما کوروش مخالفت کرد و در نظر داشت که باید نصف بیشتر نیروهای دشمن را در حمله پراکنده و نابود کرد تا دیگر نتوانند دوباره خود را برای جنگ دیگر آماده کنند.

اما مدتی بعد کیاکسار بار دیگر درخواست حمله داد و موقع را مناسب میدید و کوروش به اصرار کیاکسار با لشکر خود به سوی دشمن حرکت کرد و کماندارهای ارتش کرزوس شروع به تیراندازی زود هنگام کردند و ارتش کوروش با عبور از تیرهای روی زمین ریخته شروع به دویدن به طرف دشمن کردند.

با آمادگی نیروهای ارتش کوروش در نبرد تن به تن، که با سرعت بیشتر خود را به دشمن می رساندند، نیروهای کرزوس که توان مقاومت نداشتند، موجب عقب نشینی آنها به سمت سنگرها شده در حالی که نظم خود را از دست داده بودند و ارتش کوروش در تعقیب آنها وارد اردوگاه دشمن شده

www.takbook.com

بودند و جنگ در گرفت. پس از گذشت زمانی از جنگ، نیروهای کرزوس که شکست را پیش روی خود می دیدند دست به عقب نشینی و فرار زده که کشتار فراوانی ایجاد شد، در همین زمان سواره نظام ماد در تعقیب سواره نظام دشمن بود و با فرمان کوروش ارتش تحت فرمان او کم کم خود را از تیرس نیروهای دشمن خارج کردند.

ارتش کوروش بعد از مدتی ایستادگی در مقابل دشمن در محلی مناسب اردو زدند.

اما نیروهای دشمن را هراس و ترس فرا گرفته بود و تعداد زیادی از آنها شبانه فرار کردند.

کرزوس و متحدهایش که وضع را به اینگونه دیدند، اردوگاه را تخلیه و به عقب بازگشتند.

فردای آن روز، کوروش اردوگاه دشمن را خالی از نیرو دید، در این زمان برای تعقیب نیروهای کرزوس، نیاز به کمک گرفتن از سواره نظام ماد بود که تحت فرمان کیاکسار بودند. پس از کیاکسار درخواست تعقیب دشمن را خواستند، اما کیاکسار که فکر تعقیب از او نبوده و دلیلی هم برای خطر بیشتر نمی دید، پس بعد از پیروزی داشت خود را برای مهمانی و خوشگذرانی آماده می کرد، تصمیم کوروش را برای تعقیب نپسندید و بهانه هایی را برای این تصمیم خود آورد.

در مقابل کوروش بزرگ درخواست داشت تا هر که از مادی ها که داوطلب بوده، بتواند با او برای تعقیب دسته های عقب مانده دشمن همراه شود که کیاکسار نیز مخالفتی با آن نداشت.

و ارتش به فرماندهی کوروش بزرگ و متحدهای دیگری که به او می پیوستند به راه افتاد و در واقع می توان این زمان را زمان برتری کامل کوروش در اتحاد پارس و ماد دانست وقتی که کیاکسار کنار کشید.

و در ادامه گرنفون از ارتش کوروش و متحد جدید او و سخن های کوروش می گوید از خوب جنگیدن و خوب رفتار کردن که قسمتی از آن به این گونه بوده، ... چنان چه پیروز شدیم باید از آنچه فتح کننده ها را سرنگون می کند دوری بجوییم، یعنی به قتل و غارت نپردازیم. کسی که به چپاول دست بزند از زمره آدم ها نیست نام جانور برای او سزاوارتر است. ...

هنگامی که ارتش کوروش خود را به نیروهای دشمن رساندند و با روشن شدن هوا وقتی نیروهای کرسوس، حضور ارتش کوروش را در نزدیکی خود فهمیدند دچار ترس و آشفتگی شدند، تعداد زیادی دست به فرار زدند و در نبردی که ایجاد شد پادشاه کاپادوسی(کاپادوکیه) و امیر عرب ها کشته شدند و میزان مرگو میر نیروهای بابلی و عرب ها زیاد بود. و در ادامه ارتش کوروش به تعقیب فراری ها

www.takbook.com

پرداخت، اما کرسوس به همراه زنها و تعدادی از متحد های او که شب هنگام به سمت عقب حرکت کرده بودند از دسترسی نیروهای کوروش خارج شده بودند.

سپس به فرمان کوروش اردوگاه دشمن محاصره شده و در نهایت نیروهای دشمن سلاح خود را تحویل و تسلیم شدند.

نقاشی از کوروش

سواره نظام تحت فرمان کوروش به دنبال عده دیگر که گریخته بودند رفتند و بقیه ارتش کوروش مشغول جمع آوری آذوقه شدند.

سواره نظام در راه تعقیب دشمن وسایل، لوازم جنگی و زنهایی را که از نیروهای دشمن بدست می آوردند به اردو می آوردند.

www.takbook.com

گزنفون در مورد حضور زن های اسیر شده به همراه ارتش ها در چنین میدان هایی می گوید، رسم آسیایی های امروزه هم این بوده که وقتی به جنگ می روند، آنچه که برای آنها گرانبها بوده را با خود به میدان جنگ می برند و می گویند، این کار را برای بهتر جنگیدن انجام می دهند. شاید به همین گونه باشد و شاید زنها را برای خوشگذرانی با آنها به همراه خود به جنگ می برند.

کوروش که در این زمان یک سواره نظام قدرتمند را نیاز نیروهای پارسی می دید تا بتوانند همتای دیگر متحدها عملکرد خوبی در تعقیب دشمن داشته باشند، پس تصمیم بر این شد که از اسب هایی که در نبردها به دست آمد یک سواره نظام نیرومند پارسی ایجاد شود.

در ادامه کوروش بزرگ، افرادی که در جنگ اسیر شده بودند را فراخواند و به آنها گفت که به علت فرمانبرداری از این پس دیگر هیچ خطری آنها را تهدید نخواهد کرد، از این به بعد مدیرهای دیگری خواهید داشت. شما در خانه های خود خواهید ماند و همان زمین هایی را که قبل از این کشت و زرع می کردید آباد خواهید نمود. و با همان زن ها و کودک هایی که تا پیش از این بودید زندگی خواهید کرد. و برای اطمینان از اینکه از این تاریخ به بعد سر جنگ با کسی ندارید سلاح خود را تسلیم نمایید، تا صلحی پایدار ایجاد شود. من در سخن های خود صمیمی هستم و هر که سلاح خود را تحویل نداد مورد تعقیب قرار خواهد گرفت و هر که با ما از در دوستی و نیکی وارد شد از متحد ها و یارهای ما خواهد بود و ما بند اسارت بر گردن یارهای خود نخواهیم نهاد.

سپس کوروش بزرگ از آنها که در آن محل حاضر بودند و سخن های او را شنیده بودند، خواست که این پیام ها را به کسانی که در آن محل حاضر نبودند برسانند.

و سپس گزنفون به شرح روش تقسیم غنایم توسط کوروش که با خشنودیه متحدهای کوروش همراه بود و ترتیبهایی که برای آذوقه و خوراک آماده شده بود و همچنین درخواست نیروی تازه از پارس می پردازد.

در هنگام تقسیم غنایم، کوروش بزرگ این کار را به عهده خود متحدهایش گذاشت. آنها که از این کار کوروش و اعتمادی که به آنها کرده تعجب کرده بودند از کوروش علت را خواستند و کوروش بزرگ پاسخ داد، آیا تصور می کنید که در هر چه که در اردوگاه می گذرد من یا نماینده های من باید حضور داشته باشیم، آیا بهتر نیست شما به جای من در کارها شرکت داشته باشید و بعضی موارد هم من جای شما عمل خواهم کرد. اگر به جز این باشد کارها انباشته شده و میزان اشتباه افزایش یافته. ما غنایم

www.takbook.com

را برای شما حفاظت کردیم و اقرار کنید که به بهترین شکل از عهده این کار بر آمده ایم. ما هم به شما معموریت می دهیم که آن را بین نیروهای ارتش خود تقسیم کنید و اطمینان دارم شما نیز به بهترین شکل این معموریت را انجام خواهید داد. هم شما و هم ما سعی خواهیم کرد به نفع همه عمل کنیم.

در ادامه کیاکسار که پس از جشن و خوشگذرانی انتظار داشت که نیروهای خود را تحت فرمانش ببیند، ولی خبری از آنها نبود. پس، از دست کوروش خشمگین شد و فردی را به محل اردوی ارتش کوروش فرستاد تا پیام او را برساند و در نهایت اگر کوروش نخواست بازگردد، به مادی ها بگوید به دستور کیاکسار باید بازگردند.

نیروهای مادی که دو دل مانده بودند بین بازگشتن یا پذیرفتن خشم کیاکسار با تصمیم کوروش قرار بر آن شد که نامه ای به نزد کیاکسار فرستاده و از پیروزی های ارتش بگوید که به نفع ماد و امنیت آن خواهد بود و از کیاکسار گله کرده بود که چرا نیروهای مادی را احضار می کند، حال آنکه این نیروها برای امنیت او می جنگند و هر چه که بیشتر نیروهای دشمن را به دور برانند، خطر آنها نیز کمتر می شود.

www.takbook.com

--

-اراده کوروش بزرگ در نپذیرفتن دختر و همه دارایی هایی که گوبریاس(گبریاس) آشوری(بابلی) به او بخشیده بود.

در این قسمت گزنفون از یک پیرمرد آشوری(بابلی) به نام گبریاس(به احتمال زیاد همان اوگبارو) می گوید که با تعدادی سوار به نزد کوروش، برای ملاقات با او آمد.

پس از اینکه گبریاس موفق شد به حضور کوروش برسد، از آنچه بر او گذشته بود گفت.

او خود را یک آشوری(بابلی) معرفی کرد و از قلعه محکم و سرزمین بزرگی که بر آن حکومت می کند گفت و اینکه ۲۳۰۰ سوار دارد که در زمان زنده بودن پادشاه، سوارها را برای کمک به او می برد، چون خوبی هایی از او دیده بود و او را دوست می داشت.

اما اکنون که او کشته شده و پسر او بر تخت نشسته، نمی خواهم به او خدمت کنم، چون او دشمن من است، پس به نزد تو آمده، تابع و بنده تو می شوم تا به کمک تو انتقام از دشمن خود بگیرم.

و گبریاس در ادامه به علت دشمنی خود با پسر پادشاه می پردازد و می گوید، پادشاه می خواست دختر خود را به پسر من بدهد و روزی که پسرم با پسر پادشاه به شکار رفته بودند، نیزه هایی که دو بار پسر پادشاه پرت کرد به هدف نخورد ولی نیزه های پسر من هر دو دفعه توانست خرس و شیری را که حمله می کردند از پا در آورد.

این موجب خشم پسر پادشاه شد و پسر من را کشت. پادشاه بسیار ناراحت شد و به من دلداری داد و اگر او زنده بود من نزد تو نمی آمدم.

ولی حالا که پسر او پادشاه است من در فکر انتقام هستم.

کوروش گفت، اگر آنچه می گویی از ته دل است، من حاضرم قاتل پسر تو را مجازات کنم. اگر با این کار قصر و سرزمین تو را برگردانم، در مقابل چه خواهی کرد؟

گبریاس پاسخ داد، هر زمان که بخواهی قصر من منزل تو خواهد بود و آنچه برای پادشاه می کردم از این به بعد برای تو خواهم کرد. و مهمتر از این ها، دختری زیبا دارم که می خواستم به پسر پادشاه بدهم، ولی بعد از اینکه این اتفاق برای پسرم افتاد، دخترم از من خواست که او را به قاتل برادرش

www.takbook.com

ندهم، من اکنون افتخار دارم دست یگانه دختر عزیزم را به دست تو بسپارم و امیدوارم آرزوی خود را به گور نبرم. و همچنین تمام ارتش من در خدمت تو و خودم هم در تمام جنگها با تو خواهم بود.

صبح روز دیگر کوروش با ارتش به سمت قصر گبریاس حرکت کرد.

روز بعد به قصر رسید و در اینجا گزنفون به شرح کامل توان دفاعی قصر یا در واقع قلعه که در سطح بسیار بالایی بوده می پردازد.

کوروش که هنوز از درستی گفته های گبریاس و میزان وفاداریه او اطمینان نداشت، با احتیاط وارد شد.

و سپس گزنفون به شرح رویدادها و صبحت های ردو بدل شده می پردازد که خلاصه ای از آن به این گونه می باشد.

بعد از ورود کوروش، گبریاس هدیه هایی به او تقدیم کرد و سپس دختر خود را که از نظر قد و قامت و زیبایی توجه همه را جلب می کرد و به علت مرگ برادر سوگوار بود، به نزد کوروش آورد و گفت، ای کوروش آنچه ثروت دارم در پای تو می ریزم و دخترم را به دستت می سپارم، تا هرگونه مصلحت میدانی رفتار کنی. در مقابل، من فقط یک تقاضا دارم که انتقام پسرم را بگیری و دخترم درخواستی دارد از این که خون برادرش تباه نشود.

کوروش بزرگ که به درستیه گفته های گبریاس باور پیدا کرد، قول داد چنان کند که گبریاس می خواهد.

و در ادامه گفت، تمام این ثروت را می پذیرم و آن را به این دختر و شوهر او می دهم.

و چون از اینجا بروم به یکی از هدیه های تو بسنده خواهم کرد که تمام گنجینه های گرانبهای بابل و گنجینه های عالم با این یک هدیه که دل من را از شوق و شادمانی انباشته می کند، برابری نتواند کرد.

گبریاس که در باور خود آن هدیه با ارزش را دخترش فرض کرده بود که به کوروش بزرگ بخشیده بود، با شگفتی پرسید که این هدیه کدام است؟

کوروش در پاسخ گفت،

www.takbook.com

بدونه شک در دنیا هستند افرادی که نمی خواهند به چیزی دست اندازی کنند، دروغ بگویند و عهد خود را بشکنند، ولی چون پیش نمی آید که کسی به این نوع افراد ثروتی زیاد بسپارد، یا اختیارهای کامل بدهند، یا قلعه هایی را به آنها تسلیم کند و یا دخترانی که دوست داشتنی هستند در اختیار آنها بگذارد، میمیرند پیش از آنکه مردم بدانند به راستی اینها چگونه مردمی بودند.

امروز تو قلعه محکم و فتح نشدنی را به من سپردی، ثروت بسیار پیش پایم ریختی،همه قدرت خود را به من تقدیم کردی، دختر نازنینی که مایه خشنودی و ستایش تو است به من واگذار نمودی، اما بالاتر از همه اینها، برای من فرصت مناسبی فراهم ساختی تا به همه عالم بفهمانم که با وجود همه این امکانات، از حریم خود قدمی فراتر نمی نهم، در صدد نیستم با میزبان ها پیمان شکنی کنم، یا به خاطر حرص و ولع مال و زر به آزار و ستم دیگران بپردازم، یا دانسته و فهمیده از زیر بار عهد خود شانه تهی کنم.این بزرگ ترین پاداش و عزیزترین هدیه ای است که به من بخشیدی.

بدان که من قدر این هدیه را می دانم و تا زمانی که من عادل باشم و خبر عدالتم موجب ستایش مردم از من باشد، هرگز آن را فراموش نخواهم کرد و کوشش خواهم کرد که نیکی های زیاد به تو بکنم. و در مورد دختر شما هم من فردی را که سزاوار و شایسته او باشد، پیدا خواهم کرد.

پس از این سخن ها کوروش بر خلاف میل گبریاس که خواهان ماندن او برای شام بود، از قلعه خارج شد و به همراه گبریاس به محل اردو بازگشتند.

و گبریاس با دیدن ساده زیستی ، سادگی خوراک پارسی ها، بسندگی در خوردن و آشامیدن و اخلاق دلپسند آنها، در هنگام بازگشت به ستایش آنها پرداخت.

روز دیگر گبریاس به همراه سوارهای خود برای راهنمایی کوروش حرکت کردند.

www.takbook.com

--

-واقعیت ها در مورد گوبارو(گبریاس) در تاریخ به روایت شاپور شهبازی

در سال ۱۹۱۴ شیل Scheil یک نامه بابلی را چاپ کرد که در آن از نبوکدنصر(بخت نصر) گفته شده. از این نامه بر می آید که مردی به نام گوبارو Gubaru در ناحیه جنوبی بابل فرمانروا بوده است، و یا مقام سرداری داشته. گزنفون در کوروش نامه از یک حاکم پیر آشوری به نام Gobryas که از دست پادشاه آشور دردمند گشته بود و سرانجام به دلخواه خود به کوروش پیوست، می گوید. از سوی دیگر از سالنامه نبونعید می دانیم که فرمانده کوروش بزرگ در حمله به بابل گوبارو فرماندار گوتیوم بوده است.

تصویری بازسازی از بابل باستان

شیل از تطبیق این مطلب ها نتیجه گرفت که گوباروی منقول در نامه بابلی، در زمان نبوکدنصر می زیسته است. و باید گبریاس او را همان گوباروی عهد بخت نصر دانست و چنین فرض کرد که وی سالها بعد، یعنی پس از مرگ پادشاه خود، به کوروش پارسی پیوست. ... کینگ King در ۱۹۱۵ نظر داد که چون گوبارو وضع خراب نیروهای ارتش بابل در زمان نبونعید را می دانسته، حدس می زده که بابلی ها توان پایداری در برابر کوروش را نخواهند داشت و به همین دلیل گریخته و به پادشاه پارسی پیوست. و این خیانت گوبارو را عامل اصلی پیروزی کوروش بر بابلی ها می داند. در ۱۹۲۱ کلمن کلی Clemen clay از نداشتن فعالیت گوباروی مورد نظر در نامه بابلی در زمان نبوکدنصر گفته. تامپسون Thampson در ۱۹۲۵ به این مورد اشاره می کند که نامه پس از سال ۵۵۶ ق.م نوشته شده است، با توجه به

www.takbook.com

اینکه از Nergal shar usur بدون لقب مهم یاد شده. که به نظر این نامه در زمانی نگاشته شده که پادشاهی او پایان یافته بود. هال Hall بیان کرد که اگر گوبارو در زمان نبوکدنصر هم می زیسته است و سردار او می بوده، می توانسته است یک پارسی باشد، زیرا گروهی فراوان از بیگانه ها در لشکر نبوکد نصر خدمت می کردند. امستد Olmstead نوشت در سال ۵۳۶ ق.م نبونعید زیان بزرگی دید(پادشاه های کلده از همان ابتدای کار ارگ شوش، مهمترین شهر عیلام را در تصرف داشتند). یکی از برجسته ترین فرمانده های نبوکدنصر به نام گبرواس(گوبارو) به فرمانداری گوتیوم گمارده شد. در این زمان وی بر نبونعید شورش کرد و به کوروش پیوست، و نبونعید تنها به حفظ خداهای شوش از طریق بردن آنها به بابل موفق شد. در ۹ جون ۵۴۶ جنگ آورهای عیلامی به مرز آکد پا گذاشته و بر حاکم وفادار اروک Uruk حمله می کردند.

شهبازی این نظر را در جهت کاهش اهمیت پیروزی کوروش بر بابل دانسته.

نظر دیاکونوف هم مبنی بر اینکه گوباروی سالنامه نبونعید همان ایباروس، پارسی زرنگ عهد کوروش و یا داریوش است که هرودوت و کتزیاس از او نام برده اند، را شهبازی به دلیل اختلاف در نام ها با توجه به ریشه یابی محلی آنها، پذیرفتنی نمی داند.

در نهایت می توان این گونه نتیجه گیری کرد

۱-گوباروی مورد نظر در سالنامه نبونعید، هیچ گونه رابطه ای با نبوکدنصر نداشته است. او فرمانده کوروش بزرگ بوده است و نام او به پارسی باستان گعوبرومی شده.

۲-گعوبرو در ابتدا فرمانروای ماد و یا آن قسمت از آشور که پس از گشودن نینوا به تصرف مادها در آمد، بود. او پس از فتح بابل به مقام بلند رسید و کارهای بزرگ به دست او رفت، چنان که نام او تا روزگارهای دراز در بین لنهرین زنده ماند.

(و نکته دیگر اینکه در سنگ نوشته بیستون، و با توجه به یارهای شش گانه داریوش به گعوبرو پسر مردونیه بر میخوریم که هرودوت هم از او به نام پدر زن داریوش یاد کرده. این گعوبرو را نباید با گعوبرو فرمانده کوروش یکی دانست، چون او اندکی بعد از فتح بابل درگذشت.)

www.takbook.com

--ادامه روایت گزنفون در مورد نبرد کوروش و کرزوس

کوروش که در پی افزایش نیروهای خود بود به این موضوع پی برد که دو گروه کادوزی(کادوسی ها) و ساس ها(سکاها) هستند که با آشوری ها(بابلی ها) مخالفند به علت آزاری که به آنها رسانده بود.

و کوروش از ماجرای جوانی آگاه شد که وقتی مورد تمجید یکی از زنهای پادشاه قرار گرفت، مورد خشم پادشاه قرار گرفته و او را اخته کرد.

کوروش برای ملاقات آن جوان که بعد از مرگ پدر سرزمین های خود را که آن سوی بابل بود را اداره می کرد، چاره ای نداشت جز عبور از بابل، که کوروش تصمیم گرفت به جای یک حرکت احتیاط آمیز، با شجاعت به سمت بابل حرکت کند تا دشمن فکر نکند که کوروش و نیروهایش به علت ترس مدتها خود را نشان نداده اند.

حدود چهار روز بعد ارتش کوروش به انتهای سرزمین گبریاس رسید و کوروش لشکر خود را به صورت جنگی در آورد. و بعد از مدتی توقف و جمع آوری غنیمت هایی، مقداری را صرف ارتش و بقیه را با موافقت فرمانده های ارتش به گبریاس دادند تا پاسخی باشد به نیکی هایی که گبریاس نسبت به آنها انجام داده بود.

سپس ارتش کوروش به طرف بابل شد، اما بابلی ها بیرون نیامدند.

پس گبریاس پیامی از طرف کوروش برای پادشاه برد که اگر میخواهی بجنگی من حاضرم و اگر نمی خواهی سرزمین را حفظ کنی، تسلیم شو.

بابلی ها از طرف پادشاه پاسخ دادند که، من از کشتن پسرت پشیمان نیستم، پشیمانی من از این است که چرا تو را هم نکشتم و اگر می خواهید جنگ کنید، سی روز بعد بیایید چرا که ما در حال آماده سازی کارهای خود هستیم و فرصت نبرد نداریم.

گبریاس هم در پاسخ گفت، باشد که این پشیمانی و حسرت را با خود به گور ببری، زیرا می بینم از وقتی گرفتار سودای پشیمانی شده ای دقیقه ای راحت و آرم نیستی.

www.takbook.com

پس از آن کوروش نیروهای خود را از بابل به عقب کشید و تصمیم گرفت قلعه ای را که برای حفاظت بابل از باختری ها و سکاها بنا شده بود را بدست آورد و برای این کار به کمک همان جوانی که توسط پادشاه اخته شده بود نیاز پیدا کرد.

کوروش نقشه به دست آوردن قلعه را برنامه ریزی کرد و با همکاری آن جوان(گاداتاس) که در حرکتی نمایشی برای مقابله با محاصره قلعه توسط کوروش، چند بار برای ظاهر سازی با ارتش کوروش نبردهایی کوچک انجام دهد و توانست وارد قلعه شود، در نهایت موفق شد قلعه را تسلیم کند.

پس از سقوط قلعه، کوروش گاداتاس را از دوست های خود دانسته که اگر نمی تواند فرزندی داشته باشد، اما اکنون دوستانی دارد که به کمک او خواهند رفت.

سپس گاداتاس به کوروش گفت که باید به سرزمین خود بازگردد، چرا که وقتی پادشاه از همکاری او در سقوط قلعه آگاه شود برای تنبیه، به سرزمین او حمله خواهد کرد.

پس کوروش در هماهنگی با بزرگ های ارتش و متحدها، تصمیم گرفت به علت همراهی گاداتاس با آنها، برای کمک به او در مقابل پادشاه به دنبال گاداتاس به طرف سرزمین او حرکت کنند.

فاصله تا سرزمین گاداتاس سه روز بود، اما پیمودن این مسیر برای ارتش کوروش به علت بزرگی آن، شش تا هفت روز طول می کشید.

پس تصمیم بر آن شد که گاداتاس برود و ارتش کوروش به دنبال او حرکت خواهد کرد.

در این قسمت گزنفون به شرح نظم خاصی که کوروش بزرگ به لشکر داده و نحوه برخوردش با بزرگ های لشکر پرداخت.

از سویی دیگر از طرف یکی از افراد مهم گاداتاس بر علیه او خیانت صورت می گیرد، به این صورت که وقتی آن فرد دید که پادشاه نسبت به عملکردهای گاداتاس خشمگین است، با پادشاه وارد مذاکره شد و تصمیم به کمین گاهی برای گرفتن گاداتاس گرفته شد.

و در مقابل، پاداش خیانت آن فرد، بدست آوردن همه دارایی های گاداتاس بود.

www.takbook.com

گاداتاس و افراد همراه او در مسیر بازگشت در دام افتاده و گاداتاس زخم برداشت، اما توانست از آنجا فرار کند و ارتشی از پادشاه به دنبال او بودند که به لشکر کوروش رسیدند، پس تعقیب کننده های گاداتاس تصمیم به فرار گرفتند اما عده زیادی از آنها در درگیری از پا در آمدند.

پادشاه که خود آن برنامه ریزی برای به دام انداختن گاداتاس را از نزدیک دنبال می کرد، بعد از این اتفاق به ناچار به یکی از شهرها پناه برد.

در این بین کادوسی ها که از متحدهای کوروش بودند، بدونه هماهنگی به سمت محل پادشاه یورش بردند و وقتی پادشاه به کم بودن و پراکندگی این عده پی برد، تصمیم به جنگ گرفت، پس از شهر خارج شده و در جنگی با کادوسی ها توانست فرمانده آنها را کشته و غنیمت هایی بدست آورده و عده ای را هم کشت. و بقیه کادوسی ها فرار کردند. با رسیدن این خبر به کوروش بزرگ، او به یاری آنها شتافت و توانست آن عده را به اردو بازگرداند، سپس خود کوروش و دیگر لشکری ها شب را به پرستاری مجروح شده ها گذراندند.

پس از آن کوروش بزرگ، فرمانده های نیروهای متحد او و کادوسی ها را فراخواند و این اتفاق را تجربه ای دانست تا از این به بعد یک عده بدونه هماهنگی با بقیه لشکر دست به حرکتی فردی و بدونه هماهنگی نزنند.

صبح روز بعد کوروش به محل نبرد روز قبل رفته و کشته شده های نبرد را دفن کردند و نیز در درگیری هایی توانستند غنیمت هایی از آن نواحی بدست آورند.

www.takbook.com

مجسمه از کوروش، هامبورگ

پس از آن کوروش همه اسیرها را آزاد کرد و پیامی را از طریق جارچیها به نزد پادشاه ارسال کرد که در آن خواستار عهدی بود که بر مبنای آن اگر پادشاه حاضر شود به متحدهای کوروش و کسانی که به او پیوسته اند آزار نرساند، در مقابل ارتش کوروش و متحدهای او هم مزاحم کشت و زرع زمین های زراعی تحت فرمان پادشاه که زیاد و در سراسر سرزمین پراکنده است نخواهند شد و این به سود پادشاه است که صلح را بپذیرد.

در نهایت پادشاه این پیشنهاد را پذیرفت.

و در نتیجه با پذیرفته شدن این عهد حالا کوروش می توانست با اطمینان خاطر از آن ناحیه برود، با اطمینان از این که دیگر پادشاه به مردمی که با کوروش متحد شده بودند، آسیب نخواهد رساند.

www.takbook.com

در هنگام رفتن گاداتاس تعدادی اسب و هدیه هایی به علت حمایت کوروش، تقدیم کرد و گلایه داشت از اینکه بعد از رفتن کوروش، پادشاه او را نابود و مالهایش را بدست خواهد آورد، پس با پیشنهاد کوروش گروهی از سربازها را برای محافظت در آنجا گذاشته و تصمیم بر این شد که گاداتاس در ادامه مسیر کوروش بزرگ، او را همراهی کند.

بعد از آن لشکر کوروش به حدود ماد رفته و در اینجا گزنفون از شرح ملاقات کیاکسار با کوروش می گوید و از گله هایی که کیاکسار از قدرتمند شدن و برتری کوروش و جلب نظر بودن او و ناتوان شدن خود که نتیجه ای جز تحقیر و بی توجهی دیگران نسبت به او نداشته می گوید و در نهایت از اطمینان خاطری که کوروش بزرگ به کیاکسار داده و جلب کردن اعتماد او می گوید.

در ادامه قرار بر این شد که بزرگهای لشکر جمع شده و به مشورت بپردازند که آیا باید همین مسیر را که تاکنون آمده بودند را ادامه دهند و یا اینکه نیروها را مرخص کرده و به جنگ پایان دهند.

متحدهای کوروش به همراه هیستاسپ(به احتمال زیاد همان ویشتاسپ، پدر داریوش اول) گوبریاس و گاداتاس نزد کوروش رفتند و می خواستند که کوروش بماند.

و در نهایت کیاکسار از بزرگ های ارتش و متحدها خواست تا مشورت کنند و تصمیم بگیرند که آیا می خواهند به مسیری که تا اینجا آمدند، ادامه دهند یا اینکه نیروها به سرزمین های خود بازگردند.

در اینجا گزنفون به شرح نظر هایی که بزرگها بیان می کردند پرداخت و در نهایت کوروش بزرگ هم نظر خود را بیان کرد با چنین مفهومی که اگر نیروهای خود را مرخص کنیم، ضعیف خواهیم شد و دشمن قوی. با اینکه دشمن خسارتهای زیادی دیده اما اگر فرصت یابد جای تمام این خسارت های جانی و مالی را پر خواهد کرد و ما با اینجا ماندن هم کاری از پیش نخواهیم برد، چون زمستان را در پیش داریم و باید در فکر پناهگاه و خوراک های لازم بوده چرا که با وجود گرسنگی و سرما نخواهیم توانست با دشمن پیکار کنیم. پس باید قلعه هایی بدست آورده و قلعه هایی هم بسازیم تا بتوانیم با مشغول کردن دشمن به خود از سرزمین های تحت کنترل خود پاسداری کنیم.

بعد از شنیدن نظرهای کوروش، تصمیم بر آن شد تا با همین نقشه به پیش بروند.

کیاکسار نیز آن را پذیرفت و تعدادی هم قبول کردند که به ساختن قلعه بپردازند.

پس کوروش محلی مناسب برای اردو زدن ارتش یافته و شروع به آماده سازی خود کردند.

www.takbook.com

در این زمان خبری از بابل به دست آمد که پادشاه چون خود را در امنیت نمی دیده با ثروت زیادی به سمت لیدیه رفته. دیگر احتمال جنگ بسیار قوی شده بود پس کوروش بر سواره نظام خود بیش از پیش افزود و ارابه های زیادی تهیه دید.

گزنفون در اینجا از اندیشه کوروش برای تغییر ارابه های جنگی می گوید، غیر از آنچه برای اهالی تروا یا سیرن تا آن زمان معمول بوده و متفاوت با آنچه که تاکنون بیشتر آسیایی ها از آن استفاده می کردند.

با تغییر هایی که کوروش بزرگ در ارابه ایجاد کرد قدرت رزمی ارابه و ارابه ران را در میدان نبرد بالا برد.

سپس کوروش برای نفوذ به داخل نیروهای دشمن از فردی آراسپ نام کمک می گیرد، او فردی بود که به علت خیانتی که در امانت کرده بود در مورد زنی پانته آ نام که کوروش او را نزد او به امانت سپرده بود تا زمانی که همسر پانته آ بازگردد، به این معموریت فرستاده می شود.

داستان کامل پانته آ در ادامه خواهد آمد.

آراسپ که مورد سرزنش کوروش قرار گرفته و در اندوه فرو رفته بود چرا که دیگر در نزد دیگر افراد مورد خنده قرار گرفته و ضعیف دانسته میشد.

و همین رویداد موجب شد تا کوروش تصمیم بگیرد از آراسپ برای نفوذ به میان دشمن استفاده کند. چرا که اکنون آراسپ می توانست خود را دشمن کوروش بیان کرده و به همین بهانه مورد اعتماد دشمن قرار بگیرد و به میان آنها نفوذ کند.

و آراسپ در مقابل گذشتی که کوروش نسبت به او داشت و برای جبران اشتباه خود این معموریت را پذیرفت.

وقتی که خبر خیانت آراسپ در پیوستن به اردوی دشمن به پانته آ رسید، با در جریان گذاشتن کوروش به دنبال همسر خود که از دوست های پدر پادشاه کنونی بابل که اکنون دشمن کوروش بود، فرستاد.

و از آنجا که همسر پانته آ(آبراداتاس) پادشاه کنونی را از نظر اخلاقی فاسد می دانست، پانته آ تردیدی در پیوستن آبراداتاس به کوروش بزرگ نداشت.

www.takbook.com

چرا که کوروش بزرگ وقتی که نیروهای ماد پس از پیروزی در منطقه های مختلف پانته آ را که در زیبایی هر مردی را می توانست به زانو در آورد را به کوروش بزرگ تقدیم کردند، اما کوروش بزرگ آن زن را برای همسر او حفظ کرد و برخلاف اصرارهایی که در مورد دیدن آن زن بسیار زیبا به کوروش بزرگ می شد، هیچ گاه حاضر نشد آن زن را ببیند و کوروش بزرگ در نهایت پانته آ را به دوست مورد اعتماد خود، آراسپ سپرد. اما آراسپ نیز در مقابل زیبایی پانته آ تسلیم شده بود و این موجب شد که مورد سرزنش کوروش قرار بگیرد.

آبراداتاس(همسر پانته آ) پس از آگاه شدن از این ماجرا با حدود دو هزار سواری که تحت فرماندهی داشت به کوروش پیوست و متحد او شد.

پس از آن آبراداتاس که از علاقه کوروش بزرگ به ارابه هایی با اسب های زره پوش و مجهز به داس آگاه شد. شروع به ساخت ارابه کرد و آنها را با اسبهای ارتش خود مجهز کرد.

و پس از آن کوروش تصمیم گرفت با استفاده کردن از هشت گاو که برای حرکت دادن ارابه ها، می توان برج هایی با کنگره هایی بر آن را بر ارابه ها با حدود بیست فرد در آن را جا داد و در نبردها چنین برج هایی در پشت ارتش می توانستند کمک بزرگی به او باشند.

در آن زمان سفیرهایی از سرزمینی که گزنفون آن را هند(سرزمین هند مورد نظر گزنفون ممکن است متفاوت با سرزمین هند امروزی باشد) نامیده به نزد کوروش آمدند و از طرف پادشاه خود که به دنبال حمایت از آن گروهی در نبرد پیش رو بود که عامل ایجاد جنگ نبودند. و پادشاه هند که پادشاه بابل و متحدهای او را عامل جنگ ها دانسته بود، برای کمک به کوروش بزرگ و متحدهای او پول فرستاد و در پیامی همراه آن گفت که در صورت نیاز باز هم می تواند به کوروش کمک کند.

و کوروش از سفیرهای هندی خواست تا تعدادی از آنها به سرزمین دشمن رفته به منظور بستن عهد با پادشاه، اما در واقع باید از آنچه که دشمن انجام می دهد ویا قصد انجام داشته آگاهی یابند و سپس به نزد کوروش بازگردند.

با ساخت و سازهایی که در ارتش کوروش شکل می گرفت و رقابتی که برای پیشی گرفتن بین آنها ایجاد شده بود، ارتش کوروش برای جنگ آماده شده بود.

www.takbook.com

با ساخت حدود صد ارابه آبراداتاس و ساخته شدن ارابه کیاکسار با مجهز کردن شترها به دو کماندار آمادگی برای جنگ در سطح بالایی بود و بیشتر مردم با دیدن این ارتش او را پیروز جنگ می دانستند.

سفیرهای هندی هم خبر آوردند که نیروهای دشمن با فرماندهی کرزوس و جمع آوری پول های زیاد در حال جمع آوری نیروهای نظامی مزدبگیر هر چه بیشتری هستند.

و سپس از سرزمین های زیادی که نیروهای نظامی خود را داشتند می فرستادند نام برده و با پخش شدن این اخبار در میان اردو، امید به پیروزی رنگ خود را داشت می باخت و جایش را به نگرانی میداد.

کوروش بزرگ که این نگرانی را در اردو دید، نیروها را جمع و ترسی را که از میزان قدرت نظامی دشمن در اردو افتاده را بیان و ادامه داد که مگر شما نبودید که وقتی تعداد ما کمتر از دشمن بود، آنها را شکست دادیم و در ادامه گزنفون از بر شمردن نیروهای نظامی خودی و دشمن از دیدگاه کوروش بزرگ و همه ی قدرت و منابعی که می توانند با پیروزی بر دشمن بدست آورند گفته و از امید دادن به نیروها می گوید.

و در نهایت از حمله ای غافلگیرانه به محل جمع آوری خواربار دشمن گفته که مورد پسند نیروها قرار گرفت.

در نهایت کیاکسار با حدود یک سوم نیروهای سواره نظام خود برای دفاع از ماد ماند و بقیه ارتش با فرماندهی کوروش بزرگ شروع به حرکت کردند.

در این قسمت گزنفون به نوع چیدمان ارتش کوروش، جایگاه و وظیفه هایی که هر یک در زمان حرکت یا اردو زدن دارند اشاره می کند.

در مسیر حرکت توانستند چند فرد از نیروهای دشمن را دستگیر کرده و در بازجویی از آنها به کمبود مواد خوراکی اشاره کردند که به علت زیاد بودن ارتش دشمن در اطراف آنها ایجاد شده بود و ارتش دشمن با دانستن اینکه کوروش در نزدیکی آنهاست دچار افسردگی شده اند.

و در ادامه در پاسخ به پرسش های کوروش بزرگ، به فرماندهی کرزوس در ارتش دشمن و دو زیردست او که یکی یونانی و دیگری مادی(آراسپ) بوده اشاره کردند.

و کوروش با شنیدن این خبر اینگونه وانمود کرد که از خیانت آراسپ خشمگین است.

www.takbook.com

کوروش بزرگ اسیرهای دشمن را رها کرد که خبر رسید دسته ای سواره نظام دشمن به سمت ما می آیند.

کوروش بزرگ، تعدادی از همراه های خود و هیستاسپ را با تعدادی سوار به سمت دشمن فرستاد.

اندکی بعد نیروها به آراسپ و محافظ های او برخورد کردند.

بعد از برگشتن نیروها به اردو، کوروش با دیدن آراسپ بلند شده و به استقبال او رفت.

همه از دیدن شادی کوروش دچار سرگردانی شدند که چرا با دیدن یک خیانتکار اینگونه شاد شده است.

سپس کوروش بزرگ واقعیت موضوع و علت پیوستن آراسپ به نیروهای دشمن را برای همه توضیح داد و گفت که این فرار ظاهری به دستور او بوده و نه از ترس یا میل به خیانت داشتن آراسپ و اکنون آراسپ توانست کار بزرگی را با تمام خطرهایی که داشته را انجام بدهد.

با آگاهی یافتن از این موضوع همه به آراسپ خوشامد گفتند.

سپس گزنفون در این قسمت به بیان دانسته هایی که آراسپ اکنون با مقام بالایی که در ارتش دشمن یافته و در صف آرایی آن نیز شرکت داشته پرداخته و از برنامه ای که کوروش برای ارتش خود در میدان جنگ در نظر می گیرد می گوید.

روز دیگر بعد از انجام مراسم، ارتش برای جنگ آماده شده، کوروش بر اسب نشست و فرمان حرکت داد، سلاح و لباس ارتش به همانند خود کوروش بود، با زرهی بر تن و ردایی ارغوانی بر تن, کلاه خودهایی پردار بر سر و نیزه ای از چوب محکم و شمشیری بلند به کمر آویخته سوار بر اسبها و ارابه هایی با پوشش های محافظ برای آنها. و آنچه که کوروش را از دیگران ویژه می کرد، درخشندگی شمشیر او بود.

بعد از رسیدن به محل نبرد کوروش بزرگ سه روزی را به ارتش استراحت داد و در ادامه گزنفون به فرمانده های ارتش کوروش اشاره و بعد از پدیدار شدن ارتش دشمن به تاکتیک های دو طرف درگیر در جنگ می پردازد.

www.takbook.com

ارتش کرزوس که از دو سمت از ارتش کوروش بیشتر بودند، سعی کرد با پیشروی آنها به ارتش خود حالتی نیم دایره مانند بدهد تا بتواند از برتری خود در دو سمت برای حمله استفاده کند.

در مقابل کوروش تغییر خاصی به ارتش خود نداده و به سمت ارتش کرزوس حرکت می کرد و فرمان هایی را به فرمانده ها در مورد روش حمله داد و زمانی که از میان ارابه ها و ارتش می گذشت با گفتن جمله هایی به تشویق و روحیه دادن به ارتش خود می پرداخت.

آبراداتاس به عنوان فرمانده ارابه رانها در پیشتاز نیروها حرکت می کرد و کوروش از او خواست که خود را تنها به خطر نیندازد.

سپس کوروش به قسمت های دیگر ارتش رفته و نقشه حمله هر کدام از آن قسمت ها را مشخص کرد و موردهای مهمی که بیان می کرد اشاره به پایدار نگه داشتن ساختارهای نظامی دسته های ارتش و استفاده از دسته های شترسوار در جلوی دشمن بود.

در نهایت شکل دو ارتش به صورت مربعی در مربع دیگر درآمد، به جز یک طرف آن که پشت ارتش کوروش بزرگ بود از سه طرف دیگر محاصره شدند.

سکوت بر همه جا حکم فرما بود و کوروش هنوز خاموش مانده بود تا زمان مناسب برسد و با رسیدن زمان مناسب با یک دسته سواره نظام قسمت راست نیروهای دشمن را هدف قرار داد و با سرعت و سرسختی بسیار وارد صف های آنها شد.

با حمله سنگین کوروش بزرگ به یکی از پهلوها، دیگر فرمانده او نیز به پهلوی دیگر حمله کرد و دسته شترسوارهای موجود در ارتش کوروش توانستند نظم سواره نظام حریف را به هم ریخته و از پس شترها دیگر نیروها و ارابه ها به حریفی که نظم خود را از دست داده بود تاختند.

www.takbook.com

نقاشی از صحنه نبرد

آبراداتاس هم در این زمان فرمان حمله داد، تعدادی از ارابه های دشمن در این زمان صحنه نبرد را ترک و می گریختند. آبراداتاس بعد از شکافتن این صف به یکی از قویترین نیروهای متحد کرزوس که مصری ها بودند رسید.

مصری ها سر جای خود مانده بودند، در صف هایی به هم فشرده با عمق زیاد که قابل شکافتن برای آبراداتاس نبود. مقاومت مصری ها در مقابل ارابه رانها مجهز به داس موجب مرگ بسیاری از آنها شده بود. در این هنگام ارابه آبراداتاس سرنگون شد.

www.takbook.com

نقاشی از صحنه نبرد

ارتش پارس ها از شکاف ایجاد شده به وسیله ارابه ها در ارتش مصر استفاده و هجوم بردند، نبرد سنگینی روی داد اما مصری های باقی مانده با توجه به برتری که در تعداد، سلاح و سپرها داشتند توانستند جلوی این حمله را گرفته و ارتش پارس ها را عقب بزنند.

و با عقب نشستن پارس ها، برجهای قرار گرفته بر ارابه ها شروع به تیرباران مصری ها کردند که با ورود نیروهای ذخیره، آنها نیز وادار به نبرد نزدیک شدند، نبرد به شکل بسیار سنگینی ادامه داشت.

در همین زمان کوروش بزرگ به آن منطقه از نبرد رسید و برای جلوگیری از پیش آمدن ارتش مقابل، چاره کار را در دور زدن نیروهای مقابل دید. پس با تعدادی از نیروهای ارتش موفق به دور زدن حریف و هجوم از پشت به آنها شد و توانست تعداد زیادی از نیروهای رقیب را از پا در آورد.

مصری ها وقتی متوجه هجوم دشمن از پشت شدند با اینکه زخمی های زیادی داشتند، برگشتند و با سواره نظام درگیر شدند.

گزنفون در این قسمت، از نبردی سنگین و سربازی مصری می گوید که پس از سرنگون شدن وقتی خود را زیر پاهای اسب کوروش دید، توانست به شکم اسب ضربه بزند، که موجب شد اسب بلند شده و کوروش را به زمین بزند. نیروهای ارتش کوروش فریاد بر آوردند و به کمک او رفتند، ضربه می خوردند و

www.takbook.com

می زدند، فشار می دیدند و به نیروهای دشمن فشار می آوردند تا اینکه یکی از سواره نظام ها خود را به کوروش رساند از اسب به زیر آمد و کوروش را سوار کرد.

کوروش پس از آنکه سوار بر اسب شد، مصری ها را از همه طرف شکست خورده می دید.

پس دستور داد که فشار بیشتری بر ارتش سنگین اسلحه مصری نیاورده و فقط از دور با تیر و زوبین به نبرد ادامه دهند.

سپس کوروش خود را به بالای یکی از برج ها رساند و دید به جز مصری ها هیچ قسمت دیگری از دشمن توان مقابله ندارد.

شجاعت و دلاوری سربازهای مصری، نظر کوروش بزرگ را به خود جلب کرد و چنین سربازهای شجاعی را سزاوار مرگ نمی دید، پس با دستور عقب کشیدن نیروها، به نبرد پایان داد.

سپس فردی را به نزد مصری ها فرستاد و پیامی برای مصری ها ارسال کرد با این مفهوم که آیا شما می خواهید برای ترسوهایی که شما را رها کرده و رفتند، کشته شوید و اینکه شما می توانید بدونه اینکه شرافت شما لکه دار شود جان خود را نجات دهید.

و تصمیم بر آن شد که مصری ها سلاح های خود را تحویل و از آن پس دوست فردی شوند که زندگی را به آنها بخشید.

و مصری ها از کوروش خواستند که از آنها نخواهد با کرزوس بجنگند چون هیچ شکایتی از کرزوس نداشتند.

و گزنفون از شهرهایی می گوید که کوروش به مصری های پیوسته به او برای ادامه زندگی داد، که تا زمان گزنفون همچنان همان گونه تحت کنترل مصری ها بود.

کرزوس پس از آنکه شکست ارتش تحت فرماندهی خود را دید به سمت شهر سارد(پایتخت) عقب نشینی کرد و متحدهای او جدا شده و به سمت سرزمین های خود رفتند.

کوروش بزرگ هم به دنبال کرزوس، به طرف سارد حرکت کرد.

www.takbook.com

وقتی ارتش کوروش به دیوارهای سارد رسیدند، به فرمان او برای عبور از دیوارها دست به تهیه نردبانها و ماشین هایی زدند. و در این هنگام بود که یک فرد پارسی ارتش کوروش و متحدهای او را با داشتن دانش از راهی که از شهر به طرف رود سرازیر میشد، راهنمایی کرد

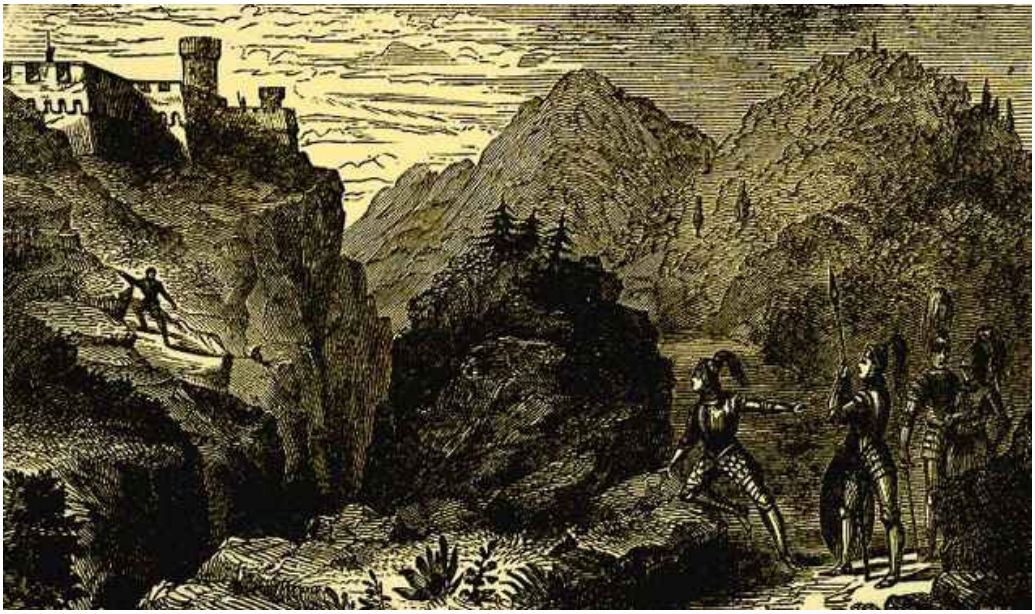

نقاشی از پیدا شدن مسیری برای ورود به شهر

و به همین شکل قسمتی از ارتش توانست وارد شهر شود و با رسیدن این خبر به لیدی ها دیوارهای شهر را رها کردند و فرار کردند.

دیگر شهر فتح شده بود و صبح هنگام کوروش بزرگ وارد شهر شد و فرمان داد همه در جایگاه خود بمانند.

کرزوس به سمت قصر خود بازگشت و کوروش بزرگ بعد از قرار دادن افرادی برای حفاظت کرزوس به سمت قلعه مرکزی رفت.

www.takbook.com

--

-فتح شهر سارد از دیدگاه کتزیاس کمی عجیب و افسانه ای به نظر می آید به این گونه که کتزیاس می گوید، پارسی ها به پیشنهاد سردار خود سربازهای چوبی ساختند و در مقابل دیوارهای شهر نصب کردند و این هیکل های چوبی چنان موجب وحشت و پریشانی اهالی سارد گردید که خود آنها تسلیم شدند.

--

-نوشته های دیودور تاریخ نگار، در مورد فتح سارد نزدیک به هرودوت بوده.

دیودور به پیامی که از طرف کوروش بزرگ برای کرزوس فرستاده شد اشاره می کند با این مفهوم که من می پذیرم که تو را ببخشم و فرمانروای لیدی کنم، اما باید زیر فرمان ما قرار بگیری. کرزوس مخالف بود و بیان کرد که کوروش و پارس ها باید زیرفرمان او بروند.

--

-ژوستین از تاریخ نگاری های توگوس پمپیوس در مورد فتح سارد می گوید، کوروش بعد از به قدرت رسیدن، با جنگهای زیادی مواجه شد با سرزمینهایی که تا پیش از آن تحت حکومت ماد بودند و اکنون از تغییر اوضاع رضایت نداشته و علیه کوروش شوریدند.

کوروش بیشتر این شورش ها را فرونشاند و به سمت بابل حرکت کرد. در آن زمان کرزوس پادشاه لیدیه که فردی توانا و ثروتمند بود به کمک بابل آمد و شکست خورد، و به سرزمین خود فرار کرد. کوروش نیز پس از رسیدگی به کارهای بابل به سمت لیدیه رفت.

www.takbook.com

--

- رویداد کوروش و کرزوس

--

-ژوستین از تاریخ نگاری های تروگوس پمپیوس در مورد سرگذشت کرزوس چنین می گوید،

کرزوس در نبرد با کوروش شکست خورد و اسیر شد، ولی کوروش رفتاری جوانمردانه با او داشت، قسمتی از دارایی های کرزوس را به همراه یک شهر برای ادامه زندگی به او بخشید.

www.takbook.com

--

-گزنفون در مورد سرنوشت کرزوس پس از فتح سارد به دست کوروش بزرگ این گونه می گوید،

کرزوس پس از آنکه شهر را از دست داد به سمت قصر خود بازگشت و کوروش بزرگ بعد از قرار دادن افرادی برای حفاظت کرزوس به سمت قلعه مرکزی رفت.و در آنجا دید که پارسی ها قلعه را خوب نگه داشته اند، اما قسمتی از متحدها که گزنفون از آنها به نام کلدانی یاد می کند، اسلحه های خود را رها کرده و در پی غارت به این سو و آن سو می دوند.

باقیمانده معبد آرتمیس در سارد از زمان لیدی باستان

کوروش بزرگ با دیدن این صحنه فرمانده های این نیروها را خواسته و به آنها گفت که از ارتش او خارج شوند و به آنها گفت که من همراه خود نمی کنم آنهایی را که نظم و انضباط نداشته، از دستورهای نظامی سرپیچی کرده و دست به غارت اموال دیگران می زنند.

و من می خواستم شما را نسبت به دیگر کلدانی ها که همراه ما نیامدند خوشبخت تر کنم، اما اکنون تعجب نکنید که بعد از خروج از ارتش من، مورد حمله قویتر از خود قرار خواهید گرفت.

کلدانی ها که ترسیده و پشیمان شده بودند از کوروش بزرگ خواستند که آنها را به خاطر عمل اشتباهی که انجام داده بودند ببخشد. و هر چه را که غارت کرده بودند را پس بدهند.

www.takbook.com

کوروش بزرگ پاسخ داد که من به این غنیمت ها نیازی ندارم، ولی اگر می خواهید شما را ببخشم، باید تمام این غنیمت ها را به افرادی بدهید که در قلعه به نگهبانی ماندند.

و اگر سربازها ببینند که پاداش آنهایی که در پست خود ماندند، بیشتر از دیگر سربازها بوده، در ادامه کارها خوب پیش خواهد رفت.

سپس در این قسمت گزنفون از دیدار بین کوروش و کرزوس می گوید که در آن کرزوس از تصمیم های خود بسیار پشیمان بوده.

قسمت هایی از گفتگوهای دو طرف به این گونه بود،

کوروش بزرگ که مخالف غارتگری و تجاوز به حقوق، باورها، زنها و دخترها و مخالف به بردگی گرفتن انسانها، خرید و فروش آنها به عنوان برده و استفاده جنسی از انسانها به عنوان برده جنسی بوده به کرزوس گفت، سربازهایم پس از گذراندن شجاعت ها و خطرهای زیاد توانستند شهری را بدست آورند که بعد از بابل پربارترین یا ثروتمندترین شهر آسیا بوده و حق دارند که اکنون حاصل زحمت های خود را بگیرند. اما من نمی خواهم که شهر را برای غارت به آنها واگذار کنم، زیرا شهر خراب خواهد شد و بدترین انسانها بهترین غنیمت ها را خواهند ربود.

کرزوس در پاسخ گفت، من از کوروش می خواهم که شهر را به تاراج ندهد، زن ها و کودک ها را از مردها جدا نکند و همین که مردم سارد این موافقت تو را از زبان من بشنوند هر چه که در توان آنها باشد، خواهند آورد و به تو خواهند بخشید، و خود مردم خواهند توانست دوباره آنچه به تو بخشیدند را تا سال دیگر بدست آورند. ولی اگر شهر غارت شود با از میان رفتن زیربنای رشد، منبع این ثروتها از میان خواهد رفت. و ...

کوروش بزرگ، کرزوس را به خاطر نظرهایی که داد ستایش کرد و سپس در مورد پاسخ پیشگوی دلف از آپولون(یکی از خداها) پرسید.

www.takbook.com

آپولون

و گزنفون به شرح کامل گفته های کرزوس از ابتدا که می خواست بداند آیا فرزندی خواهد داشت یا خیر تا زمان جنگ با کوروش و غروری که او را از ثروتهای فراوانی که داشته و فریبی که از بزرگنمایی چاپلوسها از خود خورده بود که عامل جنگ او با کوروش و در نهایت این نتیجه بوده را بیان کرد.

کرزوس ادامه می دهد که عقیده پیشگوی آپولون درست بود وقتی گفت، خودت را بشناس.

کوروش بزرگ می گوید وقتی که خوشبختی روزهای گذشته تو را در نظر می گیرم، دلسوز اکنون تو می شوم. شنیده ام که زن و چند دختر داری، آنها را به تو باز می گردانم و همچنین دوست ها، خدمت کارها و در کنار آن امتیازهایی که تا پیش از این داشتی به تو پس می دهم، فقط تنها کاری را که اجازه نمی دهم انجام بدهی جنگ است.

www.takbook.com

از آن به بعد هم کوروش بزرگ، کرزوس را به همراه خود در سفرها همراه کرد که از نظر های او استفاده کرده و همچنین خیالش از او به طور کامل آسوده باشد.

روز دیگر وقتی کوروش دوست ها و بزرگ ها را خواست تا در مورد تحویل گرفتن گنجینه های کرزوس و پاداش ها بگوید، دید که آبراداتاس در آنجا نیست و وقتی از حال او خبر گرفت به او گفتند، آبراداتاس در جنگ با مصری ها کشته شده و از نیروهای او به جز دوست هایش بقیه گریختند و همسرش او را یافته و بر ارابه ای گذاشته و به کنار رودی(پاکتول نام) برده و او را برای خاکسپاری آماده می کند.

کوروش بزرگ با شنیدن این خبر سریع بر اسب، سوار و با هزار سوار به محل مورد نظر رفت.

www.takbook.com

--

-سرنوشت کرزوس بر اساس تاریخ نگاری هرودوت به این گونه بوده،

هرودوت از ماجرای پسر کر و گنگ کرزوس می گوید و اولین باری که توانست سخن بگوید زمانی که ارتش کوروش به کرزوس برخورد و به علت نشناختن او می خواستند او را بکشند که آن پسر فریاد زد که ای مرد، کرزوس را هلاک نکن.

نقاشی از زمان فریاد زدن پسر کرزوس

هرودوت ادامه می دهد که کرزوس پس از چهارده سال پادشاهی، محاصره و اسیر شد. کرزوس به همراه چهارده نفر دیگر از بزرگ های لیدی دستگیر شدند و آتشی درست کردند. وقتی هیزم ها را آتش زدند، کرزوس فردی با نام سولون را صدا زد.

سولون قانون گذار و شاعر یونانی بود، و هرودوت از دیدار او با کرزوس گفته ، که پس از شرح گفتگوهای بین سولون و کرزوس، در نهایت سولون خوشبختی کرزوس را نه در قدرت و ثروت او که در پایان کار او می دید که آیا در جهان فردی خوشبخت بوده یا خیر.

www.takbook.com

نقاشی از دیدار سولون و کرزوس

وقتی از کرزوس در مورد فردی که صدا می زد، پرسیدند، او از پایدار نبودن خوشبختی خود گفت که سولون به آن اشاره کرده بود و پایان کار هر فرد را نشانی از خوشبختی آن فرد دانسته بود.

گفته کرزوس در کوروش اثر کرد و بی درنگ فرمان بر خاموش کردن آتش داد، اما زبانه های آتش دیگر از کنترل خارج شده بودند، کرزوس از آپولون(یکی از خداها) کمک خواست و در این هنگام ابرهای تیره پدیدار و چنان بارانی به باریدن گرفت که آتش را خاموش کرد.

و در ادامه هرودوت به شرح گفتگوی کرزوس و کوروش بزرگ می پردازد.

که در قسمتی از آن کرزوس به کوروش می گوید، با غارتگری ها، این نه شهر من است که غارت می شود و نه گنجینه های من را می ربایند، اکنون من دارای چیزی نیستم و آنچه می شود با مال و داریی های تو می باشد. کوروش چاره خواست و کرزوس پاسخ داد، چون خداها من را بنده تو کرده اند، این وظیفه من است که آنچه را که بهتر از دیگران می فهمم بگویم. و سپس ادامه داد که ایرانی ها بر حسب طبیعت فقیر و مغروری که دارند، اندازه نمی فهمند و اگر اکنون اجازه بدهی که شهر را غارت کنند و ثروت زیادی جمع کنند، بعد از مدتی آنها که بیشتر غارت کرده اند بر علیه تو شورش خواهند کرد. اگر نظر من را می پسندی، آنچه می گویم انجام بده، پاسبانهایی را بر دروازه ها قرار بده تا

www.takbook.com

مالهای غارت شده را پس بگیرند، به این دلیل که باید اموال را برای خداها(ژوپیتر) هزینه کنند، پس آنها با میل خود مال ها را باز می گردانند.

و در ادامه کرزوس از کوروش درخواست کرد تا زنجیرهایی که به بند در آمده بود را به معبد فرستاده و بپرسد که آیا این درست است که خدا پرستش کنندهای خود را فریب بدهد. آیا برای خدا شرم آور نیست که کرزوس را به جنگ با کوروش تشویق کند در حالی که نتیجه این گونه شده است. کوروش با خنده ای درخواست او را پذیرفت.

و پاسخی که کرزوس از پیتونس دریافت می کند با این مفهوم که خود خدا هم قدرت آن را نداشته و نمی تواند از آنچه در سرنوشت او می باشد فرار کند و کرزوس دارد تاوان گناه جد پنجم خود را می دهد و ... .

www.takbook.com

--

-کتزیاس در مورد سرنوشت کرزوس باز هم به گفته های افسانه مانند می پردازد و می گوید که پس از ورود کوروش و پیروزی او، کرزوس به معبد آپولون پناه می برد که او را گرفته و چند بار به بند می کشند، اما هر بار دستی از غیب آمده، او را از بند رها می کند و این توجه آپولون(یکی از خداها) به کرزوس موجب شگفتی در کوروش شده وقتی پی می برد که کرزوس را خداها پشتیبانی می کنند و در نهایت کوروش بزرگ او را به شهر (barena) فرستاد برای فرمانروایی تا در آنجا به ادامه زندگی خود بپردازد.

www.takbook.com

--

-روایت نیکلااوس دمشقی(فیلسوف و تاریخ نگار یونانی) در مورد سرانجام کرزوس

کوروش بر پادشاه لودیه ببخشید، ولی پارسی ها آنقدر از کرزوس خشمگین بودند که خرمنی از هیزم منظم در پای تپه ای ایجاد کردند و او را به همراه ۱۴ لودیایی دیگر به سمت خرمن بردند. مردمی که در آنجا حضور داشتند با دیدن این صحنه به ناله و زاری زیادی برای کرزوس پرداختند، کوروش سکوت کرده بود و امید داشت به اینکه آنها از تصمیم خود برای سوزاندن بازگردند.

نقاشی از به آتش کشیده شدن کرزوس

www.takbook.com

به درخواست کرزوس، پسر او را که تا پیش از این توانایی سخن گفتن نداشته و تازه لب به سخن گشوده بود را به دیدن او بردند. هر دو اشک می ریختند و پسر می خواست در مجازات به همراه پدر باشد، که با مخالفت کرزوس روبرو شد. تعدادی از زنها با لباس و زیورهای فراوان و گرانبها برای آراییدن هیزم های خرمن آمدند. پسر از خداها برای نجات کرزوس کمک خواست.

درست در زمانی که کرزوس از خرمن هیزم بالا می رفت، کاهنی خود را به آنجا رساند و از ناراضی بودن خداها از مجازات کرزوس گفت.

پس از آنکه به فرمان کوروش این خبر را به نیروها رساندند، آنها پنداشتند که این یک نقشه می باشد، پس خرمن را به آتش کشیدند.

کرزوس چند باری نام سولن را فریاد زد و این فریادهای کرزوس موجب اشک ریختن کوروش شد، پس از آن برای خاموش کردن آتش شتافتند ولی شعله ها دیگر بلند شده بودند و آنها نتوانستند آتش را خاموش کنند.

با آنکه آنروز طوفان و باد تندی داشت از باران خبری نبود، تا اینکه کرزوس به عبادت خداها پرداخت و ابر سیاهی آسمان را پوشاند و باران تندی به باریدن گرفت.

آتش خاموش شد و کرزوس را به نزد کوروش بردند و از آن پس آیین آلوده نکردن آتش را دوباره رواج دادند. کوروش هم پس از پذیرفتن کرزوس درخواست او را برای فرستادن زنجیرهایش به معبد برای فهمیدن علت فریبی که خورده بود را انجام داد، سپس کوروش، خانواده کرزوس را به او بازگرداند و با دوستی که میان کوروش و کرزوس ایجاد شده بود از آن پس کوروش او را با خود همراه کرد.

www.takbook.com

--

-در رویدادنامه نبونعید که به بیان رویدادهای دوره فرمانروایی نبونعید و در نهایت شکست او می پردازد، در قسمتی از رویدادنامه به لشکرکشی اشاره می کند، در منطقه ای که در متن اصلی قابل خواندن نیست و از اقدام به مرگ فرمانده دشمن، بدست آوردن ثروت های آن و ... گفته که با توجه به زنده ماندن کرزوس در دیگر تاریخ نگاری هایی که انجام شده، احتمال کمی دارد که به نبرد لیدی اشاره کرده باشد.

رویدادنامه نبونعید

کارگیل با بررسی این رویدادنامه و کلمه مورد نظر بیان می کند که بازسازی این علامت ها بر مبنای شواهد واقعی نمی باشد. و دیگر تحقیق کننده ها به مانند اولستر و رولینگر علایم مربوطه را خوانده و بیان می کنند که ممکن است این علامت اشاره به اورارتو داشته باشد.

شاپور شهبازی در مورد این قسمت از رویداد نامه نبونعید به بیان چند مورد می پردازد، که شرح خلاصه ای از چند مورد آن شامل،

www.takbook.com

۱-هرودوت، گزنفون، کتزیاس، نیکلااوس دمشقی از گرفتار آمدن کرزوس با چنان اطمینانی سخن می گویند که نمی توان پذیرفت، پادشاه لودیه در هنگام افتادن ساردیس(سارد) به دست پارسی ها، از میان رفته باشد.

۲-هرودوت و کتزیاس در سخن از روزگار کمبوجیه پسر کوروش، از کرزوس چنان یاد می کنند که نشان می دهد وی تا هنگام پادشاهی کمبوجیه زنده بوده است.

۳-جنگ پتریا(به علت عقب نشینی کرزوس به پایتخت و اطمینان از اینکه سرما مانع تعقیب شدن او به وسیله کوروش خواهد شد و متحدهای خود را برای حدود پنج ماه بعد فراخوانده بود) در میانه پاییز رخ داده است و لشکرکشی کوروش به سوی لودیه را می توان در پایان تابستان یا آغاز پاییز تخمین زد، و این نزدیک به شش ماه دیرتر از ایار-یعنی میانه بهار که در رویدادنامه آمده است می باشد و نشان می دهد که سرزمینی که کوروش برای فتح آن رفت، به نظر لودیه نبوده است.

۴-همه در مورد حرف هایی که از سرزمین مورد نظر در رویدادنامه باقی مانده، هم نظر نیستند و ...

www.takbook.com

--

-پیکر نگاری یونانی بر روی کوزه ای که ساخته شدن آن را در حدود ۵۰۰ سال پیش از میلاد تخمین می زنند.

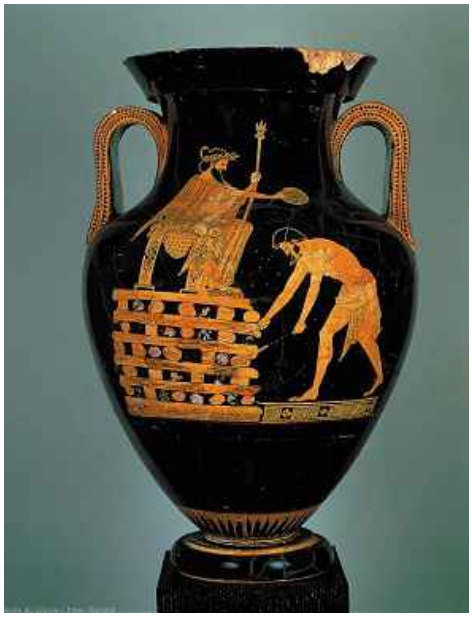

کرزوس در هنگام خودکشی

در این تصویر پادشاه را می بینیم با بالاپوش شاهانه که بر تختی با شکوه نشسته، و این تخت را بر روی هیزم های منظمی قرار داده اند، در حالی که پادشاه در یک دست چوبدستی پادشاهی و در دست دیگر پیاله ای(به نظر پیاله می قربانی) دارد که ماده درون آن را بر روی آتش یا خاک می پاشد و در مقابل او مرد دیگری خم شده و با وسایلی که در دست دارد به نظر در حال پاشیدن آب مقدس بر توده هیزم می باشد که نام او را یواومس نوشته اند.

در این تصویر که پادشاه را بر تخت پادشاهی و چوبدست پادشاهی را در دست او نشان می دهد، نشانی بر این می باشد که کرزوس در هنگام آتش گرفتن خرمن هنوز پادشاه بوده و این عمل او در واقع یک خودکشی بوده که کرزوس پیش از دستگیر شدن قصد انجام آن را با رسم های مربوط به آن داشته و علت خودکشی او را می توان در شکست خوردن او و سقوط پایتخت دانست.

www.takbook.com

که در ادامه ممکن است به علت بارندگی یا به موقع رسیدن کوروش به صحنه و دستور به خاموش کردن آتش، کرزوس جان سالم به در برده باشد.

و شعرهای به جا مانده از یونان باستان هم نشان از اقدام به خودکشی کرزوس داشته.

www.takbook.com

--

-نتیجه گیری در مورد مرگ کرزوس و نقد تاریخ نگاری هرودوت

نقاشی از کرزوس

نقدی که در این قسمت به گفته هرودوت وارد می باشد به این صورت بوده که کوروش نمی توانسته دستور به برپا ساختن آتش برای مجازات کرزوس بدهد به این علت که با توجه به اعتقادهای پارسی های باستان، آتش مقدس شمرده شده و به جز موارد خاص نمی توان در اینگونه موارد از آن استفاده کرد چون موجب آلودگی آتش می شده(البته هرودوت خود نیز این مورد را می دانسته و نیکلااوس در توضیح این مورد می گوید بر آتش بردن کرزوس به دستور کوروش نبوده و این نیروهای خشمگین از کرزوس بودند که عقدیه های پارسی را فراموش کرده بودند و برخلاف خواست کوروش دست به چنین اقدامی زدند و زمانی که از فریادهای کرزوس که فردی را نام می برد، اشک از چشم های کوروش جاری شد، پس آن نیروها از این کار خود پشیمان شدند و سعی در خاموشی آتش داشتند که موفق نشدند و در نهایت بارانی با توجه به عبادت های کرزوس برای خداها شروع به باریدن گرفت که آتش را خاموش کرد) و همچنین کوروش فردی نبوده که دشمن های خود را به اینگونه مجازات کند در حالی که به طور معمول به دشمن های خود آزادی می بخشید، تا از این طریق بتواند بخشندگی خود را نشان داده و نام نیکی از خود به یادگار بگذارد.

با کنار هم گذاشتن تاریخ نگاری ها و دیگر موارد که اشاره به مرگ کرزوس دارد، می توان این گونه نتیجه گیری کرد که کرزوس پس از آنکه شکست را پذیرفت برای مرگ شرافتمندانه تصمیم به خودکشی گرفت از طریق خودسوزی که کوروش توانسته به موقع از خودکشی او جلوگیری کند.

www.takbook.com

--

-نتیجه گیری شاپور شهبازی در مورد سرانجام کرزوس

۱-کوروش هرگز به نهادن پادشاه لودیه(لیدی) بر توده آتش فرمان نداد.

۲-کرزوس که دیگر امید خود را از دست داده بود تصمیم به خودکشی(خودسوزی) گرفت تا به دست هم آورد خود نیفتد.

۳-کوروش و پارسی ها کرزوس را از خودکشی بازداشتند، و در مورد شهر barena (که در روایت کتزیاس، کوروش پس از پیروزی بر کرزوس، این شهر را برای فرمانروایی به کرزوس بخشید) باید گفت که احتمال دارد درست باشد، و ممکن هم هست آن را ساخته باشند.

در ادامه شاپور شهبازی از پژوهشگرانی نام می برد که به نظر آنها کوروش پادشاه لودیه را از مرگ داوطلبانه رهایی بخشید.

Curtius کورتیوس، Bury بوری، Edwards ادواردز، Farnel فرنل، How and Wells هو و ولز وسایکس هم معتقدند که کوروش پادشاه لودیه را از مرگ داوطلبانه رهایی بخشید.

www.takbook.com

--

-ویل دورانت در مورد تاریخ لیدی و سرانجام کرزوس

در اواخر قرن نهم قبل از میلاد، قدرت جدیدی در آسیای صغیر روی کار آمد تا جایی که میراث بقایای تمدن به آن رسید و عنوان پل فرهنگی میان لیدی و یونان را پیدا کرد. افسانه ای که به وسیله آن فریگیایی ها می کوشیدند اساس پیدایش دولت و حکومت خود را برای تاریخ نگارهای کنجکاو توضیح دهند، داستانی است که، به صورت نمادی، طلوع و غروب ملتها را نشان می دهد. ... فریگیایی ها از اروپا به آسیا راه یافتند و در محل آنکارا برای خود پایتختی ساختند، و تا مدتی، برای تسلط بر خاور نزدیک، با آشور و مصر رقابت می کردند. ... از مردم بومی محلی که در آن فرود آمده بودند عادت خدمتگذاری به الاهه از طریق فحشای مقدس را پذیرفتند، ... بعضی از رسم ها و شعایر شرابخواری فراوان و هرزگی که در جشنهای کارناوال رومی وجود داشت از همان آداب مردم فریگیا اخذ شده بود. و با طلوع دولت جدید لیدیا تسلط فریگیایی ها بر آسیای صغیر تمام شد. ... برپا کننده دولت لیدیا گوگس بود، که شهر ساردیس را پایتخت سلطنت خود قرار داد. ... کرزوس جانشین وی لیدیا را آن اندازه وسعت داد که تا حدود تمام آسیای صغیر را شامل می شد، ... بر ضد کشور پارس به کنکاش پرداخت، و چیزی نگذشت که ارتش کوروش را پشت دروازه های شهر خویش یافت. همان مورخ(هرودوت) می گوید که علت شکست کرزوس آن بود که از تن شترهای سواران پارسی بویی بر می خواست که اسب های لیدیایی ها به آن عادت نداشتند و سواران خود را از میدانهای جنگ بیرون می بردند، و به این ترتیب بود که شهر ساردیس به تصرف پارسی ها در آمد.

مطابق روایت های قدیمی، کرزوس فرمان داد تا تلی از هیزم فراهم سازند و خود وی، زن ها و دخترهایش، و شریف ترین جوان های زنده مانده از میان شهروندان بر آن قرار گرفتند، او به خصیها(خواجگان حرمسرا)ی خود فرمان داد تا هیزم را آتش بزنند و او و دیگران را با هم بسوزانند. در آخرین لحظه های زندگی به یاد سخن سولون افتاد و بر نادانی و کوردلی خویش افسوس خورد و خداها را ملامت کرد که آن همه قربانیهای او را گرفته و بدبختی و فنا را، در پاداش، نصیب او کرده بودند. اگر گفته هرودوت را باور کنیم، کوروش را بر وی رحمت آمد و فرمود تا آتش را خاموش کنند، و کرزوس را با خود به ایران برد و او را از رایزنهای نزدیک و مورد اعتماد خویش ساخت.

www.takbook.com

--

-ماجرای پانته آ، آبراداتاس، کوروش بزرگ و آراسپ

در اولین نبرد بزرگ و پس از پیروزی، مادها بنا بر رسم هایی که در بسیاری نقاط جریان داشت، زنی از سرزمین شوش به نام پانته آ را که از زیبایی مثل و مانندی نداشت و پیش از آن به عقد آبراداتاس در آمده بود، ولی زمانی که آبراداتاس برای انجام معموریتی که به او داده شده بود اردو را ترک کرده و نتوانست پیش همسر خود بماند، مادها پس از پیروزی این زن که دیگر سرپرستی نداشت را به عنوان غنیمت به دست آوردند و مادی ها او را به همراه نوازنده هایی با خیمه ای برگزیده برای کوروش گذاشتند، که کوروش بزرگ در پاسخ به درخواست یکی از نیروها که علاقه مند به موسیقی بود یک نوازنده را به درخواست او به نزدش فرستاد.

با اینکه آن زن زیبا به عنوان یک غنیمت یا پاداش پیروزی به دست کوروش رسیده بود، اما اخلاق و جوانمردی کوروش بزرگ، برخلاف بسیاری از انسان ها که در چنین زمانی بی اراده گی بر آنها چیره و بی اخلاقی بر آنها حکم فرما می شود، آن زن را قبول نکرد، و تصمیم گرفت که از آن زن در زمان نبودن همسرش، تا زمان بازگشت او نگهداری کند، پس او را به یکی از دوست های قدیمی و قابل اعتماد خود که آراسپ نام داشت به امانت سپرد.

نقاشی از پیکرهای بی جان پانته آ و همسرش آبراداتاس

www.takbook.com

آراسپ پذیرفت که از او نگهداری کند، اما به کوروش بزرگ گفت لازم است که آن زن را ببینی تا به اصالت، زیبایی و بی مانند بودن او پی ببری و برای کوروش از گردن و بازوی بلورین آن زن گفت وقتی که در هنگام شیون و بر سر کوفتن پدیدار گشت.

کوروش بزرگ پاسخ داد اکنون که زیبایی و شایستگی این زن در این سطح می باشد، دیدار او برای من مشکل تر شد. زیرا می ترسم با وقت کم و کارهای بسیاری که بر عهده دارم اگر ملاقاتی دست دهد، هوای تکرار دیدارش مرا از دیگر کارهایم باز دارد و کارهایم برجا بماند.

پس بحثی میان آراسپ و کوروش ایجاد شد به این گونه که، آراسپ قدرت زیبایی زنها را مانعی برای بی تفاوتی مرد نسبت به دیگر کارهایش ندانسته و اینگونه تمایل را برای مرد اختیاری می دانست و گفت اگر فردی نخواهد خود را به زنی ببازد، عاشق نخواهد شد و مثالهایی زد.

اما کوروش بزرگ پاسخ داد که اگر عشق ارادی می باشد، چگونه وقتی می خواهند ترک آن کنند چنین قدرتی ندارند؟ چه بسیارند آنها که اسیر و دلداده شدند، حال آنکه قبل از این که به دام عشق اسیر و سرگردان شوند، ذات آنها از اسارت نفرت دارد و در ادامه مثال هایی زد و گفت عاشق های دل داده در دست محبوب خود اسیر و ناتوان باقی می مانند و شیفته کرشمه ها، میل و هوس های محبوب خود می شوند و ... .

ولی آراسپ این را قبول نداشت و پاسخ هایی داد که در قسمتی از آن بیان کرد که این انسان های ضعیف هستند که چون مغلوب نفس شهوانی خود می شوند و در پنجه شهوت اسیر و دچار شکست می گردند، آنگاه عشق و زیبایی را متهم می سازند و ... و اکنون میبینی من که این زن را به چشم خود دیدم و در نظر بسیار زیبا و برازنده آمد، ولی تو خود میبینی که اکنون سوار بر اسب خویش در اینجا حاضر هستم بدون اینکه در کارهای خود سستی یا انحرافی داشته باشم.

و کوروش در پاسخ گفت، ممکن است که تو قبل از آن مهلتی که عشق بر وجودت تسلط یابد خود را رهانیده باشی به همان گونه که اثر آتش آنی نبوده، به همین خاطر من حاضر نیستم با دست خود آن را لمس کنم تا مانند چوب مشتعل شوم، و ... .

و در انتهای بحث آراسپ اشاره کرد که ای کوروش، خاطرت آسوده باشد، اگر من مدت ها در زیبایی خیره شوم باز دست به کاری نخواهم زد که از تسلط و قدرت من خارج باشد. و کوروش هم از او خواست که از آن زن نگه داری کند، و سپس دو سوار از یکدیگر جدا شدند.

www.takbook.com

بعد از گذشت مدت زمانی از آن بحث، آراسپ عاشق پانته آ شد و نتوانست خودداری کند.

تا اینکه پانته آ با پیشنهاد معاشرت آراسپ روبرو شد، ولی پانته آ که دوستدار همسر خود بود با این پیشنهاد مخالفت کرد و برخلاف میلش که نمی خواست بین دو دوست(کوروش و آراسپ) دلخوری ایجاد شود، پرده از این راز بر نداشت، ولی آراسپ که خشمش از مقاومت آن زن شعله ور شده بود او را تهدید کرد که اگر تن به این درخواست ندهد، به اجبار کام دل از او خواهد ستاند. زن که وضع را چنین دید، مجبور شد آن را به اطلاع کوروش برساند.

کوروش نیز به سرزنش آراسپ پرداخت، او که خود را در مقابل عشق رویین تن می دانست اکنون چه شد که مغلوب و بیچاره شده بود و برای او پیام فرستاد که مبادا به اجبار به زن پاکدامنی چون او تجاوز کنی.

و در ملاقات با آراسپ، کوروش بزرگ وقتی دید آراسپ دیگر نزد دیگران ضعیف و سست شمرده شده و مورد خنده قرار می گیرد تصمیم گرفت تا آراسپ را به بهانه خیانتی که به کوروش کرده و اکنون قصد فرار از دست او را دارد به سمت نیروهای حریف بفرستد تا بتواند در بین آنها نفوذ کرده.

آراسپ نیز این را پذیرفت.

پانته آ نیز که از جدا شدن یکی از دوستهای کوروش ناراحت بود، با در جریان قرار دادن کوروش به دنبال همسر خود فرستاد و می دانست آبراداتاس که اکنون یکی از متحدهای پادشاه در ارتش مقابل است با دانستن بزرگواری که کوروش به آنها کرده و همچنین از بی اخلاقی پادشاه که سعی در دور کردن آن دو از هم داشته، به کوروش خواهد پیوست.

و به همین شکل نیز شد و آبراداتاس بعد از اطمینان یافتن از این موضوع با حدود دو هزار سوار به سمت کوروش آمد.

آبراداتاس وقتی در جریان اخلاق، مهربانی و خودداری کوروش نسبت به همسرش قرار گرفت به کوروش پیوست.

سپس در آماده سازی نیروها و به تهیه ارابه های جنگی پرداخت و با درخواستی که از کوروش داشت توانست فرماندهی مرکزی ارابه ها را که در میدان نبرد در مقابل قلب دشمن قرار می گرفتند به عهده بگیرد.

www.takbook.com

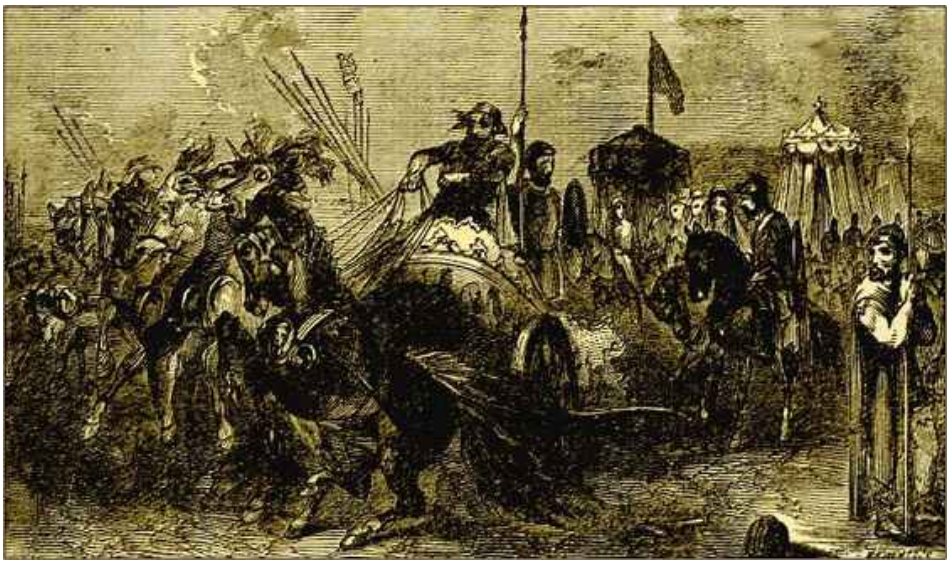

نقاشی از آبراداتاس

پیش از شروع نبرد و در زمان وداع، پانته آ لباس رزمی را که با فروش جواهرهای خود برای آبراداتاس آماده کرده بود به او داد و از میزان دلبستگی خود به او گفت و ادامه داد که به باور من باید برای کوروش با ارزش باشیم، وقتی که من اسیر و از آن او شدم، نه فقط او نخواست مرا برده خود بداند، یا من را با شرایط شرم آوری آزاد کند، بلکه من را برای تو نگهداری کرد، مثل اینکه زن برادر او باشم. وقتی هم که آراسپ فرار کرد، من به کوروش پیامی دادم که اگر اجازه بدهد تو را بخواهم تا بیایی، برای او متحدی باوفاتر و بهتر از آراسپ باشی.

و پس از بدرودی اندوهگین، آبراداتاس سوار بر ارابه جنگی خود لحظه به لحظه از پانته آ دورتر شد.

و در نبرد بزرگ که فرماندهی ارابه رانها را آبراداتاس بر عهده داشت با فریاد «یاران من، پشت سر من هجوم آورید» نبرد را شروع کرد و پس از باز کردن مسیری در میان دشمن در ادامه نبرد با درگیری سنگینی که با ارتش مصر داشت، ارابه اش واژگون و در نهایت جان خود را از دست داد.

وقتی کوروش در جریان مرگ آبراداتاس قرار گرفت سریع خود را به او رساند.

www.takbook.com

نقاشی از مرگ آبراداتاس

پانته آ نیز پس از یافتن همسرش در میدان نبرد، با ارابه ای او را به کنار رودی پاکتول نام برده و در حالی که خدمتکارها در یکی از تپه های نزدیک آن در حال کندن قبر بودند، او سر آبراداتاس را روی زانو گرفته و بهترین لباس او را به تنش پوشانده بود.

کوروش پس از دیدن این صحنه با اشک های حلقه زده بر چشم هایش با درد و اندوه فراوان گفت، افسوس ای دوست خوب و باوفا، ما را گذاشتی و در گذشتی.

سپس گفتگویی میان پانته آ و کوروش انجام می شود، کوروش از ساخت آرامگاهی برای آبراداتاس گفته و به پانته آ می گوید که از این پس تنها نخواهد بود و فردی را به خواسته خود پانته آ برای او قرار می دهد که به هر کجا که خواست برود راهنمای او باشد.

کوروش که بسیار ناراحت بود از پانته آ دور شد تا او را در این آخرین زمانها با همسرش تنها بگذارد. پانته آ نیز به جز دایه اش بقیه را به بهانه سوگواری برای همسرش دور کرد.

سپس به دایه اش از خواسته خود برای مرگ گفت و دایه هر چه سعی کرد او را از خودکشی باز دارد، نتوانست.

www.takbook.com

پانته آ خنجری را که از قبل به همراه داشت، کشیده و ضربه ای به خود زد.

وقتی خبر به کوروش رسید به سرعت بازگشت اما دیگر دیر شده بود و خدمتکارها هم خنجر کشیده و خودکشی کرده بودند.

کوروش با دیدن این رویدادها بسیار دردناک شد،

نقاشی از پانته آ، آبراداتاس و کوروش

و زیر نظر کوروش مراسم دفن باشکوهی برای پانته آ و آبراداتاس گرفته شد و آرامگاهی بزرگ برای آنها و خدمتکارهایی که خودکشی کرده بودند ساختند.

گزنفون در ادامه می گوید این بنا که به یادگار آن دو همسر وفادار و خدمتکارهای آنها به دست کوروش ساخته شد هنوز برپا است و بر ستونی نام آن زن و شوهر نگاشته شده.

www.takbook.com

--

-پس از فتح سارد

--

-هرودوت پس از فتح لیدی می گوید که مرزهای هخامنشی تا مستعمره های یونان رسیده.

و سپس به بیان قوم های یونانی، نحوه پراکندگی و زبان های تاریخی آنها در منطقه می پردازد، و اشاره دارد به این مورد که بین آنها اتحادی نبوده و هر یک اتحادهایی کوچکتر تشکیل داده و با هم رقابت می کردند.

تعدادی از یونانی ها و یونانی نشین ها نماینده هایی پیش کوروش فرستاده و درخواست داشتند که کوروش با آنها نیز همانند کرسوس(کرزوس) برخورد کند، یعنی دخالتی در کارهای داخلی آنها نداشته باشد و امتیازهایی که پادشاه لیدی داده، به آنها نیز بدهد.

هرودوت می گوید کوروش بزرگ پس از آنکه با دقت به حرف های آنها گوش کرد، در پاسخ به آنها داستانی گفت، که وقتی نی زنی در کنار دریا قدم میزد، چشمش به ماهی ها افتاد و شروع به نی زنی کرد به خیال اینکه ماهی ها به هوای صدای نی پیش او به سمت خشکی بیایند ولی وقتیکه فهمید امید او بی نتیجه بوده توری گرفته و مقدار زیادی ماهی به چنگ آورد و به ساحل کشید، ماهی ها شروع به جستن و رقصیدن کردند ولی نی زن گفت، اکنون دیگر رقص شما فایده ای ندارد زیرا وقتیکه من برای شما نی میزدم نخواسته بودید برقصید.

مفهوم این گفته این بوده که آنها باید قبل از فتح سارد، وقتی که کوروش به وسیله نماینده هایی که فرستاده بود و از آنها درخواست اتحاد کرده بود، می پذیرفتند و بر علیه کرزوس قیام می کردند، نه اکنون که وقتی کار به پایان رسیده اظهار فرمانبرداری کنند.

کوروش بزرگ فقط با قسمتی از آنها(میلت ها) که عملکردی متفاوت از دیگران داشتند، قرار داد کرزوس را تجدید کرد.

www.takbook.com

سپس نماینده هایی که پاسخ مورد نظر خود را دریافت نکرده بودند به سرزمین های خود بازگشتند و سپس در نقطه ای جمع شده تا در مقابل کوروش متحد شوند.

در نهایت تصمیم بر آن شد تا نماینده ای به اسپارت فرستاده برای کمک گرفتن.

اسپارت ها نیز نماینده ای به لیدی، پیش کوروش فرستادند،

و آن نماینده گفت، پرهیز کنید از آسیب رساندن به مستعمره نشین های یونانی، چرا که ممکن نبود اسپارت ها به چنین کاری رضایت دهند.

گفته های نماینده اسپارتی برای پارسی ها عجیب بود، پس کوروش از همراه های یونانی خود در مورد آنها و تعداد افراد آنها پرسید، و پس از شنیدن پاسخ رو به نماینده یونانی کرده و گفت، من از مردی که در شهرهای خود مانده، در میدان جمع می شوند تا با پیمان قسم یا سوگند یکدیگر را فریب دهند یا دروغ بگویند، هیچ گونه نگرانی ندارم. اگر زنده ماندم اسپارتی ها آنقدر ها گرفتاری شخصی که در مورد آن صحبت کنند خواهند داشت بدون آنکه فرصت داشته باشند در مورد دیگر یونانی ها وقتی صرف کنند.

مفهوم پیام کوروش بزرگ از دید هرودوت می تواند اشاره به محل هایی باشد که یونانی ها در شهرهای خود در آنجا جمع شده و به خریدو فروش می پردازند و پیام دیگری که جدا از برداشت هرودوت از این پاسخ می توان داشت، می تواند اشاره به نوع حکومت آنها بوده باشد که در ظاهر ساختارش را از همین فریبکاری و دروغ های محل دادوستد مورد نظر هرودوت گرفته باشد به این شکل که در محلی جمع شده و افراد با سخن رانی های خود عقیده های خود را به مردم تزریق می کردند، که می توان از آن به یک نوع دموکراسی ابتدایی(دولت مردمی) یا همان فریب عوام با تبلیغات یاد کرد، که امروزه از فردی به نام کلعیستنس یاد می شود، به عنوان یکی از اشراف آتن باستان که در سال حدود ۵۰۸ پیش از میلاد با اصلاح قوانین آتن زمینه را برای دموکراسی امروزی فراهم کرد، که کوروش بزرگ این نوع دادوستد و حکومت که زمینه های آن پیش از اصلاح قوانین سال ۵۰۷ یا ۵۰۸ کلعیستنس شکل گرفته بود و همچنین دخالت های اسپارتی ها را در دیگر سرزمین ها نپسندید.

www.takbook.com

--

-تاریخ نگاری گزنفون در مورد پس از فتح سارد

زمانی که ارتش کوروش بزرگ در سارد در حال ساخت ماشین هایی بودند، برای فتح قلعه هایی که هنوز تسلیم نشده بودند، نماینده هایی از طرف مردمی که گزنفون آنها را کاری ها بیان کرده، نزد کوروش بزرگ آمدند به علت اختلافی که آنها را به دو دسته تقسیم کرده بود و هر یک از کوروش کمک خواستند.

کوروش بزرگ، فردی آدوزیوس(آدوسیوس) نام را که در هنر جنگ و گفتگو سطح بالایی داشت را با ارتشی برای کمک به آنها فرستاد.

آدوسیوس با آگاهی یافتن از اختلاف دو طرف، در ابتدا با دادن وعده پشتیبانی به هر یک از دو طرف، اعتماد آنها را به دست آورد، و آدوسیوس با بیان اینکه اندیشه بدی ندارد و برای کمک آمده، توانست اجازه ورود ارتش را به قلعه های هر دو طرف بگیرد.

سپس هر دو طرف نمایندهایی نزد او فرستادند و وقتی نماینده های هر یک از طرف های درگیر نماینده دیگر را دید، گمان کردند که آدوسیوس آنها را فریب داده، که آدوسیوس به آنها گفت، من به شما گفتم که به شهرهای شما وارد شوم بدونه آنکه اندیشه بدی داشته باشم و برای کمک آمده ام. اگر می خواستم به یکی از شما کمک کنم در نهایت به ضرر شما بوده و شهر خراب میشد. اما با ایجاد آرامش بین شما، می توانید با خیال راحت به کشاورزی و کارهای خود پرداخته. آیا این برای شما بهتر نیست که با یکدیگر دوست بوده، زمین های کشاورزی خود را آماده و هر یک اسیرهای طرف مقابل را پس دهد. هر گاه اگر فردی بخواهد برخلاف این روش رفتار کند، کوروش و ما دشمن های او خواهیم بود.

و به این گونه بود که پس از آن زمان، آرامش کامل پیدا شد.

و آدوسیوس که در پاسخ پیام کوروش در مورد فرستادن نیروهای کمکی گفت، اکنون ارتش خود را هم نیاز ندارم. سپس ارتش را از شهرها بیرون برده و فقط تعدادی در پادگانی برای نگهبانی در آن ماندند.

www.takbook.com

سپس اهالی کاری وقتی از رفتن او با خبر شدند از او خواستند که بماند و با رفتن به نزد کوروش بزرگ، درخواست کردند که او را فرمانروای کاریها کند.

آدوسیوس پس از بازگشت، به فرمان کوروش بزرگ با نیروهای خود به کمک هیستاسپ(به احتمال زیاد همان ویشتاسپ)، برای فتح فریژی(فریگیه) رفته که در نهایت پادشاه فریگیه تسلیم شد.

و ارتش بعد از به جا گذاشتن نیروهایی از آنجا خارج شدند.

سپس گزنفون به بیان همراه شدن کرزوس با کوروش بزرگ پرداخته و از فهرستی می گوید که کرزوس از وسیله های گرانبها که همراه داشتند برداشته و به کوروش داد و گفت با این فهرست میزان امانت داری نیروهای خود را خواهی دانست.

www.takbook.com

--

-رویدادهای پس از خروج کوروش از لیدی

--

-تاریخ نگاری هرودوت در مورد رویدادهای پس از خروج کوروش از لیدی

پس کوروش برای رسیدگی به شرق، اداره آن شهر را به یک فرد پارسی به نام تابالوس سپرد و فردی که اهل لیدی بوده به نام پاکتیاس را برای جمع آوری خزینه ها قرار داد و شهر را به خود مردم واگذار کرد تا مانع از تحقیر مردم سارد پس از شکست شده باشد و سپس به همراه کرزوس به سمت شرق حرکت کرد.

اما پاکتیاس به این بخشندگی کوروش پشت کرده و پس از خروج کوروش ادعای استقلال کرده و با توجه به اینکه گنجینه های کرزوس را در اختیار داشت، توانست ارتشی فراهم کند و سپس به سمت فرمانده پارسی که کوروش در سارد گذاشته بود، رفته و قلعه او را محاصره کرد.

با رسیدن این خبر به کوروش بزرگ با بخشندگی که نسبت به مردم لیدی داشته، رو به کرزوس گفت، گویا لیدی ها دست از فتنه انگیزی چه برای خود و چه برای دیگران بر نخواهند داشت و در حالی که من وقتی تو را که برای آنها از پدر بهتر بودی از پادشاهی کنار گذاشتم و با خود همراه کردم، ولی شهر را به اهالی سپردم. آیا بردگی برای لیدی هایی که اینگونه برای خود و من مشکل ساز می شوند بهتر نیست؟

کرزوس پاسخ داد که اهالی لیدی نه در گذشته اشتباهی داشته و نه اکنون، چرا که در گذشته اشتباه از من بوده و اکنون دارم مجازات میکشم و هم اکنون نیز اشتباه از پاکتیاس است و او را هم که خودت، اداره سارد را به او سپردی مجازات کن و اهالی لیدی را ببخش.

و هرودوت بعد از شرح گفتگوی میان کوروش و کرزوس از مازارس مادی می گوید، که کوروش بزرگ او را با فرمان هایی برای فرونشاندن شورش به سارد فرستاد.

www.takbook.com

--

-تاریخ نگاری گزنفون در مورد رویدادهای پس از خروج کوروش از لیدی

گزنفون به بیان همراه شدن کرزوس با کوروش بزرگ پرداخته و از فهرستی می گوید که کرزوس از وسیله های گرانبها که همراه داشتند برداشته و به کوروش داد و گفت با این فهرست میزان امانت داری نیروهای خود را خواهی دانست.

کوروش بزرگ پاسخ داد که کار خوبی کردی ولی قسمتی از این مالها برای همان افرادی است که به دست خود آنها سپرده شده، اگر چیزی بدزدند، از مال خود دزدیده اند.

اما با این وجود فهرست را به تعدادی از دوست ها و فرمانده ها داده تا بتوانند میزان امانت داری نیروها را دریابند.

کوروش بزرگ تعدادی از لیدیها را با خود همراه کرده و به آنها اسلحه داد اما آنهایی که خوب نبودند، برای تنبیه اسلحه آنها را گرفته و به خدمت در اردو مشغول شدند.

در کنار لیدی ها کوروش بزرگ از سرزمین هایی که فرمانبردار شده بودند نیز نیروهایی با خود همراه کرد و وقتی به بابل رسید ارتش بزرگی گرد آورده بود.

www.takbook.com

--

-روایت متفاوت کتزیاس و نقد تاریخ نگاری او

در خلاصه ای از پیشروی های شرقی و زمان آن با توجه به گفته های شاپور شهبازی می توان چنین برداشتی داشت، اختلاف گفته های کتزیاس با دیگر تاریخ نگاری های بیان شده در مورد زمان پیشروی کوروش به سمت شرق و نبرد با سکاها بوده که کتزیاس آن را بعد از فتح ماد توسط کوروش می داند در حالی که دیگر تاریخ نگاری های بیان شده این فتح ها را پس از پیروزی بر سارد می دانند.

کتزیاس اینگونه بیان می کند که کوروش با اهالی شرقی نیز وارد جنگ شد ولی نتوانست پیروزی بدست آورد، ولی هنگامی که آنها از نسبت کوروش با ایشتوویگو و امیتیس(از دیدگاه کتزیاس امیتیس دختر ایشتوویگو بوده که پس از شکست از کوروش به همسری او در آمد، که به نظر این هم قسمتی دیگر از داستان های ساختگی کتزیاس بوده، در واقع برداشتی که امروز از زنی به نام امیتیس می شود، او را دختر هووخشتره پادشاه ماد می دانند، که پادشاه برای نزدیکی دو سرزمین ماد و بابل با ازدواج او با بختنصر پسر نبوپلسر پادشاه بابل موافقت کرد و گفته می شود که بختنصر دستور ساخت باغ های معلق بابل را به خاطر امیتیس داده بود، البته احتمال کمی هم می دهند که امیتیس دختر ایشتوویگو یا همان آستیاگ بوده باشد، و با توجه به این رویداد، تاریخ نگاری کتزیاس که امیتیس را به کوروش نسبت می دهد را می باید جزو دیگر قسمت های داستان سازی های کتزیاس دانست که، تاریخ نگاری او با توجه به دانسته های امروزی بیشتر از هر تاریخ نگاری دیگری به دور از واقعیت بوده) آگاه شدند، داوطلبانه تسلیم شدند. و کتزیاس اینگونه ادامه می دهد که کوروش با سکاها هم وارد نبرد شد، و آن ها را در هم شکست و پادشاه آنها آمورگس را گرفتار کرد، ولی همسر آمورگس لشکر های پراکنده سکایی را گرد آورد و توانست پارسی ها را شکست دهد و تعداد زیادی را اسیر کند و کوروش پذیرفت که آمورگس را با اسیرها تعویض کند. سرانجام سکاها باجگزار پارسی ها شدند و آمورگس از دوست های کوروش شد و اینها مرزهای آن قسمت را در مقابل قبیله های بیابانگرد شمالی نگهبانی می کردند.

همان طور که اشاره شد شاپور شهبازی این قسمت از تاریخ نگاری کتزیاس را اشتباه می داند که تاریخ لشکر کشی کوروش به منطقه های شرقی و شمال شرقی را مستقیم پس از گشودن ماد بیان کرده. و در ادامه گزارش های کتزیاس را سراسر به افسانه شبیه می داند تا به تاریخ. و آمورگس را پادشاه ساختگی توسط کتزیاس بیان می کند.

www.takbook.com

--

-نتیجه پیروزی کوروش بر لیدی از دیدگاه شاپور شهبازی

خلاصه ای از دیدگاه شاپور شهبازی در مورد رویدادهای پس از پیروزی

دولت نیرومند لیدی و پادشاه جنگجوی آن نه تنها بهترین سربازهای سرزمین خود را زیر فرمان داشت، بلکه ثروت فراوانی از منبع های سرزمین، کشاورزی و بازرگانی بدست می آورد.

پس از سقوط لیدی سرزمین های بابل، مصر و یونانی ها به هراس افتادند، با توجه به هم پیمان بودن آنها با لیدی، اکنون در هراس از انتقام بودند.

کوروش نیازی ندید در کار بازرگانی دست ببرد و سکه های کرزوس به همانند قبل مورد استفاده قرار گرفت.

نتیجه دیگر از پیروزی کوروش، بلند نامی او و پیچیدن بزرگی رفتار نیک او با مردم بود، از آن پس بدخواهان او دریافتند که کوروش نه تنها مرد رزم است بلکه خردمند و مردم نواز نیز می باشد.

با این پیروزی دو قوم هندواروپایی به هم رسیدند و پس از پیروزی بر شهرهای یونانی آسیای کوچک زمینه برخورد اندیشه های ایران و یونان شد.

برخی از اهالی آسیای کوچک که تعدادی از آنها که پیش از گشودن سارد فرمانبردار کرزوس بودند، بدون جنگ به کوروش پیوستند.

پیش از جنگ لیدی، کوروش پیکی نزد یونانی هایی فرستاد که هم پیمان کرزوس بوده(به نظر پدر کرزوس و خود او پس از سالها زدو خورد نتوانسته بودند این قسمت ها را به فرمانبرداری خود در آورند، پس بنا شد که آن شهرها دوست و هم پیمان لیدی باشند و سالیانه باجی به پادشاه آنجا بپردازند) و در آن پیام کوروش از آنها خواست تا از کرزوس جدا شده و در مقابل کوروش قرار نگیرند، اما شهرهای یونانی این را نپذیرفتند.

ولی پس از سقوط لیدی، یونانی ها که از سرنوشت لیدی در هراس افتادند، فرستاده هایی نزد کوروش گسیل کردند و درخواست داشتند که با آنها به همان گونه رفتار شود که کرزوس می کرد.

www.takbook.com

کوروش آن را نپذیرفت و با توجه به گفته هرودوت برای فرستاده های یونانی داستانی گفت.

روزی نی زنی از کنار دریایی می گذشت، چشمش به چند ماهی افتاد، پس نی بر لب برد و نواختن گرفت با این پندار که ماهی ها به نوای نی از آب به خشکی شوند و نزد وی آیند. ولی چون از این کار بهره ای نبرد، توری بر گرفت و بزودی انبوهی از ماهی ها را به دام انداخت و به خاک ریخت. دراین زمان بود که ماهی ها به جست و خیز پرداختند، ولی نی زن به آنها گفت دست از رقاصی بردارید که سودی ندارد، زیرا آنگاه که برای شما نی نواختم، نزد من نیامدید و نرقصیدید.

کوروش این داستان را برای سرزنش کردن یونانی هایی بیان کرد که از آنها درخواست کرد از هواداری کرزوس دست بردارند، گوش نکردند، ولی اکنون پس از سقوط لیدی، دست دوستی دراز کردن آنها سودی نداشت.

با توجه به گفته هرودوت، کوروش تنها با شهر میلیتوس دوستانه رفتار کرد. چون هم از دلاوری آنها در جنگ با لیدی خبر داشت و هم آنها از ابتدا از پیوستن به دشمن های کوروش خودداری کرده بودند.

بقیه شهرها به ساختن دژ، برج و باروهای استوار پرداختند. و در ادامه از اسپارتها کمک خواستند. اما اسپارت ها نیز نمی خواستند و یا توان آن را نداشتند که به نبرد کوروش بروند. ولی پیکی به لیدی و نزد کوروش فرستادند تا به او در مورد نبرد با یونانی ها هشدار بدهند.

کوروش نیز پس از آگاهی از قدرت و روش زندگی آنها به او پاسخ داد، من از مردمی که در شهرهای خود مانده، در میدان جمع می شوند تا با پیمان قسم یا سوگند یکدیگر را فریب دهند یا دروغ بگویند، هیچ گونه نگرانی ندارم. اگر زنده ماندم اسپارتی ها آنقدرها گرفتاری شخصی که در مورد آن صحبت کنند خواهند داشت بدون آنکه فرصت داشته باشند در مورد دیگر یونانی ها وقتی صرف کنند.

پس از آن کوروش برای رسیدگی به دیگر قسمت ها، به سمت شرق روانه شد.

پیش از بیرون رفتن فرماندهی شهر را به تابالوسTabalus پارسی، و برای اینکه سیاست را از نیروی مالی جدا کند، گنجینه ها و دارایی های کرزوس را به پاکتیاسPactyas که از اهالی لیدی بود سپرد. این کار کوروش نشان از آزادمنشی و زیردست نوازی او بوده که برای نگه داشتن دل اهالی لیدی گنج ها را به یک فرد از اهالی همان سرزمین سپرد.

www.takbook.com

اما پاکتیاس ناسپاسی کرده و زمانی که هنوز کوروش در راه بوده با گنجی که در اختیار داشت ارتشی فراهم کرد و به سارد حمله کرد. تابالوس به قلعه ای پناه برد و به دفاع پرداخت و از کوروش کمک خواست. کوروش نیز سپاهی به فرماندهی مازارسMazarse به لیدی فرستاد. با ورود مازارس، پاکتیاس از سارد گریخت و در نهایت پس از چند جابه جایی در شهرها، مردم خیوس او را گرفته و به مازارس تحویل دادند. در مورد سرنوشت پاکتیاس پس از آن چیزی نوشته نشده است.

پس از مدتی هارپاکوس جانشین فرمانده قبل شد که به دلیل بیماری درگذشت.

و او توانست به پیروزی های بزرگی در آسیای کوچک دست یابد.

www.takbook.com

--

-بررسی رویدادهایی که در فاصله بین خروج کوروش بزرگ از لیدی و حرکت به سمت بابل روی داده است.

کوروش بزرگ پس از رسیدگی به سرزمین های فتح شده، مستعمره های یونانی نشین را به فرمانده های خود سپرد، خود به رسیدگی قسمت های شرقی و دیگر قسمت های سرزمین پرداخت.

اما به علت بی اهمیتی منطقه های شرقی قلمروی هخامنشی برای تاریخ نگارهای یونانی و رومی، تاریخ نگاری خوب و کاملی در این مورد در دسترس نیست.

و به همین علت در مورد عملکردهای کوروش بزرگ در بین سالهای حدود ۵۴۷ تا ۵۳۹ و سرزمین هایی که زیر فرمان در آورده، دانسته های کافی در دسترس نبوده.

سپس کوروش بزرگ پس از رسیدگی به این سرزمین ها و زیر فرمان در آوردن آنها به سمت بابل حرکت کرد.

در مورد سرزمین های فتح شده در شرق در بین پژوهشگرها اختلافی می باشد به این علت که تعدادی فتح این سرزمین ها را بعد از فتح بابل می دانند و تعدادی هم زمان آن را قبل از فتح بابل می دانند.

در مورد قسمت هایی از شرق که در آن زمان فتح شده اند اطلاعات کاملی در دست نیست، اما با توجه به سنگ نوشته های بیستون، تخت جمشید و نقش رستم که از داریوش به جا مانده نام ساتراپ های تحت فرمان امپراتوری هخامنشی بیان شده که در بند ششم سنگ نوشته بیستون به ۲۲ سرزمین اشاره شده که با توجه به اینکه این سنگ نوشته مربوط به سال سوم پادشاهی داریوش بوده و این سال ها را داریوش به فرونشاندن شورش ها گذرانده بود و همچنین با توجه به کوتاه بودن دوران پادشاهی کمبوجیه که توانسته بود مصر را فتح کند، پس فتح این سرزمین ها را می توان مربوط به دوره پادشاهی کوروش بزرگ دانست. که می توان از آن سرزمین ها به پارت، زرنگ، هرات، خوارزم، باختر، سغد، گندار، ثه تگوش و ارخواتیش اشاره کرد.

www.takbook.com

تعدادی از پژوهشگرها بر این باور هستند علت اینکه کوروش رسیدگی به سرزمین های غربی و فتح مستعمره ها را به فرمانده های خود سپرده و به شرق بازگشته برای رسیدگی به شرق و اطمینان از پشت سر خود بوده و چون ارتش متحدی که کرزوس ترتیب داده بود به قلمروی مادها یورش آورده بودند، کوروش بزرگ مجبور شد به نبرد او رفته و برای جلوگیری از تکرار این اتفاق به تعقیب کرزوس بپردازد.

اما آنچه در نقد این پژوهشگرها می توان اشاره کرد این بوده که اگر کوروش بزرگ از منطقه های شرقی و پشت سر خود اطمینان نداشته، می باید بعد از پیروزی بر ارتش متحد کرزوس در جنگ اول، به سرزمین خود بازگشته و تا زمانی که از سرزمین های شرقی یا پشت سر خود اطمینان نمی یافت، نمی توانسته به تعقیب کرزوس بپردازد.

و مورد دوم در نقد نظر این پژوهشگرها می تواند این نکته باشد که، چگونه کوروش مستقیم به سارد(پایتخت سرزمین کرزوس) رفته در حالی که متحد کرزوس، بابلی ها می توانستند ارتش کوروش را غافلگیر، متحد های او را تهدید و یا او را محاصره کنند.

پس نمی توان این را پذیرفت که کوروش بزرگ که فردی باهوش بوده، اینگونه عمل کرده باشد، به ویژه آنکه با توجه به تاریخ نگاری هرودوت او تازه به پادشاهی رسیده بوده ، آن هم بر مردمی که تا پیش از آن خود را سرور یا برتر از قبیله پارس ها می دانستند.

و پذیرفتن اینکه کوروش این همه خطر که او و پادشاهی او را تهدید می کرده را نادیده بگیرد و به تعقیب کرزوس در غرب بپردازد، کمی سخت می باشد.

کوروش بزرگ زمانی می توانست به تعقیب کرزوس بپردازد که خیال او از سرزمین ماد پریشان نبوده باشد. و این زمانی اتفاق می افتاده که خیال کوروش از پشت سرش راحت بوده باشد. و در این مورد تاریخ نگاری گزنفون واقعی تر به نظر می آید. چون گزنفون می گوید زمانی که کوروش به نبرد کرزوس رفته، کیاکسار مادی(به گفته گزنفون فرزند آستیاگ) در سرزمین ماد قدرت را در دست داشته و یا می توان به نوشته های ژوستین اشاره داشت که در آن می گوید کوروش یکی از خویشاوندان خود را فرمانده پارس کرد و سپس شورش ها را فرونشانده و برای نبرد با کرزوس رفت.

و در مورد بابل هم با توجه به روایت هرودوت، کوروش نمی توانسته خود را به خطر انداخته و مستقیم به نبرد کرزوس برود در حالی که پادشاه بابل از متحد های کرزوس بوده.

www.takbook.com

در این مورد هم تاریخ نگاری گزنفون واقعی تر به نظر می آید وقتی به این مورد اشاره می کند که کوروش بزرگ پس از پیروزی در جنگ اول بر کرزوس ، قبل از رفتن به سمت سرزمین کرزوس، دید که اگر از سرزمین بابل دور شود، متحدهای او مورد تهدید پادشاه قرار گرفته و اگر هم برای حفاظت از آنها بخواهد بماند، کارهایش عقب می افتد.پس کوروش بزرگ نماینده ای پیش پادشاه فرستاد و خواست تا عهدی بین دو طرف بسته شود تا هیچ یک از دو طرف به منافع طرف دیگر آزار نرساند. و کوروش بزرگ از فایده این عهد برای پادشاه گفته، چون تعداد کشاورزهای پادشاه بیشتر از کشاورزهای متحد های کوروش بوده و چون کوروش در آن زمان نسبت به ارتش مقابل برتری داشت پس ضرر بیشتر به پادشاه می رسید. و بابلی ها که این پیشنهاد را به فایده خود دیدند، آن را پذیرفتند.

منبع های یونانی از شهری به نام کوروپلیس (سایروپلیس) یا همان سایرس چتا(شهر کوروش) در ساحل رودخانه سیردریا(در آسیای میانه) یاد می کنند که کوروش بزرگ در شرق تا آنجا پیش رفت و آن شهر را بنا کرد، که به نظر تا زمان اسکندر مقدونی پابرجا ماند که از چنین شهری نام برده شده است و ممکن است فقط یک تشابه اسمی بوده باشد.

www.takbook.com

--

-تاریخ بابل باستان و فتح بابل توسط کوروش بزرگ

بابل شهری بر روی رود فرات، دو قسمت شهر در دو طرف رود ساخته شد.

در ابتدا این آموری ها بودند که موجب پیشرفت و بزرگ شدن این شهر شدند. و پادشاهی با نام حمورابی یک امپراتوری ایجاد کرد با قانون هایی که به نام قانون حمورابی مشهور است.

قسمت پایین سنگ، قانون های حمورابی و در بالای آن کنده کاری از تصویر حمورابی که در حال دریافت نشان سلطنتی از خدا می باشد.

www.takbook.com

با مرگ حمورابی امپراتوری او از هم پاشیده شد و توسط هیتی ها از آسیای شرقی و کاسی ها مورد حمله قرار گرفت و فتح شد.

پس از آن توسط عیلامی ها و آشوری ها مورد حمله قرار گرفت.

سپس بابل در اتحادی با ماد توانست، آشور را از پا در آورد.

و پس از اینکه بابل به سرزمین های متحد با کرزوس بر علیه ماد پیوست. با شکست کرزوس بابل خود را در خطر حمله دیگری توسط هخامنشی ها قرار داد.

در طول این دوره ها بابل چندین بار به علت غارت مهاجم ها و شورش های داخلی تا مرز نابودی رفته، اما دوباره بازسازی شد

بابل در جنگ

و در نهایت با توجه به موقعیت استراتژیکی و مدیریت خوب توانست به پیشرفته ترین، قدرتمندترین و ثروتمندترین سرزمین ها(دولت شهر) در زمان خود تبدیل شود. به طوری که در زمان خود حالت مرکزی یافته بود که از همه دنیای آن روز برای هدف های مختلف به سمت بابل می رفتند، به طوری که می

www.takbook.com

توان بابل را در زمان خود مرکز علم، دانش، فن، صنعت و تجارت بیان کرد در حالی که از نظر زراعت هم در سطح بالایی قرار داشت.

اکنون بابل با دیوارهای بلند و محکم، تسخیر ناپذیر به نظر می آمد.

هرودوت در مورد این شهر می گوید، پس از سقوط نینوا پایتخت به بابل منتقل شد، شهر در دشت پهناوری قرار داشته و به شکل مربع بوده و دیواری با ۳۰۰ پا ارتفاع و ۷۵ پا قطر این شهر را از همه طرف پوشش داده و خندق پر آبی با عرض و عمق زیاد که خاک آن را برای ساختن دیوار به کار برده اند این دیوار را از بیرون پوشش می داد. رودی شهر را به دو نیم کرده و دیوارهای شهر از دو سمت به لبه رودخانه می رسند و از آنجا از هر گوشه شهر دیواری از آجر ساخته اند. خانه ها سه یا چهار طبقه ارتفاع دارند و تمام کوچه ها مستقیم هستند، چه کوچه هایی که موازی با رودخانه هستند و چه کوچه های عمود بر نهر که به کنار رودخانه منتهی می شوند. و در انتهای این کوچه های عمود دروازه های کوچکی در دیوار دور نهر است که مانند دروازه های بزرگ دیوار خارجی برنزی است. در ادامه هرودوت از دیوار باریکتری می گوید که بعد از دیواراصلی قرار داشته اما از نظر مقاومت کمتر از دیوار اصلی نیست. مرکز هر یک از بخش های شهر قلعه ای دارد که در یکی از آنها قصر پادشاهی با دیوارهای بلند و در سوی دیگر، معبد می باشد و در ادامه هرودوت به شرح این قسمت ها می پردازد.

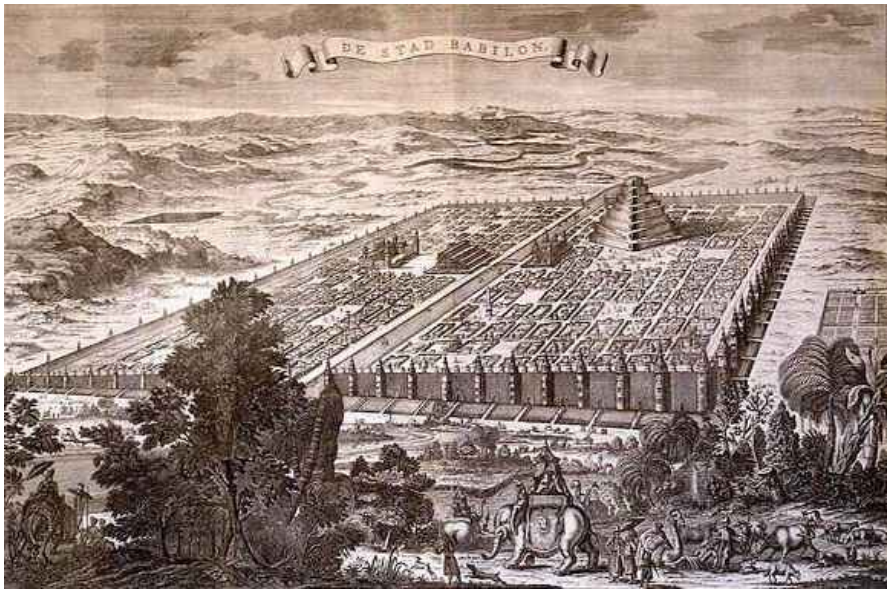

نقاشی از شهر بابل

www.takbook.com

پس از بخت نصر دوم (نبوکد نصر دوم) که یکی از پادشاه های بزرگ بابل بود، افرادی که به پادشاهی رسیدند نتوانستند در قدرت باقی بمانند و جابه جا می شدند تا اینکه نبونعید به قدرت رسید، اما او نیز نتوانست از بابل محافظت کند و با تصمیم های اشتباهی که در اتحاد با کرزوس بر علیه ماد گرفت و همچنین تصمیم های اشتباهی که برای اداره بابل و کوچک شمردن باورهای مردم با تغییر خدای مورد نظر آنها گرفت موجب دشمنی های زیادی بر علیه خود شد که در نهایت دلیلی شد بر فتح شدن زودهنگام بابل.

حسن پیرنیا(تاریخ نگار) در مورد فتح بابل اینگونه بیان می کند که اگر بین منبع ها اختلاف هایی دیده می شود، ولی در یک چیز اختلاف نیست و آن اینکه شهری با آن همه وسیله و لایه های دفاعی و محکم و مناسب بودن شرایط زمین های آن قسمت، خیلی زود سقوط کرده.

مردم تازه نفس آریایی دیر یا زود از این رشته های دفاعی عبور می کردند، ولی نه به این زودی، چون انبارهای خوراک بابل هنوز پر بودند و با توجه به زمین های پهناور درون شهر که کشاورزی انجام میشد، بابل می توانست مدت های زیادی دوام بیاورد. و با توجه به این موردها می توان علت به زیر آمدن زود هنگام بابل را در اختلاف های داخلی بابل و شرایط روحی اهالی بابل دید.

و در ادامه پیرنیا در مورد پیروزی کوروش بر بابل اینگونه ادامه میدهد که، موافق با مدرک هایی که از منطقه های باستان شناسی شده بابل به دست آمده می توان شرح بابل را اینگونه بیان کرد که، کوروش دید که اگر از قسمت های مرزی ماد و بابل که در قسمت بیرون سد بخت نصر یا سد مادی قرار دارد، بخواهد وارد خاک بابل گردد، ممکن است زمان زیادی در زیر آن سد از دست برود و کوششهای زیادی نیاز است تا بتوان از آن سد رد شده و وارد منطقه ای شود که بین دیوار مورد نظر و بابل قرار گرفته است.

پس تصمیم گرفت با رد شدن از رود دجله به آن منطقه وارد شود، که با پایین آوردن سطح آب موفق به این کار شد. پس از آن کوروش به طرف شمال حرکت کرد و با لشکر بابل که در نزدیکی شهر اپیس بود وارد نبرد شده و به پیروزی رسید.

که این پیروزی می توانست به علت ضعف سردار بابلی یا خیانت او بوده باشد.

www.takbook.com

و از طرف دیگر سردار کوروش گبریاس به جنوب حمله کرد و توانست نبونید را که با لشکر خود در سیپ پار بود را از آنجا براند و بدون مانع وارد بابل شد. پس از آن ارتش کوروش وارد شهر شد و پادشاه بابل تسلیم شد.

کوروش پس از پیروزی به گونه ای رفتار کرد که باید سرمشق شود.

معبدها که محل نیایش اهالی بابل بود در امان ماند و کسی به غارت دست نزد، برخلاف بسیاری از پیروزهای جنگ در تاریخ که مال و ناموس شکست خورده ها را غنیمت جنگی خود دانسته و برای توجیه هر گونه تجاوز گری خود قانونی ساختند. نه تنها تجاوزی صورت نگرفت که به باورهای مردم شکست خورده نیز تجاوز نشد و آنها آزادی در باور را بدست آوردند، آزادی که پادشاه بابل آن را محدود کرده بوده و در تاریخی که پر است از پیروزهای جنگی، که عقیده های سنتی خود را پس از پیروزی با زور بر شکست خورده ها تحمیل می کردند و یا خداها یا باورهای مردم سرزمین های مختلف را نابود می کردند و یا هر قبیله یا سرزمینی که بر قبیله یا سرزمین دیگری پیروز می شد، به نیایشگاه های شکست خورده توهین کرده و نماد باور یا خدای آن را نابود کرده و یا با خود به اسارت می بردند تا برتری خود را نشان دهند.

اما کوروش بزرگ دستور به بازگرداندن نمادهای سرزمین های مختلف که به عنوان نمادی از خداها ستوده می شدند، و همچنین دستور به بازسازی معبدها در سرزمین های مختلف داد.

www.takbook.com

--

-تاریخ نگاری هرودوت در مورد فتح بابل

هرودوت ابتدا از ملکه بابل(نیتوگریس) نام می برد و کارهایی را که او برای نیرومند شدن و بالا رفتن قدرت دفاعی بابل انجام داده بود به خصوص برای مقابله با مادها، به مانند تغییر مسیر رودخانه فرات که از شهر می گذشت، حفر یک دریاچه در مسافتی دور از بابل و از خاکهای حاصل از آن برای ایجاد سازه های دفاعی برای جلوگیری از ورود یا کند شدن ورود دشمن به سرزمین بابل و کم شدن ارتباط مادها با بابل بوده و همچنین ملکه دو سمت رودخانه در شهر را با ساختن پلی سنگی به هم متصل و بندرگاه هایی نیز در کنار رودخانه ساخت.

اما به نظر تعدادی از این کارها با توجه به نظر پیرنیا توسط بخت نصر دوم صورت گرفته بود. و سپس هرودوت از کوروش می گوید و آماده سازی ارتش برای حرکت به بابل و نبرد با پسر ملکه بابل، به نام لابین توس(نبونعید) می گوید.

نبونعید در حال نیایش ستاره و سیاره ها

www.takbook.com

در مسیر حرکت، ارتش کوروش به رودخانه ای می رسند که هرودوت از آن به نام گیندز یاد می کند، که در هنگام عبور از رودخانه، آب اسبی که داشت از آن عبور می کرد را با خود برد.

پس از این رویداد، کوروش تصمیم گرفت آب این رود را آنقدر کم کند، که در آینده زن ها هم بتوانند از آن عبور کنند، بدونه اینکه زانوهای آنها خیس شود.

پس حرکت به بابل عقب افتاد و لشکر کوروش با کندن خندق ها و ایجاد کانال هایی در اطراف رود، سطح آب را به همان گونه که گفته بود پایین آورد.

هرودوت می گوید که تمام تابستان آن سال برای انجام این کار گذشت و در بهار سال بعد کوروش بزرگ راه بابل را در پیش گرفت.

با نزدیک شدن کوروش به شهر، نبردی با بابلی ها که در خارج دیوارهای شهر اردو زده بودند روی داد که نیروهای بابل پس از شکست خوردن به شهر پناه بردند.

اما از آنجا که بابلی ها سلاح و مواد خوراکی زیادی برای چند سال تهیه کرده بودند، به محاصره شدن اهمیت نمی دادند.

کوروش بزرگ با در نظر گرفتن این رویدادها بر آن شد که برای ورود به شهر، قسمتی از نیروها را در محل خروج رود فرات از شهر قرار داده و فرمان داد زمانی که جریان رود کاهش یافت و توانستند از آن عبور کنند، داخل شهر گردند.

سپس کوروش با قسمت غیر نظامی که برای ورود به شهر و جنگیدن نیاز نبودند به محلی در ورودی رود رفت که ملکه بابل(نیتو کریس) در گذشته دریاچه ای در آنجا ساخته بود، اما اکنون دیگر لجن زار شده بود.

نیروهای همراه کوروش بزرگ با کندن کانالهایی توانستند قسمتی از آب رود را به دریاچه هدایت کنند، در نتیجه سطح آب رود آنقدر پایین آمد که ارتش کوروش بزرگ در سمت خروجی رود از شهر توانستند از آن عبور کرده و وارد شهر شوند.

اما بابلی ها که چنین رویدادی را پیش بینی نمی کردند، نتوانستند به این حمله پاسخ بدهند یا اینکه از دروازه های ورودی شهر به رود به نفع خود استفاده کنند.

www.takbook.com

نقاشی از ورود نیروها به شهر

نداشتن آگاهی و در نتیجه پیش بینی نکردن ورود نیروهای کوروش بزرگ برای بابلی ها که در آن روز جشن داشتند و در حال رقص، خوشگذرانی و نوشیدن بودند، پایانی جز شکست نمی توانست داشته باشد.

به علت وسعت شهر، اهالی قسمت مرکزی شهر تا مدتی بعد از تصرف قسمت های خارجی از موضوع خبری نداشتند و چون سرگرم جشن و شادی بودند همچنان به رقص و خوشی ادامه دادند تا آنکه از تسخیر قطعی شهر با خبر شدند.

و شهر بدونه خونریزی ، غارت و تجاوز به دست کوروش بزرگ فتح شد.

و درمورد سرگذشت نبونعید، هرودوت چیزی نمی گوید.

www.takbook.com

--

-تاریخ نگاری گزنفون در مورد فتح بابل

کوروش پس از رسیدن به بابل فرمان محاصره شهر را داد و پس از بازدید قدرت دفاعی بابل، خواست ارتش خود را به عقب بکشد که خبری از یک فراری از شهر به او رسید در مورد آمادگی حمله بابلی ها به ارتش او هنگام عقب رفتن به علت ضعیف شدن مرکز ارتش او چون نیروهای پیاده نظام ارتش کوروش اکنون در اطراف شهر، برای محاصره آن پخش شده بودند.

پس کوروش بزرگ با فرمانهایی که به دو سمت ارتش داد در مورد نوع جای گیری و روش حرکت دادن توانست ضعف های مرکز ارتش را در هنگام عقب رفتن پوشش بدهد، تا اینکه توانستند از تیرس بابلی ها خارج شده و به اردوگاه بازگردند.

سپس گزنفون به شرح گفتگوی کوروش با سردارهای ارتش می پردازد.

یکی از سردارها به نام کریزانتاس(کری سان تاس) از محل عبور رود و پهنای آن گفت و سردار دیگر، گبریاس از عمق آن گفت که بیش از اندازه قد دو فرد می باشد و رود را سنگری بهتر از دیوارها برای بابلی ها دانست.

و در نهایت کوروش فرمان به کندن کانالی با پهنا و عمق زیاد داد و در کنار کاری که با گروه بندی ارتش و به صورت نوبتی برای کندن و نگهبانی انجام میشد، کوروش بزرگ به ساختن قلعه هایی در کنار رود و مسیر کانال پرداخت، تا با این کار خود به بابلی ها این گونه بفهماند که او می خواهد به محاصره بابل ادامه بدهد.

اما بابلی ها که مواد خوراکی برای بیست سال ذخیره کرده بودند، این کارهای کوروش را برای ادامه محاصره خنده دار می پنداشتند.

وقتی کار کانال به پایان رسید، کوروش بزرگ زمان مناسب برای انجام نقشه را روز جشن بابلی ها بیان کرد، روزی که اهالی بابل تمام شب را به خوردن شراب و خوشگذرانی می پردازند.

با غروب آفتاب به فرمان کوروش مسیر رود به کانال را باز کردند. و با پایین رفتن سطح آبی که در طول شب در کانال جاری شده بود و بعد از اطمینان یافتن از محکم بودن بستر رود برای عبور ارتش، کوروش

www.takbook.com

بـزرگ فرمانـده هـای پیـاده نظـام و سـواره نظـام را جمـع و پیـروزی هـای گذشـته را یـادآور شـد و از راهکارهایی برای مقابله با دشمنی که در عـیش و نـوش بـوده و روش هـایی بـرای غـافلگیر کـردن آنها گفت.

نقاشی از غافلگیری شهر در هنگام عیش و نوش

و سپس به علت آشنایی که گاداتاس و گبریاس در گذشته از شهر داشتند، آنها را به فرماندهی ارتش برای ورود به شهر و رفتن به سمت قصر برگزید.

گبریاس از احتمال باز بودن دروازهای قصر در شب نوشـیدن و خوشـگذرانی گفـت و اینکـه بـا وجـود ایـن پاسدارها خواهند بود و کوروش از حمله بدونه خبر و برق آسا گفت.

و پیشروی شروع شد با حرکت ارتش کوروش به داخـل و از پـا در آوردن نیروهـایی از بابـل کـه در مقابـل ارتش مقاومت می کردند.

www.takbook.com

زمانی که مردم با دیدن ارتش به فریاد زدن و گریختن به خانه های خود می پرداختند، سربازهای گاداتاس مسیر خود را به سمت قصر باز می کردند.

اما سردارهای کوروش با دروازه بسته قصر مرکزی روبرو شدند، که فریادهای بلند شده از نبردی که بین ارتش با پاسدارهای بابلی که در کنار آتش در حال باده نوشی بودند، موجب شد تا برای آگاهی یافتن از علت این فریادها رهبر پاسدارهای درون قصر فرمان به باز کردن دروازه ها بدهد، اما همین فرصت برای گاداتاس و ارتش او کافی بود تا مسیر خود را به داخل قصر باز کنند و خود را به رهبر بابلی ها، در حالی که ایستاده و قمه ای به دست داشت برساندند و در نبردی سربازهای گاداتاس و گبریاس، او و همراه هایش را کشتند.

نقاشی از سقوط بابل در هنگام عیش و نوش

در آن زمان بعضی دفاع و بعضی فرار می کردند که کوروش ارتش سواره نظام خود را به قسمت های مختلف شهر برای نبرد با آنهایی که هنوز بیرون مانده بودند فرستاد.

و جارچی ها به زبان بابلی از همه خواستند که در خانه های خود بمانند، وگرنه خطر مرگ در صورت خروج از خانه، آنها را تهدید می کند.

با روشن شدن هوا وقتی نگهبان های دیگر قسمت ها از این رویدادها آگاه شدند، تسلیم شدند و قلعه های خود را تسلیم کردند.

www.takbook.com

کوروش نگهبان هایی در آن قسمت ها گذاشت و فرمان داد که بابلی ها کشته شده های خود را می توانند به خاک بسپارند و باید اسلحه های خود را تحویل دهند، و اسلحه ها جمع آوری شد.

سپس پیشواهای مذهبی بابل را خواسته برای نگهداری آنچه در راه خداها بخشیده شده بود و آنچه که مورد نیاز آنها می باشد. و در ادامه کوروش بزرگ، قصر و خانه های بزرگهای بابل که در نبرد شکست خورده بودند را بین نیروهای خود تقسیم کرد، به طوری که هر کسی که دلاوری بیشتری کرده بود سهم بیشتری بدست آورد و کوروش بزرگ اجازه داد تا افرادی که احساس می کنند سهم کمتری دریافت کرده اند در حالی که شایسته سهم بیشتری هستند، بتوانند سهم خود را درخواست کنند.

--و کوروش بزرگ فرمان داد که بابلی ها بتوانند به زمین های خود برای زراعت رفته و از آن به بعد باید مالیات خود را به افرادی که در بابل دارای امتیاز هستند، بپردازند.

و سپس گزنفون به شرح دیدارهای کوروش و گفتگوهای او با دوست ها و افراد زیادی که به دیداد او آمده بودند می پردازد وقتی که صبح روزی دیگر کوروش در محلی قرار گرفته و اهالی به دیدن او می رفتند و کوروش پس از شنیدن حرف های آنها، به درخواست ها و گفته های آنها پاسخ می داد.

در همان دیدارها بود که یکی از دوست های کوروش به نام کری سان تاس بلند شد و از رفتار کوروش برای همراه کردن دیگران در خستگی ها و خطرها گفته و به این مورد اشاره کرد که تو باید خانه ای در سطح مقامی که داری داشته باشی، تنها و بی خانه بودن تو چه نتیجه ای می تواند داشته باشد. آیا فکر می کنی، می توانیم بدونه شرمسار شدن ببینیم که ما در خانه های سرپوشیده بوده و تو در فضای آزاد در مقابل تغییرهای آب و هوا، و این در حالی است که ما زندگی بهتری از تو داریم.

با شنیدن این گفته ها، همه دست زدند. و سپس کوروش به قصری که برای او تهیه کرده بودند منتقل شد.

پس از آن نیروهایی برای محافظت و پادگانی نیرومند از نیروهای ارتش در بابل قرار داد.

www.takbook.com

و سپس کوروش بزرگ برای همراه های خود که اکنون به سطح بالایی رسیده بودند از داشتن اخلاق لازم در این شرایط نسبت به محیط زندگی و برخورد با ضعیف ترها و زیردست ها گفت، که در غیر این صورت همه آنچه که امروز با شجاعت و زحمت بدست آورده اید، فردا با خو گرفتن به تنبلی و در پیش گرفتن یک زندگی ملایم و پست شمردن کار و زحمت کشیدن، از دست خواهید داد.

پس از آن کوروش بزرگ افراد مناسب برای هر پستی را در جایگاه اصلی آنها قرار داد.

و در ادامه گزنفون به شرح دیگر کارهایی که کوروش بزرگ برای هر چه بهتر اداره شدن یک سرزمین و بهتر زندگی کردن مردم انجام داد، پرداخته. از سیستمی که برای هر چه بهتر نظارت بر یک سرزمین اجرا می شده تا تمام تلاشی که انجام می داد تا مردم نسبت به یکدیگر عادل باشند و به دادرسی توجه خاصی داشت.

در ادامه گزنفون به دیگر پندو اندرزها و آموزش هایی که کوروش بزرگ برای هر چه منظم تر و با اخلاق تر شدن انسان ها مفید بوده می پردازد، از چگونگی رفتار با زیردستها، آماده سازی نیروها، دوست داشته شدن و مورد احترام همه اهالی سرزمین قرار گرفتن، نوع پوشش و رفتارهای افراد به مانند اینکه از انداختن آب دهان در پیش فرد دیگر خودداری کرده، بینی خود را پاک نکنند یا روی خود را برای دیدن چیزی برنگردانند، ورزش و ظاهر افراد هم از دیگر پندهای کوروش بوده که گزنفون به آنها اشاره می کند.

www.takbook.com

--بخشندگی کوروش بزرگ او را بزرگتر از همه آن کسانی در تاریخ کرد که از بزرگی تنها شعار دادنش را بلد بودند.

کوروش بزرگ بعد از فتح سرزمین ها زندگی را به اهالی آن می بخشید، هر آنچه را که در طول تاریخ بیشتر فاتح ها به بهانه های مختلف عقیدتی و طمع، غارت می کردند.

بخشندگی کوروش در چنان سطح بالایی بود که ملت های دشمن را که دولت های آنها را در نبرد شکست داده بود هم پس از آن او را همچون پدر می خواندند.

بخشندگی و نیکی کوروش بزرگ، بالاتر و سرآمد همه فاتح ها بود.

تا اینکه روزی مورد سرزنش کرزوس قرار گرفت

کرزوس می تواند معیاری از هر فردی باشد که به سرزنش چنین بخشندگی می پردازد، مهمتر از معیار اسم ها و درجه ها این عملکردهای بزرگ است که اثرهای نیک و اخلاقی به جا می گذارد.

روزی کرزوس به کوروش گفت، با این بخشندگی که تو داری، زمان زیادی نگذرد که گدا شوی. و این در حالی است که می توانستی بقدری ثروت در قصر خود گردآوری که هیچ کس دارای چنین ثروتی نباشد.

کوروش بزرگ پاسخ داد، اگر از ابتدا چنین می کردم، به نظر تو، اکنون چقدر طلا و جواهر می داشتم؟

کرزوس در پاسخ مبلغ بالایی را بیان کرد

کوروش بزرگ از کرزوس خواست که فردی را که به آن اعتماد دارد را به همراه یکی از سردارهای کوروش به نزد دوست های کوروش بفرستد. و سپس کوروش به سردار خود گفت که به نزد هر یک از دوست های او که رسید بگوید، کوروش برای انجام کاری پول لازم دارد. و هر کس هر چه می تواند کمک کند، و مقدار آن پولی که می دهند را نوشته و مهر کرده به فرستاده کرزوس بسپارید. سپس کوروش در کاغذهایی در مورد درخواست پول نوشت و آنها را مهر کرد و به سردار خود داد.

سردار رفت و پس از مدتی که فرمانهای مورد نظر کوروش بزرگ را انجام داد و با پولهای پرداختی از طرف دوست های کوروش بازگشت.

www.takbook.com

وقتی کرزوس میزان این پول ها را حساب کرد، دید مقدار طلایی که فرستاده شده از مبلغی که او پیش از آن اشاره کرده بود که کوروش می توانست بدونه بخشندگی جمع کند، بیشتر است.

سپس کوروش به کرزوس گفت، اکنون که دانستی من اینقدر هم که تو گمان می کردی فقیر نیستم. تو میخواهی که من ثروت خود را جمع کنم که موجب حسادت و کینه مردم شوم و علاوه بر آن باید برای حفاظت از ثروت خود محافظ هایی بگمارم. اما اکنون دوست های من محافظ های من هستند و خیلی بهتر از محافظ های اجیر شده مال را حفظ می کنند. باید به حریص بودن انسان ها در آفرینش آن اعتراف کرد و من هم در این مورد امتیازی نسبت به دیگران ندارم با این تفاوت که وقتی دارایی آنها بیشتر از آن است که لازم دارند، زیر خاک می کنند یا می گذارند زنگ بزند و یا برای شمردن، اندازه کردن و تماشا کردن آن در رنج هستند و در حالی که با همه این پولهایی که در صندوقهای آنهاست، به قدری می توانند بخوردند که معده های آنها جا دارد و به قدری می پوشند که بتوانند حمل کنند. پس ثروت زیاد برای آنها می تواند رنج و خستگی آورد. وقتی به ثروت تازه ای دست یافتم، مقداری را که مورد نیاز است بر می دارم و بقیه را می بخشم به دوستان و مردم سرزمین که به وسیله آنها می توان چیزهایی یافت که نه می پوسند و نه زیادی آن موجب رنج و خستگی است. این گونه عملکردها موجب آسایش و بزرگی است. چرا که، این چیزها موجب آسایش و سرافرازی نام است و هرچقدر نام شخص بلندتر گردد، به بزرگی و زیبایی اش افزوده می شود. افتخار ثروتی است که برخلاف خود ثروت، هر چه بر آن افزوده شود، تحمل بارش راحت تر است. پس کرزوس من بالاترین سعادت را در جمع کردن مال نمی دانم، وگرنه سعادتمندترین مردم مانند نگهبان های ثروت در پادگان شهر هستند که باید ثروت شهری را حفظ کنند. ولی آن فردی که ثروت را از راه عادلانه به دست آورده و بتواند آن را به شکل شرافتندانه ای در راه رفاه مردم و آبادی سرزمین به کار ببرد، به نظر من از تمام مردم خوشبخت تر است.

www.takbook.com

--کوروش مشاهده می کرد، چون مردم سالم هستند با اراده و تلاش بسیار به اصلاح وضع خود می پردازند و آنچه برای ادامه زندگی نیاز دارند پیش بینی و ذخیره می کنند، در صورتی که چون مریض و دردمند شوند نسبت به همه چیز و همه کار بی تفاوت می شوند. پس برای اصلاح این مورد پزشک های با تجربه را گرد خود جمع کرد و انواع شربت ها، دواها و عصاره های مفید را در جایی فراهم ساخت. پس هر گاه مردم بیمار می شدند پزشک ها را برای مداوای آنها می فرستاد.

و با این گونه عاقبت اندیشی و چاره اندیشی ها مردم را سالم و شاد کرده و بر رفاه مردم در سرزمین ها می افزود. و به همین گونه مقام و بزرگی کوروش هر روز نزد مردم سرزمین او و دیگر سرزمین ها که در زیر سایه او می زیستند افزوده می شد. دست دوستی او به سوی همه مردم بود و همه از دوستی و بخشندگی او برخوردار بودند.

همچنین کوروش مردم را به ورزش کردن تشویق کرده و از این طریق نه تنها کوشش و رقابت را در درون مردم افزایش می داد، بلکه در راه راستی و درستی آنها نیز کوشش می نمود.

www.takbook.com

--در این قسمت گزنفون به شرح مراسم خروج کوروش از قصر، به منظور رفتن به معبد و سپاسگذاری از خدای خداها مردوک(خدای بابل) می پردازد.

گزنفون از لباسهای مادی با رنگهای ارغوانی و سرخ، یا رنگ های باز و تیره می گوید که کوروش برای این مراسم به سردارهای خود داده ، وقتی یکی از افراد حاضر گفت، پس خودت را کی می خواهی بیارایی؟

نقاشی از کوروش بزرگ

کوروش بزرگ پاسخ داد، آرایندگی من در آرایندگی شما بوده و اگر بتوانم درباره شما نیکی کنم، در هر لباسی که باشم آراینده خواهم بود.

کوروش بزرگ ترتیب مراسم را با برگذار کننده آن بررسی کرده و از او خواست که ترتیبی بدهد که در روز مراسم منظره آن برای دوست ها، باشکوه و برای بدخواهان ما ترسناک باشد.

سپس گزنفون به شرح ترتیب های پیش از مراسم و زمان برگزاری مراسم می پردازد.

از حدود چهار هزار نیزه داری که در دو سمت دروازه قصر ایستادند و سوارنظامی که در میدان مقابل قصر در صف های منظم قرار داشتند در حالی که از اسب ها پیاده شده و مهار اسب ها را در دست گرفته و دست به سینه ایستاده بودند. پارس ها در یک سو و متحدها در سوی دیگرمسیر، عرابه ها هم با فاصله های معین در دو سمت راه صف بسته اند.

www.takbook.com

دروازه قصر باز شد و بعد از خروج چهار گاو نر، اسبهایی خارج شدند.

سپس گزنفون به شرح ارابه هایی می پردازد که یکی پس از دیگری از دروازه قصر خارج می شدند و از کوروش بزرگ می گوید وقتی که سوار بر ارابه ای از دروازه قصر خارج شد با تاجی بر سر و لباسی که بیشتر آن را رنگ ارغوانی پوشانده بود و در ادامه گزنفون به شرح کامل این مراسم می پردازد.

بعد از مراسم و مهمانی، فردای آن روز کوروش همه متحدها را مرخص کرد و به آنهایی که می خواستند پیش او بمانند زمین و خانه داد. و آن کسانی که می خواستند بروند هدیه هایی دریافت کردند، به طوری که در پایان فرمانده ها و سربازها ناراضی نبودند. سپس کوروش بزرگ گنجینه هایی که از سارد آورده بود را در بین نیروهای ارتش تقسیم کرد. و هر فردی با توجه به میزان خدمات مفیدی که انجام داده بود سهم دریافت می کرد. و این تقسیم نیز چنان پیش رفت که در پایان همه موافق عدالت پاداش گرفتند و هر فردی به سهم خود رسید.

بخشندگی کوروش در سطحی بود که بعضی این میزان زیاد بخشندگی را از دارایی های زیاد او می پنداشتند. و عده ای دیگر این پندار را اشتباه و کوروش را فردی خواندند که چون در فکر جمع کردن ثروت برای خود نبوده، پس آنچه را در اختیار داشته به یارهای خود می بخشد و از آن دست افراد نیست که خزانه های ثروت تشکیل بدهد.

وقتی این نظرها به گوش کوروش رسید، کوروش عده ای را جمع کرد و گفت، دوستان من، افرادی هستند که می خواهند خود را توانگرتر و ثروتمندتر از دیگران نشان دهند و فکر می کنند که آنها را سخاوتمند خواهند دانست. ولی نتیجه معکوس است. فردی که خود را دارا نشان می دهد و به دوست هایش به نسبت دارایی که دارد کمک نکند، خسیس به شمار می رود. بعضی هم سعی در مخفی کردن دارایی خود دارند، به باور من چنین فردی هم با دوست های خود بد رفتار می کند، چون هیچ کس نمی داند چه دارد، و پیش می آید که دوستی نیازمند کمک او باشد ولی چون ظاهر را می بیند دیگر توان بیان درخواست ندارد. به باور من مرد آن است که ثروتش را پنهان نکند و آن را در راهی هزینه کند که برای او نام نیکی ایجاد کند. دوست های من، باور کنید که تمامی این وسایل که من دارم برای شما و من است. این گنج ها را جمع نکرده ام که بیهوده تلف شوند، بلکه برای آن است که بتوانم در مقابل کارهای خوب پاداش بدهم، یا بتوانم به نیازمندها کمک کنم.

سپس کوروش از بابل خارج و به سمت ماد حرکت کرد.

www.takbook.com

--

-فتح بابل با توجه به روایت رویدادنامه نبونعید، لوحه ها و کتیبه های بابلی.

یکی دیگر از دیدگاه ها در مورد فتح بابل را می توان گاهشمار بابلی دانست که در مورد دوره ای از تاریخ بابل که قسمتی از آن را قبیله های آریایی تشکیل داده اند، بدانیم.

این گاهشمار تاریخی(رویداد نامه) شامل دوره فرمانروایی نبونعید و شکست او از کوروش بوده.

متن این نوشته که قسمتهایی از آن هم به مرور زمان از دست رفته با توجه به خبرهایی که از دیگر سرزمین ها می رسیده و رویدادهایی که در خود بابل در دوره نبونعید و کوروش روی داده نگاشته شده است. در مورد قسمت هایی که، از رویدادهای دیگر سرزمین ها بیان شده ممکن است به علت نقل شدن این خبرها از دیگران و با توجه به دیدگاه نویسنده یا نویسنده های رویدادنامه، از واقعیت اتفاق افتاده فاصله داشته باشد، اما در مورد خبرهایی که از خود بابل می دهد می توان با اطمینان بیشتری به آن نگاه کرد.

این رویدادنامه خبر از پیروزیها و پادشاهی کوروش بزرگ بر ماد و پارس در زمانی که نبونعید ششمین سال تاجگذاری خود را سپری می کرد، می دهد.

و با ادامه این پیروزی ها، در حدود سال هفدهم تاجگذاری نبونعید، کوروش توانست با پیروزی بر نیروهای بابل در شهری به نام اوپیس، شهر بابل را بدونه درگیری فتح کند و نبونعید اسیر شد. با ورود کوروش به بابل برای معبد ها مشکلی پیش نیامد و به کار خود ادامه دادند.

www.takbook.com

نقاشی از کوروش

می توان در مورد این رویدادنامه اینگونه برداشت کرد که کاهن ها از رفتارهای نبونعید و بی احترامی او نسبت به خدای خداها و همچنین رفتار او نسبت به دیگر خداها ناراضی بودند و این خود زمینه ای شد برای استقبال از کوروش که اخلاق و آزادی باور او زودتر از ارتش او سرزمین ها را فتح می کرد. و از سویی دیگر رفتارهای نبونعید موجب ناراحتی مردم نیز شده بود.

و این موردها موجب شد که اهالی بابل از ورود کوروش بزرگ، استقبال کنند و کوروش بزرگ نیز پاسخ آنها را به بهترین شکل ممکن داد وقتی مالهای مردم را غارت نکرد و به بهانه پیروزی در جنگ، به ناموس و باورهای مردم تجاوز نکرده، معبدها را بازسازی، اهالی دیگر سرزمین ها که اسیر یا برده شده بودند را آزاد و انسانها را در پرستیدن باورهایی که داشتند آزاد گذاشت.

پیرنیا در این مورد می گوید، با توجه به اسناد اینگونه می رساند که کوروش در مدت هفت سال در خیال فتح بابل بوده و فقط در سال هفتم به جنگ قطعی پرداخته، چون سالنامه در سال دهم پادشاهی نبونعید به پیدا شدن عیلامی ها در اکد و یک فرمانروا اشاره داشته که به نظر می توانسته از طرف کوروش معین شده باشد. سال ۱۲ تا ۱۶ در دسترس نبوده و در سال ۱۷ اشاره به نبردی در

www.takbook.com

اپیس شده که کوروش بزرگ، ارتش اکد را شکست داد و هر قدر که آنها جمع می شدند باز شکست می خوردند و در نهایت بابل بدونه جنگ فتح شد و نبونعید تصمیم به فرار گرفت.

اوگ بارو (گعوبروو) با ارتش وارد بابل شد، نبونعید به علت کند بودن در بابل اسیر شد.

تا آخر ماه، دروازه معبد اساهیل محاصره شده بود. نیزه ای داخل این مکان مقدس نشد، پرچمی را به آنجا نبردند. زمانی بعد خود کوروش وارد بابل شد و به شهر مصونیت داد.

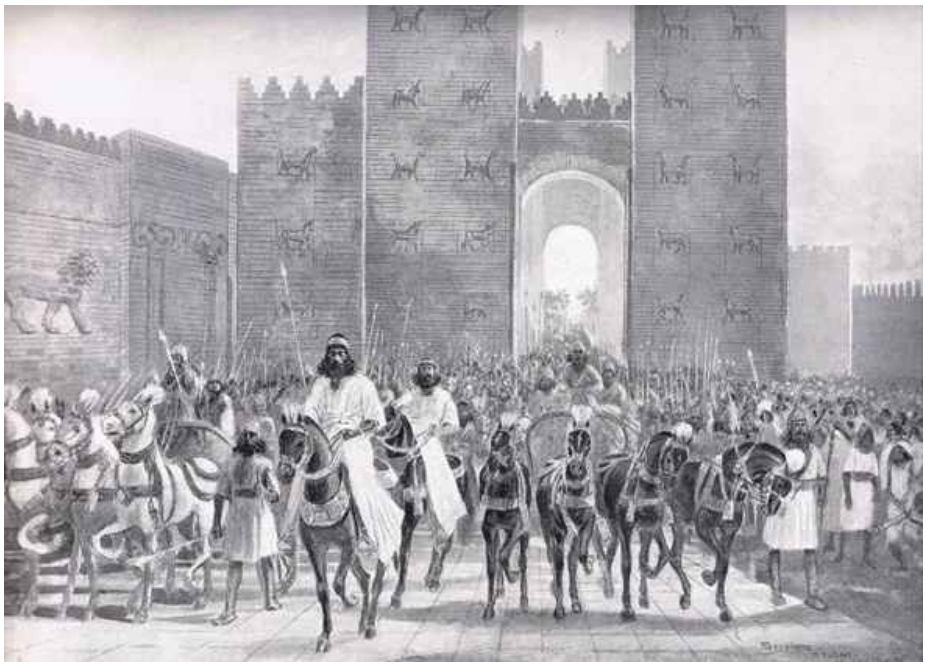

نقاشی از ورود کوروش به بابل

کوروش صلح را در تمام شهر برقرار کرد. اوگ بارو را فرمانروای شهر قرار داد. سپس نماد خداهایی را که نبونعید به بابل آورده بود، به شهرهای خود آنها بازگرداند. در شب یازدهم مرهش وان، اوگ بارو به جنگ رفت و پسر پادشاه در نبرد کشته شد. از ۲۷ آزر تا سوم نیسان اکد عزادار بود.

از لوحه ها و کتیبه های بابلی دیده می شود که نه تنها کوروش خدای بابل و دیگر خداها را محترم می داشته، بلکه معبدهای بابل را نیز تزیین کرده. و پس از فرمان در مورد عزادار شدن بابل به علت مرگ پسر نبونعید، تاج گذاری بابل موافق با مراسم رایج در بابل به عمل آمد و کوروش پسر خود کمبوجیه را پادشاه بابل کرد.

www.takbook.com

--

-استوانه کوروش در مورد فتح بابل

استوانه کوروش که امروزه به عنوان منشور حقوق بشر کوروش شناخته می شود، لوحی است از جنس گل پخته و با متنی به خط میخی اکدی، مربوط به زمان خود کوروش بزرگ که پس از فتح بابل به فرمان او نگاشته شد.

منشور کوروش

نوشته های این لوحه به دو قسمت تقسیم می شود که نیمه اول آن به نظر از بیان رویدادنگارهای بابلی نگاشته شده و نیمه دوم آن مربوط است به فرمان ها یا قانون های کوروش که از بیان خود او نگاشته شده که نشانی از اخلاق و آزادگی او داشته در زمانی که به همانند دیگر فاتح های تاریخ می توانست هر آنچه خواست از قتل و غارت گرفته تا تجاوز به حقوق ، باورها و ناموس اهالی سرزمین مغلوب را به بهانه های پاداش پیروزی یا دلیل های عقیدتی انجام دهد، اما هیچ گاه چنین عملکردهای پلیدی انجام نداد.

این لوح که در کاوش های بابل بدست آمد، قدمت آن به بیشتر از ۵۳۰ سال قبل میلاد مسیح می رسد. و شکل خاص استوانه که در دوران بابل نو برای گل نوشته های مهمی مانند متن های شاهی به کار برده می شده و در پی بنا قرار می گرفت.

www.takbook.com

تا اینکه بعد از گذشت سالهای زیادی از زمان نوشتن آن در کاوش هایی در سال ۱۸۷۹ پیدا شده و سپس متن آن توسط چند فرد ترجمه و به مرور کاملتر شد.

این استوانه بعد از ترجمه از اخلاق گرایی کوروش بزرگ و نوع برخورد او با مردم سرزمین شکست خورده که در تاریخ نگاری های یونانی و دیگر تاریخ نگاری ها به آن اشاره شده بود، را به طور کامل آشکار کرد.

سپس به وسیله پهلوی دوم(آخرین پادشاه ایران) از آن استوانه به عنوان نخستین منشور حقوق بشر یاد شد، که در سال ۱۹۷۱ میلادی، سازمان ملل متن استوانه را به زبان های رسمی سازمان منتشر کرد و یک بدل از استوانه در سازمان ملل در نیویورک نگهداری می شود.

موضوع هایی که در منشور کوروش به آن پرداخته شده به طور خلاصه

بیان کارهای اشتباه نبونعید. در نظر گرفته شدن عملکردهای نبونعید به وسیله خداها و بخشندگی آنها نسبت به بابلی ها. معرفی کوروش و برگزیده شدن او توسط خداها. فتح بابل. شادی مردم و ستایش آنها از کوروش. معرفی کوروش و پیشینه او توسط خود کوروش. بیان عملکردهای کوروش. پشتیبانی مردوک از کوروش، فرزندش و ارتش او. گرویدن مردم دیگر سرزمین ها به کوروش. بازگرداندن خداها و مردم دیگر سرزمین ها به سرزمین خود. بیان عملکردهای کوروش در آبادانی بخشیدن.

www.takbook.com

--ترجمه استوانه کوروش

(گرفته شده از ویکی پدیا) british museum official website

خط ۱. آن هنگام که مَردوخ، پادشاه آسمان‌ها و زمین ... دشمنانش را ویران می‌کند... «کوروش» (در متن بابلی: «کو - رَ - آش»)، شاه جهان، شاه بزرگ، شاه توانمند، شاه «بابِل» (با - بی - لیم)، شاه «سومر» (شو- مِ - ری) و «آکد» (آک - کَ - دی - ای)،...

خط ۲. ... همهٔ جهان.

خط ۳. ... مردِ ناشایستی به فرمانروایی کشورش رسیده بود.

خط ۴. او آیین‌های کهن را از میان برد و چیزهای ساختگی به جای آن گذاشت.

خط ۵. معبدی بَدلی از نیایشگاه «اِسَگیلَه» (اِ- سَگ - ایلَه) برای شهر «اور» (او - ریم) و دیگر شهرها ساخت.

خط ۶. او پیشکشی‌های ناپاک ... آیین‌هایی که شایستهٔ آنان نبود ... هر روز یاوه‌سرایی می‌کرد.

خط ۷. او کارهای پیشکشی‌های روزمره به خدایان را مانع شد. او با مقرراتِ نامناسب در زندگیِ مردم دخالت می‌کرد. اندوه و غم را در شهرها پراکند. او از پرستشِ «مَردوخ» (اَمَر -اوتو) خدای بزرگ روی برگرداند.

www.takbook.com

خط ۸. او مردم را به سختیِ معاش دچار کرد. هر روز به شیوه‌ای ساکنانِ شهر را آزار می‌داد. او با کارهای خشنِ خود، مردم را نابود می‌کرد ... همهٔ مردم را.

خط ۹. از ناله و دادخواهیِ مردم، «انلیل» خشمگین شد و از آن سرزمین ... دیگر ایزدان که با او زندگی می‌کردند نیز پرستشگاه‌ها را ترک کردند.

خط ۱۰. مردم از خدای بزرگ می‌خواستند تا به وضعِ همهٔ باشندگانِ روی زمین که زندگی و کاشانه‌شان رو به ویرانی می‌رفت، توجه کند. مردوخ خدای بزرگ، اراده کرد تا ایزدان به «بابِل» بازگردند.

خط ۱۱. ساکنانِ سرزمینِ «سومر» و «آکد» مانندِ مردگان شده بودند. مردوخ به سوی آنان متوجه شد و بر آنان رحمت آورد.

خط ۱۲. مَردوخ به دنبالِ فرمانروایی دادگر در سراسرِ همهٔ کشورها به جستجو پرداخت. به جستجوی شاهی خوب که او را یاری دهد. آنگاه او نامِ «کوروش» پادشاهِ «آنْشان» (آن - شَ - آن) را برخواند. از او به نامِ پادشاهِ جهان یاد کرد.

خط ۱۳. او تمامِ سرزمینِ «گوتی» (کو-تی-ای) را به فرمانبرداری کوروش درآورد. همچنین همهٔ مردمانِ «ماد» (اوم - مان مَن - دَه) را. کوروش با هر «سیاه سر» (انسان) دادگرانه رفتار کرد.

www.takbook.com

خط ۱۴. کوروش با راستی و عدالت، کشور را اداره می‌کرد. مَردوخ، خدای بزرگ، با شادی از کردارِ نیک و پندارِ نیکِ این پشتیبانِ مردم، خرسند بود.

خط ۱۵. او کوروش را برانگیخت تا راهِ بابِل را در پیش گیرد؛ در حالی که خودش همچون یاوری راستین، دوشادوشِ او گام برمی‌داشت.

خط ۱۶. لشکرِ پر شمارِ او که همچون آبِ رودخانه‌ای، شمارش ناپذیر بود، آراسته به انواعِ جنگ‌افزارها در کنارِ او ره می‌سپردند.

خط ۱۷. مَردوخ مقدر کرد تا کوروش، بدون جنگ و خونریزی به شهر بابِل وارد شود. او بابِل را از هر بلایی ایمن داشت. او «نَبونعید» (نَ - بو - نَ- اید) شاه را به‌دستِ کوروش سپرد.

خط ۱۸. مردمِ بابِل، سراسر سرزمین سومر و آکد و همهٔ فرمانروایانِ محلی، فرمانِ کورش را پذیرفتند. از پادشاهیِ او شادمان شدند و با چهره‌های درخشان، او را بوسیدند.

خط ۱۹. مردم سَروَری را شادباش گفتند که به یاریِ او از چنگالِ مرگ و غم، رهایی یافتند و به زندگی بازگشتند. همهٔ ایزدان او را ستودند و نامش را گرامی داشتند.

خط۲۰. منم «کوروش»، شاهِ جهان، شاهِ بزرگ، شاهِ توانمند، شاهِ بابِل، شاهِ سومر و آکد، شاهِ چهار گوشهٔ جهان.

www.takbook.com

خط ۲۱. پسرِ «کمبوجیه» (کَ-اَم-بو-زی-یَه)، شاهِ بزرگ، شاهِ «اَنْشان»، نوهٔ «کوروش» (یکم)، شاهِ بزرگ، شاهِ اَنْشان، نبیرهٔ «چیش‌پیش» (شی-ایش-بی-ایش)، شاهِ بزرگ، شاهِ اَنْشان.

خط ۲۲. از دودمانی که همیشه شاه بوده‌اند و فرمانروایی‌اش را «بعل» (بِ-لو) و «نابو» (نَ-بو) گرامی می‌دارند و با خرسندیِ قلبی پادشاهیِ او را خواهانند. آنگاه که بدونِ جنگ و پیکار، واردِ بابِل شدم.

خط ۲۳. همهٔ مردم گام‌های مرا با شادمانی پذیرفتند. در بارگاهِ پادشاهان بابِل بر تختِ شهریاری نشستم. مردوخ، دل‌های پاکِ مردمِ بابِل را متوجهِ من کرد، زیرا من او را ارجمند و گرامی داشتم.

خط ۲۴. ارتشِ بزرگِ من، به صلح و آرامی واردِ بابِل شد. نگذاشتم رنج و آزاری به مردمِ این شهر و این سرزمین وارد آید.

خط ۲۵. در پی بهبودِ وضعِ داخلیِ بابِل بودم ... نبونعید، بر دوشِ مردمِ درماندهٔ بابِل یوغی نهاده بود که در خورِ آنها نبود.

خط ۲۶. از بند رهایشان کردم و به بدبختی‌های آنان پایان بخشیدم. فرمان دادم که همهٔ مردم در پرستشِ خدای خود، آزاد باشند و آنان را نیازارند. فرمان دادم که هیچ‌کس اهالیِ شهر را از هستی ساقط نکند. مردوخ از کردارِ نیکِ من، خشنود شد.

خط ۲۷. او بر من، کوروش، که ستایشگرِ او هستم، بر پسرِ من «کمبوجیه» و همچنین بر همهٔ سپاهیانِ من،

www.takbook.com

خط ۲۸. برکت و مهربانی‌اش را ارزانی داشت. ما همگی شادمانه و در صلح و آشتی، مقامِ بلندش را ستودیم. به فرمانِ مردوخ، همهٔ شاهانی که بر اورنگِ پادشاهی نشسته‌اند.

خط ۲۹. و همه پادشاهانِ سرزمین‌های جهان، از «دریای بالا» تا «دریای پایین» ، همهٔ مردمِ سرزمین‌های دوردست، همهٔ پادشاهانِ «اموری» (اَ - مور - ری - ای)، همهٔ چادرنشینان،

خط ۳۰. مرا خراج گذاردند و در بابِل بر پاهای[۲۳] من بوسه زدند. از ... تا «آشور» (آش-شور) و «شوش» (شو-شَن)

خط ۳۱. من شهرهای «آگادِه» (اَ-گَ-دِه)، «اِشنونا» (اِش-نو-نَک)، «زَمبان» (زَ-اَم-بَ-اَن)، «مِتورنو» (مِ-تور-نو)، «دیر» (دِ-ایر)، سرزمینِ «گوتیان» و شهرهای کهنِ آن‌سوی «دجله» (ای-دیک-لت) که ویران شده بود را از نو ساختم.

خط ۳۲. فرمان دادم تمامِ نیایشگاه‌هایی که بسته شده بود را بگشایند. همهٔ خدایانِ این نیایشگاه‌ها را به جاهای خود بازگرداندم. همهٔ مردمانی که پراکنده و آواره شده بودند را به جایگاه‌های خود برگرداندم. خانه‌های ویرانِ آنان را آباد کردم. همهٔ مردم را به همبستگی، فرا خواندم.

خط ۳۳. همچنین پیکرهٔ خدایانِ سومر و اَکد را که نَبونعید بدونِ واهمه از خدای بزرگ به بابِل آورده بود؛ به خشنودی مَردوخ به شادی و خرمی.

www.takbook.com

خط ۳۴. به نیایشگاه‌های خودشان بازگرداندم، بشود که دل‌ها شاد گردد. بشود، خدایانی که آنان را به جایگاه‌های مقدسِ نخستین‌شان بازگرداندم،

خط ۳۵. هر روز در پیشگاهِ خدای بزرگ، برایم خواستارِ زندگانیِ بلند باشند. بشود که سخنانِ پربرکت و نیک‌خواهانه برایم بیابند. بشود که آنان به خدای من مَردوخ بگویند: «به کوروش‌شاه، پادشاهی که تو را گرامی می‌دارد و پسرش کمبوجیه جایگاهی در سرای سپند، ارزانی‌دار.»

خط ۳۶. بی گمان در روزهای سازندگی، همگی مردم بابِل، پادشاه را گرامی داشتند و من برای همه مردم جامعه‌ای آرام فراهم ساختم...

خط ۳۷. ... غاز، دو اردک، ده کبوتر. برای غازها، اردک‌ها و کبوتران...

خط ۳۸. ... باروی بزرگ شهر بابِل بنام «ایمگور-اِنلیل» (ایم-گور-اِن-لیل) را استوار گردانیدم...

خط ۳۹.... دیوار آجری خندق شهر را،

خط ۴۰ ... که هیچ‌یک از شاهان پیشین (کار ساخت دیوار را) با بردگانِ به بیگاری گرفته شده به پایان نرسانیده بودند...

خط ۴۱. ... به انجام رسانیدم.

www.takbook.com

خط ۴۲. دروازه‌هایی بزرگ برای آن‌ها گذاشتم با درهایی از چوب سِدر و روکشی از مفرغ...

خط ۴۳. ... کتیبه‌ای از پادشاهی پیش از من بنام «آشور بانی‌پال» (آش - شور - با - نی - آپ - لی)

خط ۴۴. ...

خط ۴۵. ... برای همیشه

حسن پیرنیا مفهوم بیانیه کوروش را اینگونه بیان می کند،

منم کوروش، شاه جهان، شاه بزرگ، شاه با شکوه و جلال، شاه بابل، شاه سومر و اکد، شاه چهار سرزمین، پسر کمبوجیه شاه بزرگ- شاه شهر انشان، نوه کوروش شاه بزرگ- شاه شهر انشان، از دودمان چیش پیش شاه بزرگ- شاه شهر انشان، شاخه سلطنت ابدی، که سلسله اش مورد محبت بل و نبو است و حکمرانی آن به قلب آنها نزدیک.

وقتی من بدونه جنگ و جدال وارد تین تیر(بابل) شدم، با خوشی و شادمانی مردم، در قصر پادشاه ها بر تخت پادشاهی نشستم. مردوک، خدای بزرگ، قلبهای نجیب اهالی بابل را به طرف من متوجه کرد، چون من همه روزه در فکر پرستش او بودم. لشکر بزرگ من به آرامی وارد بابل شد، من نگذاشتم دشمنی به سومر و اکد قدم بگذارد.

اوضاع داخلی بابل و مکان های مقدس آن قلب من را تکان داد و اهالی بابل به اجرای مراسم موفق شده و از بند افراد بی دین (آنهایی که مانع آزادی باورها و مذهب های انسان ها) بودند رهایی یافتند. من مانع خرابی خانه های آنها شدم، من نگذاشتم هستی و دارایی اهالی از بین برود. مردوک، خدای بزرگ(خدای خداها)، از کارهای من خوشحال شد و وقتی که، از ته قلب و با شادی، مقام بزرگ خدایی او را بزرگ داشتم، به من که کوروش هستم، و او را ستایش می کنم، به پسرم کمبوجیه و تمام لشکر

www.takbook.com

من از راه عنایت، برکت های خود را ارزانی بخشید. پادشاه هایی که در تمام سرزمین های عالم در قصرهای خود نشسته اند، از دریای بالا تا دریای پایین .... و پادشاه های غرب، که در چادرها زندگی می کنند، باج های فراوان (پولهایی که پادشاه های بزرگ از فرمانرواهای زیر دست خود می گرفتند) آوردند و در بابل بر پای من بوسه زدند. از .... تا آشور و شوش، آکد، اش نوناک، زامبان، م تورنو، دری، با سرزمین گوتی ها و شهرهایی که آن سوی دجله قرار دارند و روزگاری پیش ساخته شده، خداهایی که در اینجا زندگی می کردند به جاهای خود بازگردانیدم تا برای همیشه در جای خود بمانند. اهالی را جمع کردم. خانه هایشان را از نو ساختم و خداهای سومر و اکد را، که نبونعید به بابل آورده و سبب خشم خدای خداها شده بود، به خواست مردوک خدای بزرگ بدونه هیچ گونه آسیبی به قصرهای آنها موسوم به شادی دل بود باز گردانیدم. از خداهایی که به شهرهای خود به واسطه من برگشته اند، می خواهم، که هر روزه در پیشگاه بل و نبو طور عمر من را بخواهند و نظر عنایت به من داشته و به مردوک آقای من بگویند، کوروش شاه، که تو را ستایش می کند و پسر او کمبوجیه... .

از اینجا چند خط بیانیه خراب شده و از بعضی کلمه ها اینگونه به نظر می آید که در مورد معبدی است که به نظر سند مربوط به آن بوده.

پیرنیا ادامه می دهد مفهوم های این بیانیه جالب بوده و نشان می دهد که نبونعید، هیکل خدای سومر، اکد را به بابل آورده و مردم این سرزمین ها از او سخت رنجیده بودند، چون خارج کردن هیکل خداهای یک شهر برای آنها به مانند اسیر شدن بوده و پیشواهای مذهبی بابل نیز از نبونعید دلخور بودند. که این مورد بر اختلاف های داخلی افزوده و موجب سقوط سریعتر بابل شده.

www.takbook.com

--

-تاریخ نگاری برس، تاریخ نگار کلدانی به شرح پیرنیا

تاریخ نگار، در مورد فتح بابل می گوید، در پادشاهی نبونعید دیوارهای بابل را، که در ساحل فرات است،خوب ساخته بودند و از آجر و قیر بود. در سال پادشاهی او کوروش شاه پارس، که سایر قسمت های آسیا را فتح کرده بود، با ارتش زیاد به سرزمین بابل در آمد. نبونعید همینکه از این رویداد آگاه شد، با ارتشی به استقبال او رفت و جنگید، ولی چون شکست خورد، با تعداد کمی از نیروها فرار کرد و به شهر برسیپ(Barsippa) پناهنده شد. کوروش بابل را گرفت و فرمان داد دیوارهای بیرونی شهر را خراب کردند، زیرا گمان می کرد، که ممکن است شورشی در شهر ایجاد شود و گرفتن دوباره شهر مشکل است. بعد او به طرف برسیپ رفته و نبونعید را محاصره کرد. نبونعید که نتوانست در مقابل محاصره پافشاری کند، تسلیم شد. کوروش با او با مهربانی رفتار کرد و سپس او را به منطقه ای در مرزهای داخلی قلمرو تبعید کرد، تا در همان جا به زندگی ادامه دهد. نبونعید در آنجا تا آخر عمرش به زندگی ادامه داد و در همان جا در گذشت.

شاپور شهبازی در مورد برس(برسوس) می گوید که این دانشمند کلدانی در این باره نوشته ای داشته است که از میان رفته ، پس الکساندر پلی هیستر آن را در دست داشته و خود چیزهایی به آن افزوده است. از روی گزارش همین نویسنده است که ژزفوس یهودی(Josephus) و آبیدنوس(Abydenus)، از افتادن بابل به دست کوروش سخن گفته اند. ژزفوس(سرچشمه اش از برسوس بوده) گوید، در هفدهمین سال پادشاهی نبونعید کوروش رهبر پارسی ها که همه آسیا را به زیر فرمان در آورده بود، با سپاهی بزرگ برای نبرد به سمت بابل رفت. ... این داستان را یوسی بیوس (Eusibius) نیز، از روی نوشته آبیدنوس آورده است، و چنانچه گفتیم ، سرچشمه اصلی آنها روایت برسوس بوده است.

www.takbook.com

--

-یهود، بابل و عملکرد کوروش

یهود سقوط بابل و آزادی خود را یک رویداد پیشگویی شده بیان کرده از اینکه بخت نصر دوم(پادشاه بابل) در حدود سال ۵۸۶ قبل از میلاد سرزمین یهود را فتح و معبد سلیمان را خراب و هزارها نفر از مرد و زن یهود را از سرزمین قوم یهود حرکت داده به بابل آورد، که تا زمان پیروزی کوروش در بابل اسیر بودند، که کوروش فرمان آزادی یهودی ها(این فرمان نگه داری شده در همدان) برای بازگشت این قوم به سرزمین خود، به همراه کمک مالی برای بازسازی معبد و بازگرداندن ظرف های طلا و نقره آنها را داد.

آنچه از دانسته ها در مورد عملکرد کوروش پس از فتح بابل در منبع های مختلف آمده، نشان از مهربانی و آزادی (که نسبت به همه ملت هایی که مورد ظلم پادشاه بابل قرار گرفته و اسیرو برده شده بودند) دارد، اما از تاریخ نگاری قوم یهود این گونه برداشت می شود که کوروش بزرگ توجه خاصی به قوم یهود که در بند پادشاه بابل بودند داشته.

نقاشی از رفتن یهودی ها به نزد کوروش

www.takbook.com

پیرنیا علت این مورد را این گونه بیان می کند که، بعضی گفته اند، چون این قوم در زمان فتح بابل به کوروش کمک کرده اند، کوروش خواسته قدردانی خود را نشان دهد. برخی نیز موقعیت سرزمین یهود را علتی بر این موضوع دانسته. و برخی نیز علت را نزدیکی مذهبی دانسته. ولی از آنچه در بیانیه بابلی او دیده می شود، کوروش درباره بنی اسراییل همان کرده که نسبت به اسیرهای ملت های دیگر نیز انجام داده بود، یعنی باورهای مذهبی همه ملت ها را محترم شمرده. تفاوت فقط در این است، که حس سپاسگذاری و قدردانی بیشتر ملت های مورد نظر(که توسط کوروش به آزادی رسیدند) چون ضبط نشده، به ما نرسیده ولی رضایت ملت یهود و شادمانی آنها توسط آنها ضبط شده و رویدادهای آن امروزه به ما رسیده.

یهودی ها در کتاب دانیال(قسمتی از اهل عتیق، که گفته شده توسط خود دانیال نوشته شده) روایتی افسانه مانند را بیان می کنند در مورد فردی به نام دانیال که در دیگر تاریخ نگاری ها از بابل و فتح آن توسط کوروش، نامی از چنین فردی برده نشده.

خلاصه آن به این گونه بوده که شبی بلشصر (پادشاه بابل) مهمانی بزرگی ترتیب می دهد و در آن مهمانی از ظرف های طلا و نقره که نبوکد نصر از اورشلیم آورده بود به عنوان وسایل نوشیدنی مورد استفاده قرار گرفت. که ناگهان انگشت های دست انسانی بیرون آمد و بر روی دیواری نوشت. پادشاه که با دیدن دست، نگران و پریشان شده بود، خواست تا آن نوشته را بخوانند و آن را تفسیر کنند، و برای فردی که موفق به این کار شود پاداش بزرگی قرار داد که دانیال توانست آن را خوانده و تفسیر کند. با چنین مفهومی که پدر تو که مغرور گشت، پادشاهی را از دست داده و پادشاهی تو نیز تقسیم خواهد شد.

www.takbook.com

نقاشی از مهمانی بلشصر

در دیگر کتاب های قوم یهود از نابودی این قوم(یهود) به علت فساد و به نوعی مجازات شدن آنها توسط خدای این قوم به وسیله آشور و سپس از نابود شدن خود آشور گفته شده و اینکه باز هم خدای قوم یهود برای نجات این قوم از اسارت فردی(منجی) را برانگیزد. یهود آن منجی را خشم خدای خود نسبت به آشور و رهایی بخش آنها از اسارت می خواند.

و قوم یهود که منتظر پایان دوره قدرت نمایی آشور(بابل) بود و فردی را که به این قدرت نمایی پایان داده را منجی خود دانسته که با پیروزی هایی که کوروش بزرگ بدست می آورد و کم کم به سمت بابل نزدیک می شد، یهودی ها که امید خود را به آمدن یک منجی از پشت داوود و هم نژاد خود از دست داده بودند، کوروش بزرگ را نجات دهنده خود خواندند و او را فرستاده خدای قوم یهود دانسته برای نجات این قوم از اسارت.

و قوم یهود، کوروش را فردی معرفی می کند که خدای یهود را ستایش کرده، اما این متفاوت است با واقعیتی که از زبان خود کوروش در منشور یا لوحه کوروش بیان شده، چون کوروش نه تنها یک خدا را ستایش نکرده، بلکه همه خداها و باورها برای او قابل احترام و ستایش بوده و با ساخت و ترمیم معبدهای خداهای سرزمین های مختلف(که معبد خدای قوم یهود تنها یکی از آنها بوده که به علت

www.takbook.com

اختلاف های بین قوم یهود ساخت این معبد به مشکل خورده و به عقب افتاد) این را نشان داده و همچنین کوروش بزرگ برای پیروزی های خود از خدای خداها که در واقع خدای بابل، مردوک بوده، سپاسگذاری کرده و پیوسته خدای بابل را ستایش می کند، نه خدای قوم یهود را.

در نهایت کوروش بزرگ ظرف های خانه خدای یهود را که در زمان نابودیه معبد آنها بعد از شکست توسط بابلی ها برده شده بود به خود آنها بازگرداند.

و پس از آن کوروش بزرگ دارای جایگاه ویژه ای در تاریخ یهود شد. و یهودی ها در کتاب های مختلف از کوروش و بخشندگی او یاد کردند و کوروش را به نوعی مسیح یا نجات دهنده(ماشیاح) خود خواندند که از طرف خدای قوم یهود(یهوه) برگزیده و یاری شد تا در نهایت رضایت خاطر یهوه را فراهم کرد.

نقاشی از یهودی ها نزد کوروش بزرگ

و یهود برای پاسخ به پیشینه کوروش بزرگ که از یهود نبوده پس چگونه می توانسته منجی آنها بوده باشد، در دوره های بعد دست به تحریف تاریخ هم زدند، به طوری که در سروده های یک شاعر

www.takbook.com

یهودی-ایرانی در قرن حدود ۱۴ به نوعی در پاسخ به این که چرا منجی قوم یهود یک یهودی نبوده و این که چرا این قوم را پس از آزادی به اسراییل فرستاده و فرمان بازسازی معبد آنها را داده می باشد که در واقع یک نوع تحریف تاریخ بوده و در آن پدر و مادر(یک یهودی به نام استر معرفی می کند) کوروش را افرادی معرفی می کند که ارتباطی با واقعیت تاریخ در مورد پیشینه کوروش نداشته.

شاپور شهبازی در بیان قسمتی از پژوهش گستون مسپرو G.Maspero بیان میکند که، یهودی ها که در بابل بودند، از جوانمردی های کوروش در مورد همه ملت ها به ویژه در مورد بابلی ها چندان دلخوش نبودند. از سوی دیگر تا هنگامی که راه رفتن به سوی سرزمین موعود به روی آنها باز نشده بود، همواره در جوش و خروش بودند. پس وقتی کوروش راه را نشان آنها داد، تنها دین دارهای تهی دست به آنجا(سرزمین موعود) شتافتند، و گروهی از یهودی های توانگر، پیشه و امور مالی خود در بابل را رها نکردند و در همان جا ماندند، زیرا نیک می دانستند که بابل شهری بود بزرگ و ثروتمند و پر از میوه و خواروبار، و دارای خانه های خود و کنیزهای زیبا، و اینها بر منطقه ای گرم و بیابانی و بی پولی(که در سرزمین موعود پیش روی آنها بود) برتری داشت.

با توجه به بیان این واقعیت ها از پژوهش های گستون مسپرو و دیگر رویدادها به مانند اینکه کوروش بزرگ یهودی نبوده، پس نمی توانسته منجی پیش بینی شده آنها بوده باشد و همچنین کوروش بزرگ که بر خلاف پیش گویی های قوم یهود که خواهان نابودی بابلی ها بودند، با بابلی ها به مهربانی رفتار کرد، می توان چنین نتیجه ای گرفت که قوم یهود تنها از یک اتفاق تاریخی که توسط کوروش بزرگ به انجام رسیده بود، به نفع پیش فرض های مذهبی خود استفاده کردند، که این پیش فرض ها هم تنها توسط تعدادی از یهودی ها پشتیبانی میشد. و بر خلاف آنچه در نوشته های یهود از توهین و بد رفتاری های بابلی ها با آنها گفته شده، آنچه واقعیت ها نشان می دهد مخالف گفته های یهودی ها بوده، چون آنها در بابل فضای کافی برای رشد و خوشگذرانی داشته و توانستند به سرمایه و رتبه های بالای اجتماعی در آنجا دست یابند، به طوری که پس از آزادی فقط تعدادی از آنها که سطح اجتماعی پایینی داشتند به سرزمین خود بازگشتند و بقیه که در فضای مناسب بابل توانسته بودند به جایگاه های بالایی دست یابند، در همان جا ماندند و هیچ گاه حاضر نمی شدند از این جایگاه که برای آنها خوشگذرانی، ثروت و کنیزهای زیبا در پی داشت دل بکنند و به یک سرزمین بیابانی که بدونه داشتن شرایط مناسب برای بهره برداری های تجاری از قشر ضعیف برای بهره برداری های مادی و جنسی از آنها بوده بروند، یهودی ها خواستار سودی بوده به همانند سود و خوشگذرانی های حاصل از بهره برداری هایی که توانستند از اهالی بابل در جهت رسیدن به منافع خود ببرند.

www.takbook.com

بهره برداری هایی که نه تنها در آن زمان که در دیگر زمان ها هم با پیش فرض گرایی مذهبی توانستند به شکل های مختلف، در نقطه های مختلف انجام دهند به طوری که در زمان قدرتمند بودن به بهره برداری های مادی و جنسی از بومی ها و در زمان ضعیف بودن به مظلوم نمایی و تحریف رویدادهای تاریخ جهت ایجاد ساختارهای پایه ای برای دوباره به قدرت رسیدن در آینده و تکرار بهره برداری های مالی و جنسی به نفع خود از بومی ها و دیگر سرزمین ها بوده.

و امروزه در سرزمین یهودی ها(اسراییل) مکان هایی را به نام کوروش نامگذاری کرده اند.

www.takbook.com

--

-مهمترین نتیجه های پیروزی کوروش بر بابل و اثر پذیری مذهب های سامی از زرتشتیت

شاپور شهبازی به چند مورد از مهمترین نتیجه های پیروزی اشاره می کند که در خلاصه ای از آن می توان به مواردی اشاره کرد مانند

افزوده شدن دو استان جدید به سرزمین هخامنشی ها.

کم شدن دشمن های کوروش که اکنون تنها مصر و قسمت هایی از یونان(شامل اسپارت) مانده بودند.

برخوردار شدن و افزایش بازرگانی بین منطقه های مختلف با از میان رفتن دشمنی و ساخته شدن راههای بازرگانی و نظامی نوین.

آشنایی یونانی ها و بیگانه هایی که تا پیش از آن از دانش و آموزش های موجود در بابل بازمانده بودند و در نتیجه افزایش اثر پذیری دیگر سرزمین ها از اندیشه های بابل.

و اما شاپور شهبازی از مهمترین نتیجه های این پیروزی را به نقل از کتاب جهانداری پارس ها، ترجمه د.منشی زاده اینگونه بیان می کند که، از مهمترین نتیجه این پیروزی بازگشت جهودان به پلستین(فلسطین) بود که خود دو نتیجه داشت،

۱-یکی آنکه این قوم سرگردان و کینه جوی، برای نخستین بار با مردمی سروکار یافت که آزاد منش و بزرگوار بودند و آن آزادی و بخششی که کوروش و جانشین های او به آنها(یهودی ها) نمودند هنوز به آنها نشان داده نشده است، و چنانچه تاریخ نشان داده، آنها تنها در ایران از یاوری و پشتیبانی فرمانرواها برخوردار بودند. بنابر این می توان گفت که ایشان آزادی خود را از هخامنشی ها دارند و این هخامنشی ها بودند که تورات را قانون نامه رسمی یهودی ها کردند.

۲-و شاپور شهبازی مورد دوم را در دگرگونی های فراوانی می بیند که دین اسراییلی ها در برخورد با دین مزدیسا یافت. اندیشه و پذیرش رهاننده جهان از اندیشه سوشیانسهای زرتشتی گرفته شده است. خدایی که پیروان موسا می پرستیدند کینه جو و زود خشم و گاهی ویرانگر بود ولی چون با خدای زرتشت روبرو شد از آب و تاب افتاد و آرام تر گشت، فرشته ها، که در دین موسا دیده نمی شوند، از امشاسپندان زرتشتی تقلید شده اند و میکاایل و رفاایل و جبراایل و جز آن نام یافته اند.

www.takbook.com

دیوها و سردسته آن شیطان از دیوها و اهریمن مایه گرفته است، تا جایی که دیو بزرگ جهودان یعنی آسموده چیزی جز واژه Aeishma Diva(دیو خشم) نیست.

جهان آینده، دوزخ و بهشت و روز رستاخیز و سنجش گناه ها و پل صراط(همان پل چینوت زرتشتی) همه و همه به جهودان رسیده است و از روی تورات آنها در دینهای سامی دیگر پخش شده، و اینها همه نتیجه پیروزی کوروش بر بابلی ها بوده است.

www.takbook.com

--

-بازگشت کوروش از منطقه غرب تا مرگ او

--

-دیدگاه برس، تاریخ نگار یونانی به شرح پیرنیا

با توجه به نقل قولی که از این تاریخ نگار می کنند، نوشته بود، که کوروش با قوم دها یا داه جنگ کرده و در میان نبرد کشته شد. دها قومی بوده سکایی که در نزدیکی گرگان سکونت داشتند.

www.takbook.com

--

-تاریخ نگاریه هرودوت در مورد مرگ کوروش

هرودوت در مورد چگونگی فوت کوروش اطمینان نداشته و اینگونه می گوید که، حکایت در مورد فوت او زیاد است، روایت من به حقیقت نزدیک تر است.

کوروش بزرگ بعد از فتح بابل، به نبرد ماساژت های جنگجویی رفت که در قسمت های شرقی رود آراکس(به نظر منظور هرودوت رودخانه ای در قسمت شرقی دریای کاسپین بوده و نباید آن را با ارس اشتباه گرفت) سکونت داشتند.

(ماساژت ها را می توان یکی از تیره های سکایی در نظر گرفت، که این قبیله ها هم در مسیر مهاجرت خود با دیگر قبیله های آریایی(ماد، پارس و...) به فلاتی که بعدها به علت ورود همین آریایی ها ایران خوانده شد، همراه شدند، اما ورود آنها به این قسمت ها موجب نبرد آنها با مادها و آشوری ها شده که گاهی برای آشوری ها و گاهی هم برای مادها می جنگیدند.

تا اینکه در نهایت مادها آنها را عقب نشاندند، اما هجوم ها تا زمان هخامنشی ها ادامه داشته، تا اینکه داریوش هخامنشی برای عقب نشاندن آنها تا مرزهای داخلی اروپا پیش رفت.)

هجوم های این قوم و ناآرامی هایی که مرزهای هخامنشی را تهدید می کرد، موجب شد تا در نهایت کوروش وادار به نبرد با آنها شود.

هرودوت اینگونه نگاشته است که در ابتدا کوروش خواست تا با ملکه ماساژت ها که در آن زمان بیوه پادشاه سابق بود ازدواج کند. اما ملکه این درخواست کوروش را نه برای خواستن خود او که، یک نوع بدست آوردن سرزمین ماساژت ها پنداشت و با آن مخالفت کرد.

ملکه را هرودوت، ت می ریس نامیده.

www.takbook.com

نقاشی از تومیریس

هرودوت ادامه می دهد که ملکه پیامی را برای کوروش می فرستد با این مفهوم که، شاه مادی ها، کارهایی که می کنی را رها کن و نمی دانی نتیجه این کارها چه خواهد بود. به آنچه داری بسنده کن و بگذار ما هم در سرزمین خود فرمانروایی کنیم. اما اگر این پند را نمی پذیری، برای وصل کردن دو ساحل رود به بیهوده رنج نبر. ما به مسافت سه روز راه از ساحل دور می شویم تا تو بتوانی وارد سرزمین ما شوی و اگر ترجیه دادی که ما به سرزمین تو بیاییم، تو نیز همین کار را انجام بده.

کوروش بعد از اینکه از این پیام آگاه شد، به مشورت با بزرگها پرداخت، که همه گفتند بهتر است ما دور شویم و ملکه ماساژت ها به این طرف بیاید. اما کرزوس، که دیگر کوروش را همراهی می کرد با آنها مخالف بوده و گفت، کوروش اگر تو خود را جاویدان می دانی و در مورد لشکر خود نیز چنین می پنداری، بهتر است که من چیزی نگویم(یعنی بگذاری تا ملکه ماساژت وارد این سرزمین شود)، ولی اگر قبول داری که تو نیز از بشری و لشکر تو نیز از بشر هستند، قبل از هر چیز باید بدانی که کارهای

www.takbook.com

انسان مانند چرخ است، که نمی گذارد انسان برای همیشه سعادتمند باشد. ... اگر ما اجازه دهیم که ماساژت ها به طرف ما بیایند، این برای تو خطرناک خواهد بود، در صورتی که تو شکست بخوری، همه سرزمین را از دست خواهی داد چون آنها بعد از پیروزی بر تو برنخواهند گشت و به دیگر نقطه ها هجوم خواهند برد. اما در صورت فتح، تو چندان بر آنها برتری نخواهی داشت، که از رود عبور کرده دشمن را در همه جا تعقیب کنی، ولی خواهی خواست که چنان کنی و... . من عقیده دارم که از رود بگذریم و به قدری که ماساژت ها عقب می نشینند، پیش برویم و بعد سعی کنیم که آنها را شکست دهیم. و... .

و در ادامه کرزوس از نقشه ای می گوید برای شکست دادن ماساژت ها، اینکه مواد خوراکی و شراب را در اردویی قرار دهیم که به دست دشمن می افتد، وقتی آنها به اردو برسند و آن همه خوردنی و مشروب های خوب را بیابند، جنگ را فراموش کرده به خوردن و آشامیدن خواهند پرداخت و ما در این صورت می توانیم کارهای بزرگ انجام دهیم.

کوروش نظر کرزوس را پسندید و در پیغامی به ملکه ماساژت ها از او خواست که عقب بنشیند، چون کوروش می خواهد وارد سرزمین او شود.

پس از آن کوروش، کرزوس را به کمبوجیه(پسر کوروش که در صورت کشته شدن کوروش می بایست جانشین شاه شود) سپرد و گفت که او را همیشه محترم بدارد. سپس کمبوجیه و کرزوس را به پارس فرستاد و خود به همراه لشکرش به آن طرف رود رفتند.

کوروش در خواب دید که پسر هیستاسپ(ویشتاسب) با پرهایی که در شانه اش دارد، آسیا و اروپا را پوشانده است. پسر هیستاسپ که داریوش نام داشت به علت سن پایین در پارس مانده بود و به جنگ نیامده بود.

کوروش چون خواب را معنی دار دید آن را با هیستاسپ در جریان گذاشت، و پسر او را بر ضد خود دانست و از هیستاسپ دادرسی پسرش را خواست.

اما در واقع مفهوم این خواب از دید هرودوت، مرگ کوروش و رسیدن پادشاهی او در نهایت به داریوش بوده.

کوروش نقشه کرزوس را پیاده کرد و حدود یک سوم از ماساژت ها پس از فتح اردوی مورد نظر وقتی خود را پیروز یافتند، با عادتی که داشتند بعد از پیروزی به جشن پرداخته و زیاد خوردند و آشامیدند. و

www.takbook.com

همینکه ماساژت ها به خواب رفتند، ارتش کوروش به آنها هجوم برده تعدادی کشته و بقیه اسیر شدند که پسر ملکه که نامش سپارگاپی سس بود، هم جزو اسیرها بود.

ملکه بعد از اطلاع از اتفاق هایی که برای لشکر او افتاد، پیغامی برای کوروش فرستاد که، ای کوروش، که از خونخواری سیر نمی شوی، خوشنود نباش، که اینگونه پسر مرا اسیر کرده ای، مغرور نباش که به این روش به او دست یافته ای، چون این کار در دشت نبرد و از راه مردانگی نبود.

نقاشی از فرستادن پیام از تومیریس به کوروش

حالا پند من را که به صلاح تو است گوش کن، پسر من را پس بده و از سرزمین ما بیرون برو، بدونه آنکه مجازات شوی. اگر چنین نکنی، به خاطر بلایی که به سر نیروهایم آوردی سوگند می خورم به خدای آفتاب(خدای ماساژت ها) که تو را از خونخواری سیر کنم، اگر چه تو سیر نمی شوی.

کوروش به پیغام ملکه توجهی نکرد. پسر ملکه وقتی از مستی خارج شد و به خودش آمد و به آنچه اتفاق افتاده بود آگاهی یافت، از کوروش خواست که او را آزاد کند و همین که از غل و زنجیر آزاد شد خود را کشت. ملکه هم که بی توجهی کوروش را به پیغام دید، ارتش خود را جمع و حمله کرد.

www.takbook.com

در ادامه هرودوت به شرح نبرد که آن را نبردی بزرگ خوانده می پردازد که نهایت این نبرد سنگین که هیچ یک از دوطرف پا پس نگذاشته، این ماساژت ها بودند که پیروز شدند. و کوروش یکی از کشته شده های نبرد بود. هرودوت مدت پادشاهی کوروش را ۲۸ سال دانسته. سپس ملکه دستور داد ظرفی را پر از خون انسان کنند و سر کوروش را که از پیکرش جدا ساخته بود را در آن ظرف خون انداخت و با تمسخر گفت،

نقاشی از تومیریس و مرگ کوروش

هر چند من تو را در جنگ شکست دادم، ولی تو از راه فریب مصیبتی برای من ایجاد کردی و پسرم را از من گرفتی. همانگونه که به تو گفته بودم، اکنون تو را از خونخواری سیر می کنم.

www.takbook.com

--

-نقد تاریخ نگاری هرودوت در مورد مرگ کوروش بزرگ

هرودوت خود بیان می کند که روایت ها در مورد مرگ کوروش زیاد است، اما روایتی که من بیان می کنم به حقیقت نزدیک تر می باشد.

این گفته هرودوت نشانی از صداقت این تاریخ نگار بوده که روایت خود را تنها رویداد ممکن در مورد سرنوشت و پایان زندگی کوروش بزرگ ندانسته و بیان می کند که به نظرش این روایت به حقیقت نزدیک تر است که این نشان می دهد که ممکن است روایت او در مورد مرگ کوروش درست نبوده باشد.

یکی از موارد نقد این پایان برای کوروش، وجود آرامگاه او در پاسارگاد بوده که به روایت هرودوت ارتش کوروش شکست سنگینی خورده و سر کوروش به نزد ملکه برده شده است و در این صورت بازگرداندن جسد او، آن هم بدونه سر و انتقال آن به پاسارگاد کمی دور از انتظار می نماید.

نقاشی از تومیریس و مرگ کوروش

www.takbook.com

ریچارد فرای پژوهشگر شرق شناس آمریکایی در نقد تاریخ نگاری هرودوت در مورد پایان زندگی کوروش بزرگ می گوید که ممکن است داستان هرودوت ساختگی باشد، اما گرفتن آسیای میانه توسط کوروش درست می باشد به دلیل وجود شهر سایروپلیس در سغد که نشان دهنده گستردگی فتح های کوروش در شرق می باشد.

--

-روایت کتزیاس در مورد مرگ کوروش

کتزیاس که قسمت هایی از تاریخ نگاری او بی شباهت به افسانه نبوده، در مورد مرگ کوروش نظری متفاوت با هرودوت داشته و مرگ کوروش را در میدان نبرد و توسط یک ملکه نمی داند و مرگ کوروش را به خاطر زخمی می داند که در میدان نبرد خورده بود.

www.takbook.com

--

-روایت کتزیاس به شرح پیرنیا

کتزیاس اینگونه شرح می دهد که کوروش به نبرد سرزمینی می رود که به اهالی آن دربیک می گفتند. پادشاه این قوم آمرایوس نام داشت. نبرد سختی در گرفت، دربیکی ها توانستند سواره نظام را به کمینی بکشانند که با فیل های خود انتظار آنها را می کشیدند. سواره نظام پراکنده شد، اما دوباره توانست جمع شود. کوروش از اسب به زیر افتاد و یکی از جنگجوهای هندی(از متحدهای دربیک ها) زوبینی به طرف او پرتاب کرد که به ران او برخورد. کوروش را بلند کرده و به اردو بازگرداندند.

در این نبرد از دو طرف درگیر حدود ده هزار نفر کشته شدند.

روز دیگر آمورگس(پادشاه سکایی) با ۲۰ هزار مرد جنگی برای کمک به پارسی ها وارد نبرد شد. حمله های سخت او دربیک ها را از جا کنده و لشکر آنها را پراکنده و شکست داد. پادشاه دربیک ها با دو پسرش کشته شدند. میزان کشته شده های دربیک ها حدود ۳۰ هزار نفر بوده و پس از آن دربیک ها به زیر فرمان پیروزهای جنگ رفتند.

دیوارنگاری مربوط به دوره داریوش بزرگ از یک رهبر سکایی شکست خورده

www.takbook.com

کوروش وصیت های خود را کرده و تخت پادشاهی را به پسر بزرگ خود کامبیز(کمبوجیه) و حکومت بر قسمت هایی از پادشاهی را به پسر کوچک خود تانیوک(بردیا) سپرد به طوری که قسمت های تحت حکومت پسر کوچک از مالیات معاف بوده.

و کوروش سه روز پس از آن درگذشت.

www.takbook.com

--

-روایت گزنفون در مورد مرگ کوروش

وقتی که حضور کوروش در بابل دیگر لازم نبود و کارها در بابل به خوبی پیش می رفت، دیگر زمان بازگشت به سرزمین خود فرا رسیده بود و گزنفون در این قسمت به شرح کامل روش توقف لشکر بزرگ کوروش در زمان اردو زدن و زمان حرکت و نظم خاصی که کوروش به آن داده بود تا هر قسمت و هر فردی جایگاه خود را در اردو دانسته، تا کارها با سرعت بیشتری در زمان توقف یا هنگام غافلگیر شدن توسط دشمن و همچنین زمان حرکت انجام شده، می پردازد.

کوروش پس از ورود به ماد، با هدیه های گرانبها به دیدن کیاکسار رفت و از تهیه دیدن محلی مناسب برای کیاکسار در بابل گفت برای زمانی که به سمت آن سرزمین می رود و کیاکسار هم در مقابل به وسیله دخترش تاجی از زر، گردن بند، دست بند و یک لباس مادی به کوروش بخشید.

وقتی دختر جوان تاج را بر سر کوروش گذاشت، کیاکسار گفت، کوروش این دختر من است، او را برای همسری با تو برگزیدم، همانگونه که پدر تو هم همسر دختر پدر من شد و تو حاصل آن ازدواج هستی. و چون جانشینی ندارم، تمام ماد را جهیزیه دخترم قرار می دهم.

کوروش پاسخ داد، کیاکسار، من ارزش آنچه به من بخشیدی را خوب می فهمم، اما پیش از آنکه پاسخ قطعی بدهم باید با پدر و مادرم مشورت کنم. سپس کوروش بزرگ به دختر کیاکسار هدیه هایی با ارزش و زیبا بخشید و پس از آنکه خاطر او را شاد و امیدوار ساخت به سمت پارس رفت.

وقتی به مرزهای پارس رسید، قسمت بزرگ ارتش در همان جا اردو زدند و کوروش به همراه دوست ها و تعداد کمی از نیروهای ارتش به شهر رفتند. کوروش برای خانواده، دوست ها، کارمندهای دولت، پیرمردها، و بزرگ های قبیله ها هدیه هایی به همراه برد.

در این زمان کوروش بخشندگی هایی نسبت به مردها و زن ها پارس کرد، با توجه به رسمی که وقتی پادشاه های پارس پیروزمندانه از جنگی باز می گردند هدیه هایی می بخشند.

سپس کمبوجیه(پدر کوروش) برای بزرگ های پارس سخنرانی کرد و از بزرگهای پارس سپاسگذاری کرد که با اعتمادی که به کوروش کرده و ارتشی را که به او سپردند، اکنون کوروش توانست با پیروزی ها و پیشرفت هایی که در ارتش ایجاد کرد، به بهترین شکل پاسخ اعتماد شما را بدهد و نامی نیک و

www.takbook.com

بزرگ از ما در دیگر سرزمین ها بسازد و سپس گفت، ولی اگر تو، ای کوروش اگر مغرور شده و بخواهی به سود خود فرمانروایی کنی و شما، پارسی ها اگر به خاطر حسد بخواهید به کوروش ضرر برسانید، بدانید که خود را از سعادت بزرگی محروم کرده اید. پس کوروش از پارس و قانون های آن در مقابل دشمن حفاظت کرده و شما پارسی ها هم عهد ببندید که در مقابل دشمن های پادشاهی کوروش و دست اندازی ها به قلمروی او، هر گاه نیاز به کمک داشته، به کمک او شتاب خواهید کرد. تا زمانی که من زنده ام دولت پارس به دست من است، و پس از مرگ من اگر کوروش غایب بود، به همانگونه که من امروز مراسم قربانی را به جا می آورم، فردی لایق را برای انجام مراسم سپاسگزاری از خداها قرار دهید.

سخن های کمبوجیه مورد استقبال کوروش و پارسی ها قرار گرفت.

سپس کوروش به ماد بازگشت و دختر کیاکسار را به همسری برگزید.

پس از آن کوروش به بابل بازگشت و برای اداره منطقه های مختلف از نظر نظامی، گزینش حاکم ها و روش های اخلاقی و مدیریتی که حاکم ها باید داشته و انجام دهند را به آنها آموزش داده و برنامه ریزی انجام داد و در نهایت هر کدام را با ارتشی به قسمت های مورد نظر برای اداره و حفاظت از آن منطقه ها فرستاد.

تصویری از بابل باستان

www.takbook.com

و به آنها گفت که در سال آینده همین زمان خود را برای یک بازدید کلی از سواره نظام و دسته های ارابه جنگی، نیروها و سلاح آماده سازند.

و این گونه بازدید ها هر ساله توسط نماینده ای قدرتمند از طرف کوروش انجام می شد تا اگر حاکم ها نیاز به کمک نظامی داشتند به آنها کمک شود و یا اگر در نوع حکومت آنها خشونت و خودسری مشاهده شد، آنها را تنبیه کنند و یا اگر در کار حاکم ها برای رسیدگی به مردم، آبادی زمین های بایر، میزان مالیات و دیگر وظیفه و تکلیف ها کوتاهی دیده می شد، نماینده کوروش بزرگ به آن رسیدگی می کرد و یا کوروش بزرگ را در جریان این کوتاهی می گذاشت که در بعضی موردها کوروش بزرگ آن حاکم را به حضور فرا میخواند و یا او را از پستی که داشت کنار می گذاشت. مردم نماینده کوروش بزرگ را پسر پادشاه یا چشم پادشاه می خواندند.

گزنفون راه اندازی چاپارخانه(پست خانه) را برای انتقال هر چه سریعتر پیام ها را از کارهای کوروش بیان کرده.

بعد از یک سال به فرمان کوروش بزرگ ارتش در بابل جمع شد که ارتشی بسیار بزرگ بوده از حدود دوازده لشکر سواره نظام، دو هزار ارابه جنگی و شصت لشکر پیاده نظام که کوروش بزرگ یک سفر جنگی را در پیش گرفت که هفت ماه به طول انجامید.

گزنفون پس از شرح نبردها ، از سه منطقه بابل، شوش و همدان نام می برد که پادشاه قسمتی از سال را به ترتیب هفت ماه، سه ماه زمستان و دو ماه در هر یک از این قسمت ها می گذراند.

علاقه مند بودن مردم به کوروش در چنان سطح بالایی بود که اهالی هر سرزمین آنچه از کارهای صنعتی، جاندارها، میوه که بیشتر از نیاز خود داشتند و بهترین محصول های خود را به او می دادند و کوروش بزرگ هم در مقابل چیزهایی که می دانست اهالی سرزمین ها نیاز دارند در مقابل هدیه های آنها به هدیه دهنده ها تقدیم می کرد.

گزنفون ادامه می دهد که کوروش بزرگ در زمانی که هفتمین بار پس از ایجاد پادشاهی یا امپراتوری، سرتاسر سرزمین های وسیع را سرکشی می کرد و زمانی که دیگر پیر شده بود و پدر و مادر او چند سال قبل فوت کرده بودند، در سفری به پارس و انجام مراسم برای خداها به قصر خود رفت و در خواب

www.takbook.com

ندایی به او رسید که از رسیدن زمان مرگ او خبر می داد. پس از آن کوروش پس از انجام مراسم قربانی برای خداها از آنها سعادتمندی سرزمین، دوست ها، خانواده و پایانی شرافتمندانه برای خود خواست.

سپس به قصر بازگشت و چند روزی را به استراحت پرداخت، در حالی که اشتها و توان او کم شده بود، درخواست کرد که پسرهای او به دیدنش بروند. و درکنار آنها از دوست ها و بزرگهای پارس هم خواست که به دیدن او بروند.

و سپس بعد از جمع شدن همه، کوروش وصیت های خود را بیان کرد که گزنفون به شرح آنها پرداخته که قسمتی از آن در زیر می آید.

فرزندان و دوست های من دیگر زمان مرگ من فرا رسیده است و نشانه های آن را به خوبی درک می کنم. شما باید من را سعادتمند بدانید، ... تمام عمرم آنگونه که می خواستم، گذشت و هر آرزویی داشتم به آن رسیدم. ... هیچ گاه غرور یا شادی خارج از اندازه به خود راه ندادم. و اکنون در آخرین روزهای زندگی خود خوشبختم که شما فرزندانم را زنده می بینم و همچنین سرزمین و دوست هایم را سعادتمند می گذارم و می گذرم. برای جلوگیری از ایجاد اختلاف میان شما جانشین خود را امروز معرفی می کنم. فرزندانم هر دوی شما را به یک اندازه دوست می دارم، پس حکومت را به پسر بزرگتر(کمبوجیه) که با تجربه تر نیز می باشد، می بخشم. ... و تاناوکسار(بردیا) به تو سرزمین های ماد، ارمنستان و کادوسی ها را می بخشم. ... سختی های پادشاهی و جانشین من بودن بر عهده پادشاه است و این سختی ها مانعی است در راه خوشبختی و راحتی، اما این سختی ها به عهده تو نخواهد بود تاناوکسار. و اما تو، کمبوجیه فراموش مکن که داشتن عصای پادشاهی دلیلی بر حفظ پادشاهی نبوده، بلکه با اطمینان ترین راه، داشتن دوست های وفادار و صمیمی بوده و وفاداری در همه ذاتی نیست که اگر می بود مانند دیگر صفت ها در همه انسانها شاهد آن بودیم ... و یارهای وفادار با عملکردهای نیک و رفتارهای پسندیده به دست می آیند... از شما برادرها می خواهم که دست دوستی و اتحاد به هم بدهید و یار و یاور همدیگر باشید ... شما می دانید هیچ چیز بیشتر از خواب به مرگ شبیه نیست. و در این زمان است که روح انسان به ابدیت می پیوندد و از هر بندی آزاد و از علاقه مندی های جسمانی پاک و رها می شود در حالی که قسمت های مختلف جسم به محل اولیه خود باز می گردند. ... اگر روح پس از مرگ بدن، باقی می ماند، به احترام روح من، توصیه های من را به کار بگیرید. اما اگر شکل دیگری بوده و با مرگ بدن روح هم می میرد و باقی ماندن روح

www.takbook.com

وابسته به بدن است، پس از خداهایی که جاویدان هستند و همه چیز را تحت نظر و قدرت خود دارند، بترسید. ... از خداها بترسید و کار یا فکری نکنید که بر خلاف عدالت و درستی باشد.

... اگر عملکردها شما پاک و همراه عدالت باشد، نفوذ و قدرت شما پیشرفت خواهد کرد، ولی اگر در فکر خیانت به همدیگر باشید، اعتماد مردم را از دست خواهید داد. چگونه مردم می توانند به شما اعتماد کنند در حالی که شما نسبت به همدیگر نیز بی عدالت هستید. اگر به وصیت های من عمل کنید می توانید در کمال نیک بختی با یک دیگر وظایف خطرناک خود را انجام دهید. از تاریخ و سرگذشت های آن پند بگیرید. تاریخ آموزشگاه پند و عبرت است. و از آنهایی پیروی کنید که از راه عدالت و اتحاد پیروز و رستگار شده اند تا نام نیک از خود به یادگار بگذارید.

... فرزندهای من، وقتی زندگی من به پایان رسید، جسد من را در طلا ، نقره یا چیز دیگر نگذارید و هر چه سریعتر به خاک بسپارید. به راستی هیچ چیز بهتر از سپرده شدن به خاکی نیست که بهترین چیزهای خوب و زیبا را پرورش می دهد. چون همیشه یاور انسان ها بودم، نیکی به دیگران در من خوش دلی و آسایشی فراهم می ساخت که از همه شادی های عالم لذت بخش تر است.

دیگر به آگاهی از پایان زندگی خود رسیده ام. اگر از شما فردی می خواهد دستش را به من برساند و به چشم های من نگاه کند، پیش بیاید، ولی پس از مرگ و زیر نقاب می خواهم که شما فرزندانم و دیگران بدن من را نبینید، همه را به دور آرامگاه من فرا بخوانید، چه در میان خداها باشم و یا با مرگ، نابود و پایان یافته باشم(اشاره به نبودن زندگی پس از مرگ). در هر حال در جایگاهی امن و آسوده و اطمینان بخش به سر خواهم برد. هر که با توجه به رسم های قدیمی در آرامگاه من حاضر شود از او پذیرایی کنید. می خواهم همه بدانند که من به سعادت بزرگی نایل شده ام. ... و در آخر این حرف من را فراموش نکنید که اگر می خواهید به دشمن های خود ضرر برسانید، به دوست های خود نیکی کنید. بدرود فرزندهای عزیزم، وداع من را به مادر خود برسانید. بدرود دوست های من، چه آنها که حاضر هستند و چه آنها که اکنون در اینجا نیستند.

کوروش پس از آن، دست همه آنهایی که در گرد او جمع شده بودند فشرد، روی خود را پوشاند و درگذشت.

www.takbook.com

--

-سترابون تاریخ نگار و جغرافی دان یونانی نبرد کوروش با سکایی ها را این گونه روایت کرد.

بعضی می گویند از شکست و فرار کوروش در نبرد با سکاها. و سپس او به محلی که آذوقه و شراب فراوان جمع کرده بود، رفت. سکاها که در تعقیب او بودند، با رسیدن به این محل و استفاده از مشروب ها، مست شدند. پس از آن کوروش بازگشت و سکاها را شکست داد. و از آن به بعد سالگرد این پیروزی را با لباس های سکایی که زنها و مردها می پوشیدند و به رقص، موزیک و باده خواری می پرداختند، جشن می گرفتند.

--

-یونیانوس یوستینوس تاریخ نگار رومی از تاریخ نگاریه تروگوس پمپیوس، اینگونه روایت می کند.

لشکر بزرگ ماساژت در نبرد با کوروش شکست خوردند و پسر ملکه به خاک افتاد. بعد از رسیدن این خبر به ملکه او اشکی نریخت، ولی آتش کینه در او شعله ور شد. پس نقشه ای کشید و کوروش را در گردنه های کوه به دام انداخت و توانست کوروش را به همراه لشکر او که حدود ۲۰۰ هزار نفر می شدند، شکست دهد، به گونه ای که هیچ فردی از آن جان سالم به در نبرد تا خبر این شکست را به عقب برساند.

www.takbook.com

--

-ویل دورانت در مورد سکاها

بالاتر از سرزمین ارمنی ها و در کنار دریای سیاه، سکاها بیابانگردی می کردند، آنها مردم وحشی و درشت اندام قبایل جنگی نیمه مغول و نیمه اروپایی بسیار نیرومندی بودند که در ارابه به سر میبردند و زن های خود را سخت در «پرده» نگاه می داشتند، بی زین بر اسب ها سرکش سوار می شدند، جنگ می کردند تا زنده بمانند، و زندگی را برای آن می خواستند که بجنگند، خون دشمن های خود را می آشامیدند و پوست سر آنها را دستمال خود می ساختند. این مردم، با حمله های پیوسته خود، مایه ضعف آشور بودند و در حدود سالهای ۶۳۰-۶۱۰ قبل از میلاد به باختر آسیا هجوم آوردند و هر که را در سر راه خود می یافتند، می کشتند و همه جا را خراب می کردند. به این ترتیب، تا دلتای نیل پیش رفتند، آنگاه بیماری غریب در میان ایشان افتاد و گروه بیشماری از آنها را بکشت، و در آخر کار مغلوب مادها شدند و ناچار به سرزمین اصلی خود در شمال بازگشتند. این تاریخ مختصر نمونه دیگری از زندگی اقوام وحشی را، که در حاشیه دولتهای شرقی بزرگ قدیم می زیسته و مایه ناراحتی آن دولتها بوده اند، در برابر ما مجسم می سازد.

www.takbook.com

--

-پیرنیا در مقایسه روایت هایی که از کوروش بزرگ بعد بازگشت از بابل، توسط تاریخ نگارها روایت شده این گونه نتیجه گیری می کند،

از تمام روایت ها، به جز روایت گزنفون چنین استنباط می شود که کوروش پس از فتح بابل در شمال و شرق ایران به سکاها پرداخته و حدود ایران را به سیحون(سیردریا) رسانده، ولی در مورد جنگی که در آن کشته شده یا زخم برداشته گفته های تاریخ نگارها مختلف است، یعنی قومی را که با کوروش طرف بوده، هرودوت-ماساژت می نامد، کتزیاس-دربیک و برس کلدانی-دها.

نقاشی از نبرد سکاها

از جغرافیای سترابون(استرابون) دیده می شود، که این مردم هر سه سکایی بوده اند و ... نتیجه جنگ ها درست معلوم نیست، به قول هرودوت هخامنشی ها شکست خوردند، به قول کتزیاس کمکی از سکاها به آنها رسید و فتح کردند، به قول سترابون هم فاتح شدند. به هر حال، با وجود اینکه تاریخ نگارهای یونانی از کیفیت این جنگ ها چیزی ننوشته و فقط مرحله آخر آن را به طور خلاصه ذکر کرده اند، باز چنین استنباط می شود که بعد از فتح بابل کوروش در طرف شمال و شرق ایران مشغول جنگهای سخت و خونین بوده و بعضی اقوام سکایی را مطیع کرده. ... اما اینکه کوروش در جنگی با مردم سکایی زخم برداشته یا کشته شده است و یا اینکه در پارس به مرگ طبیعی در گذشته، باتحقیق نمی توان چیزی گفت، زیرا خود هرودوت هم می گوید، که روایت ها در مورد زندگی کوروش

www.takbook.com

مختلف است و او چیزی را که به حقیقت نزدیک تر می دانسته، نوشته است ولی در این هم تردیدی نیست که گزنفون آن روایتی را بیان کرده که با ستایش او نسبت به کوروش موافقت داشته. زمان مرگ کوروش را موافق مدرک هایی که در دست است در ۵۲۹ قبل از میلاد می دانند و با در نظر گرفتن آن مدت زمان پادشاهی او از زمان فتح همدان تا آن زمان ۲۲ سال بوده است، زیرا نبونید نوشته که کوروش در سال ششم پادشاهی او همدان را گرفت و این سال موافق حسابی که کرده اند به ۵۵۰ قبل از میلاد بر می گردد. ولی هرودوت مدت پادشاهی او را ۲۸ و کتزیاس،دینون و پمپیوس ۳۰ سال نوشته اند. به آن جهت که تاریخ نگارهای مورد نظر پادشاهی او در قبل از فتح همدان را نیز در نظر گرفته اند.

www.takbook.com

--

-روایت شاپور شهبازی در مورد پایان کار کوروش

از همه اینها(روایت های مختلف) می توان نتیجه گرفت که ماساژتها و داهه ها دست یکی کردند و در جنگ با کوروش چنان در ایستادند که سردار بی مانند(کوروش) به خاک افتاد،

کماندارهای سکایی مربوط به حدود سده چهارم پیش از میلاد

ولی ارتش او تن او را به دشمن نسپردند و به پارس بردند. سرنوشت سکاها درست روشن نیست. گمان می رود که کمبوجیه بر سر آنها لشکر کشیده و به کین پدر، آنها را در هم کوفت، زیرا می بینیم که در آغاز پادشاهی داریوش سرزمین سکاها فرمانبردار هخامنشی ها بوده است.

www.takbook.com

--

-پاسارگاد، آرامگاه کوروش بزرگ و داستان مادر سلیمان(افسانه ای ساختگی در مورد پاسارگاد و مقبره) و نتیجه گیری

« تنها عدالت برای گوسفندها دندان گرگ است.» آدولف هیتلر

--اینگونه که به نظر می آید، بیشتر بناهای ساخته شده توسط کوروش بزرگ، در پاسارگاد بوده. و با در نظر گرفتن نقشه و کاربرد باغ پاسارگاد و کاخ ها، می توان نشانی از یکی بودن طراحی در آن را مشاهده کرد، که به سلیقه یک فرد(کوروش بزرگ) انجام گرفته.

کاخ هایی که سالن های ستون دار، بدنه اصلی آن را تشکیل می دهند. این کاخ ها به عنوان کاخ مسکونی، کاخ دروازه و کاخ عمومی مورد استفاده قرار می گرفتند، با کتیبه هایی به زبان های عیلامی، اکدی و زبان مورد استفاده هخامنشی ها، که تعدادی از کتیبه ها نیز شامل نقش برجسته بوده اند(مانند انسان بالداری که تفسیرهای مختلفی از آن شده است) که امروزه تعداد بسیار کمی از کتیبه ها باقی مانده. و در این میان می توان به کتیبه هایی از کوروش بزرگ اشاره داشت.

www.takbook.com

--آرامگاه کوروش بزرگ در فاصله حدود یک کیلومتری جنوب غربی کاخ های پاسارگاد قرار داشت. این آرامگاه بر روی سکویی قرار گرفته که از قطعه های تراشیده شده سنگ تشکیل شده است، بنایی که بدون ملاط ساخته شده و به وسیله بست های فلزی سنگ های آن به هم متصل شده که این بست ها کنده و دزدیده شده، که برای جلوگیری از آسیب دیدن استقامت بنا به علت نبوده این بست ها، گودیهای مورد نظر به سرپرستی شهبازی را با تکه سنگ هایی تعمیر کردند.

آرامگاه کوروش بزرگ

در بالای سکو اتاق مخصوص قرارگیری جسد قرار داشته. این اتاق حدود ۲/۱۰ متر پهنا، ۳/۱۷ متر طول و ۲/۱۰ متر ارتفاع داشته، با یک ورودی کوچک. آرامگاه به وسیله سنگ هایی شیروانی مانند پوشانده شده.

حدود ارتفاع پله یا سکوهایی که به آرامگاه می رسد به اینگونه بوده، پله اول ۱۶۵ سانتیمتر که حدود ۶۰ سانتیمتر آن پنهان بوده به علت نتراشیده بودن آن. پله های دوم و سوم ۱۰۵ و پله های چهارم، پنجم و ششم ۵۷/۵ سانتیمتر ارتفاع دارند. پهنای پله یا سکوها حدود نیم و سطح سکوی ششم که قاعده اتاق آرامگاه را تشکیل می دهد، حدود ۶/۴۰ در ۵/۳۵ می باشد. و ارتفاع بنا کمی بیشتر از ۱۱ متر می باشد.

www.takbook.com

آرامگاه کوروش بزرگ به احتمال زیاد به فرمان خود او ساخته شده بود. و در زمان هخامنشی ها دارای احترام بسیار بوده و به خوبی از آن نگه داری میشده است.

سقف آرامگاه و اختلاف نظر ها در مورد آن به اینگونه که سقف از داخل مسطح بوده اما از بیرون دارای شیب بامی است. شیب دار بودن سقف از بیرون و خالی بودن پشت آن با توجه به ارتفاع سقف داخلی، موجب اخلاف نظر هایی در مورد آن شده. به این گونه که عده ای این محوطه خالی را محل دفن مرده دانسته اند، و اینگونه که شواهد تاریخی نشان می دهد با توجه به همین دیدگاه، سنگ های سقف را برای ایجاد حفره ای به داخل فضای خالی شکسته اند و بعضی اهالی از آنجا بالا رفته و از سوراخ ایجاد شده داخل دخمه را دیده اند و فردی به نام فرصت شیرازی به نقل از افرادی که مدخل را دیده بودند، بیان می کند که در آن تابوتی از سنگ بوده که مرده در آن تابوت بوده. ولی اکنون جسد از بین رفته است.

و این قسمت میان تهی ترسیم شده بر اساس طرح دیوید استروناخ را می توانید در زیر ببینید.

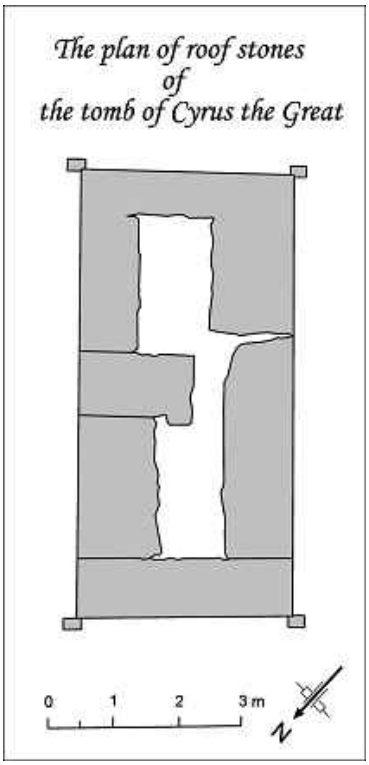

نقشه ای از سقف اتاقک آرامگاه کوروش بر پایه طرح دیوید استروناخ

www.takbook.com

و با بررسی شهبازی در مورد این قسمت که فرصت شیرازی از آن یاد کرده(از وجود یک یا دو تابوت در آن قسمت که این فرضیه در گذشته طرفدارانی داشته است)، این قسمت میان تهی تشکیل شده از یک گودی به طول ۴/۷۵ و به عرض یک متر و عمق ۸۵cm نام برد. و برای اینکه درازی این گودی استقامت سقف را متزلزل نکند، آن را دو تکه ساخته اند.

و در بازسازی های بعد از آن، سوراخ موجود در سقف مرمت شد.

آقای سامی(باستان شناس) در مورد این آرامگاه نظری دارد به این گونه که او پی به تهی بودن سنگها برده و آنها را گورهایی در نظر گرفته که جسد کوروش و همسر او در آن نگه داری میشده است و اتاق آرامگاه را جایگاه یک مقام بلندپایه مذهبی به عنوان نگهبان و یا موزه ای از سلاح ها و وسایل کوروش دانسته و احتمال می داده که در آن آرامگاه مجسمه ای از کوروش هم ممکن است قرار گرفته بوده باشد.

ولی گفته های آریستوبولوس که خود این آرامگاه را در زمان برپا بودن آن دیده، دیدگاه آقای سامی را رد می کند.

به این گونه که با شکست هخامنشی ها از اسکندر و یک گزارش از تاریخ نگاری که در زمان اسکندر انجام میشده این مطلب بیان شده است که، وقتی اسکندر به پاسارگاد آمد و از آرامگاه کوروش که در باغی بزرگ قرار داشت دیدن کرد به آریستوبولوس دستور داد درون مقبره را تزیین کند. آریستوبولوس در درون مقبره تابوتی زرین مربوط به پیکر کوروش بزرگ، یک نیمکت در کنار تابوت،پرده به عنوان پوشش آن، کف اتاق دارای فرش، یک میز در سمت دیگر، سلاح ، لباس های شخص کوروش و کلیه جواهراتی را که زمانی مورد استفاده قرار می گرفته را مشاهده کرد، و همچنین به یک ساختمان کوچک برای مغها اشاره کرده که وظیفه نگه داری آرامگاه کوروش را بر عهده داشتند.

www.takbook.com

نقاشی از اسکندر در دیدار از آرامگاه کوروش بزرگ

شاپور شهبازی در تکمیل این مطلب در رد نظر آقای سامی، بیان کرد که آریستوبولوس به طور واضح به این مطلب اشاره می کند که خانه مغها(مردهای مذهبی) که نقش نگهبان آرامگاه را داشتند در نزدیکی آرامگاه جای داشته(پس درون آرامگاه محل نگهبان نبوده). و همچنین درون سنگها را برای سبک شدن آنها خالی می کرده اند، چنان که با جرزهای بزرگ سنگی پاسارگاد، تچر، صد ستون و هدیش نیز این چنین کرده اند.

اما از تابوت، جسد کوروش و وسایلی که تاریخ نگار اسکندر بیان نموده، امروزه هیچ چیزی در آرامگاه باقی نمانده.

تابوت و وسایل به مرور زمان و با سقوط آریایی ها و امپراتوری های آریایی، مورد دستبرد قرار گرفته.

شهبازی به مطلب دیگری نیز در زمان اسکندر اشاره می کند، به این گونه که در حمله اسکندر یکی از مقدونی ها درِ این آرامگاه را شکسته، وسایل آن را تاراج و به کالبد گزند رسانده بود، که اسکندر با مجازات کردن عامل های این کار دستور به مرمت آرامگاه داد.

قسمت کف اتاق آرامگاه از دو تخته سنگ بزرگ تشکیل شده که جرج کرزن انگلیسی در کتابش در مورد ایران(۱۸۹۲) از آسیب دیدن کف اتاق و سنگ آن با حفره های بزرگی که به نظر برای جستجوی زیر آن کنده شده بود خبر می دهد.

www.takbook.com

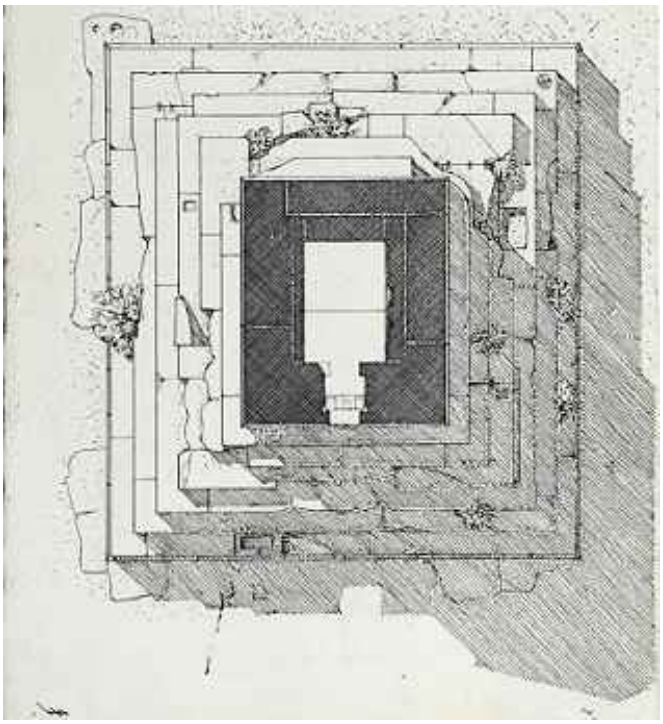

طرح ارنست هرتسفلد آلمانی از اتاقک آرامگاه کوروش با برشی از سقف آن

مورد دیگر در مورد آرامگاه کوروش بزرگ نقش یک گل آراسته در پیشانی اتاق آرامگاه در قسمت مثلث بالای درگاه که در آخرین مشاهده از آن تنها نیمی از آن، آن هم به صورت بسیار ضعیف باقی مانده است. و این گل توسط بازدید کنندگان خارجی(یوهان آلبرشت فون ماندلسلوی آلمانی ۱۶۳۸ میلادی و دیوید استروناخ اسکاتلندی ۱۹۶۴) از آرامگاه توصیف شده بود.

این افراد گل را به این شکل توصیف کرده اند که

گل مورد نظر ۱۲ پر اصلی که در خارج محوطه آن ۲۴ پر دیگر و در قسمت بیرونی آن ۲۴ پر نوک دار دیگر آورده شده بود.

www.takbook.com

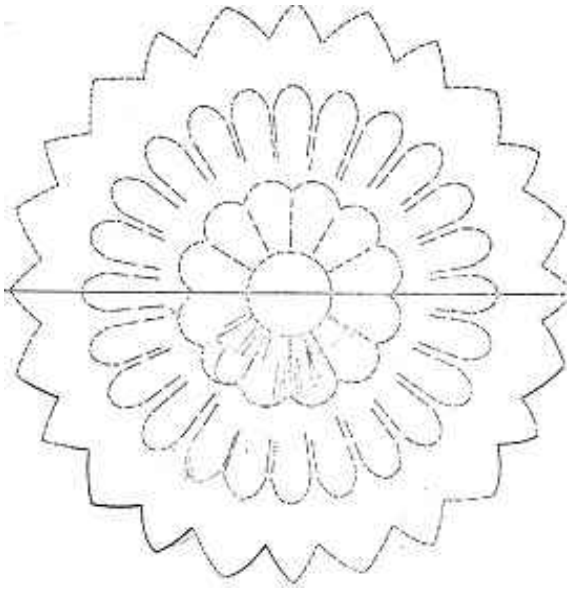

نقشی از گل آراسته در پیشانی اتاق آرامگاه کوروش

در مورد سقف شیب دار آرامگاه، ممکن است دلیل آن با توجه به اینکه ساخته شدن اینگونه سقف های شیب دار مربوط به نواحی بارانی بوده، می تواند علت آن از منطقه های اولیه مهاجرت قوم پارس بوده باشد، که نشانی از باران خیز بودن منطقه های اولیه این قوم بوده که هنوز رسم آن در مورد ساختن اینگونه سقف ها در مورد آرامگاه کوروش بزرگ اجرا می شده، که به مرور این رسم به کنار رفته.

سازه های شبیه به آرامگاه کوروش

آرامگاه گور دختر در استان بوشهر، که شاپور شهبازی این آرامگاه را مربوط به کوروش کوچک دانسته.

آرامگاهی در سارد در ازمیر ترکیه امروزی، که به نظر به زمان ساتراپ بودن لیدی باز می گردد.

آرامگاه معروف به تخت رستم در شهرستان مرودشت استان فارس.

www.takbook.com

گور دختر

--و با سقوط آخرین امپراتوری(ساسانی ها) در این ناحیه، دوره پیشرو و تمدن سازی که آریایی های مهاجر در این ناحیه بنا کرده بودند به پایان خود رسید. و این ناحیه جایگاه تمدن سازی خود را برای همیشه از دست داده و باورهای آریایی و آریایی های پیشرو جای خود را به عقیده های مذهبی سامی ها و عرب ها دادند.

و به علت عدم توانایی عقیده های سامی در حفظ و ادامه تمدن سازی در این ناحیه که دیگر تبدیل به یکی از ایالت های عرب با قواید و قوانین آنها شده بود، ایران هیچ گاه نتوانست به تمدن و تاریخ سازی های دوران آریایی ها بازگردد، و روز به روز از پیشرفت و تمدن سازی دورتر شد.

و نتیجه این اتفاق را در مورد پاسارگاد و آرامگاه کوروش هم می توان شاهد بود.

www.takbook.com

به طوری که در زمان اتابکهای فارس (گروهی از ترکمن ها بودند که در حدود نیمه قرن ۶ از ضعف دولت سلجوقی استفاده و قدرت را در فارس بدست گرفتند) در حدود سال ۶۰۲ هجری مسجدی در محوطه پاسارگاد ساخته شد.

فاصله تمدن و فرهنگ ساکن های بومی ایران با، شکوه سازه های
قوم های مهاجر آریایی باستانی در منطقه

دلیل چنین اتفاقی را می توان در میزان فاصله بسیار زیادی دید که دوره های بعد از سقوط ساسانی ها با قبل از آن(یعنی دوران آریایی ها) داشت، به طوری که پس از ساسانی ها، آرامگاه کوروش و سازه های ستودنی اطراف آن را فراتر از توانایی ساخت بشر دانسته و سازنده های آن را به جاندارانی فراتر از انسان(گرفته شده از داستان سلیمان) نسبت می دادند که از داستان های مذهبی سامی ها و در سرزمینی که دیگر یکی از ایالت ها عربی و قلمروی آنها به حساب می آمد، استخراج شد.

www.takbook.com

و این تاریخ سازی به حدی شدت گرفت که آرامگاه کوروش بزرگ را، به مادر سلیمان نسبت دادند و مسجدی در آن بنا کرده و آداب و رسوم اسلامی را در مسجد، مقبره و محوطه اطراف آن اجرا می کردند!

در طرح هایی که ارنست هرتسفلد باستان شناس و ایران شناس آلمانی در مورد این محل تهیه کرده اینگونه نشان می دهد که، مسجد به شیوه ای ساخته شده بود که آرامگاه کوروش در میان آن قرار داشت.

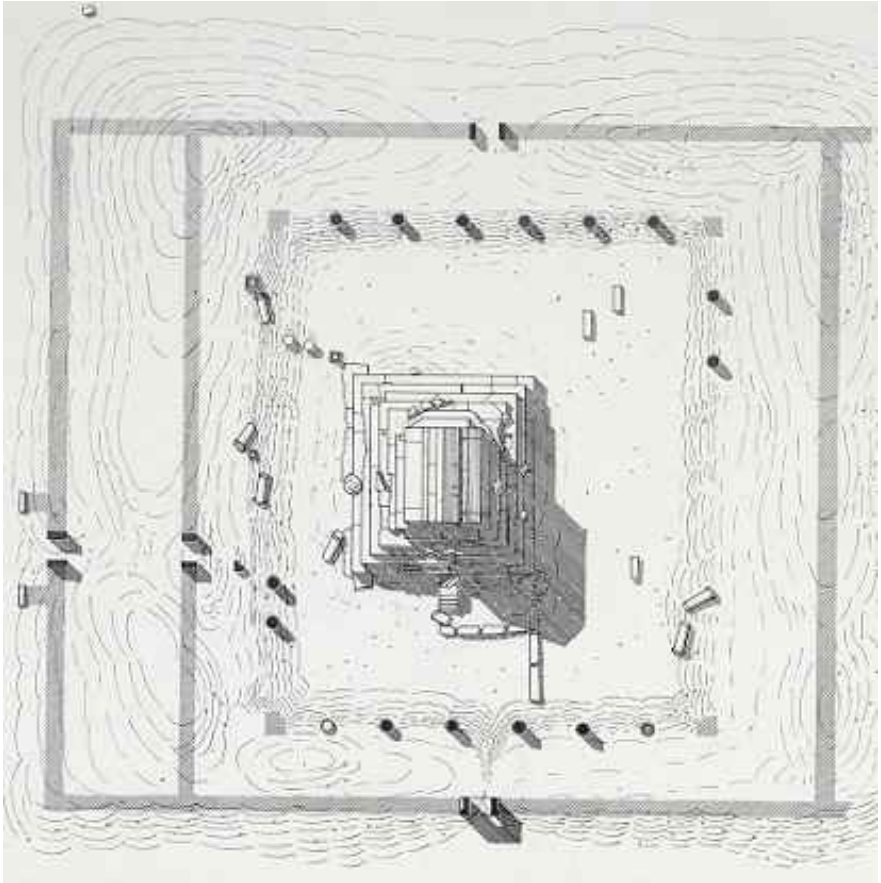

طرح ارنست هرتسفلد آلمانی، به نظر دیوارها متعلق به مسجد بوده است

آن گونه که کر پورتر انگلیسی در سال حدود ۱۸۱۸ میلادی از آن محوطه بازدید داشته است، نتیجه مشاهده های خود را اینگونه بیان میکند که منطقه وسیعی به وسیله حدود ۲۴ ستون گرد به مانند

www.takbook.com

یک مربع ساختمان مرکزی را در میان گرفته. به طوری که هر ضلع مربع را ۶ ستون کامل می کند. فاصله ستون ها حدود ۴٫۲۷(۱۴ پا) و قطر ستون ها حدود ۹۹cm(۳ پا و ۳ اینچ) بوده. و در اطراف حدود ۱۷ ستون پا برجا مانده، انباشته از آشغال و به شکلی خام دستانه با دیواری گِلی به هم وصل می باشند.

فرانتس هاینریش وایسباخ، خاورشناس آلمانی از دوره نازی های آلمان، نتیجه بازدید خود در اواخر قرن نوزدهم میلادی از محوطه آرامگاه را اینگونه بیان میکند که سه طرف آرامگاه دارای ۲۲ ستون بوده، به طوری که طول ردیف ستونهای مقابل هم ۳۰ متر و طول ردیف های عمود بر آن ۳۲ متر و ... و وجود دیوار خارجی از ابتدا را دارای شک و تردید می داند.

و اینگونه بیان می شود که چون آرامگاه را به مادر سلیمان نسبت می دادند، پس ورود مردها به داخل مقبره مرسوم نبوده و بیشتر زنها داخل می شدند. اما به مرور این رسم ها با افزایش بازدید از آرامگاه کنار رفت.

اما این تاریخ سازی (توسط مردمی که دیگر از نظر فرهنگی و نژادی با آریایی های تمدن ساز باستان اختلاف بسیاری داشتند) موجب شد که سالها در منطقه و بر آرامگاهی که هیچ ارتباطی با داستان های مذهبی نداشته، مراسم مذهبی اجرا کنند.

این مسجد که در ساخت آن از باقی مانده های ستون ها و سازه های اطراف آرامگاه کوروش استفاده شده بود، در دوران پادشاهی پهلوی(آخرین پادشاهی ایران که در مسیر بازگرداندن ایران به شکوفایی بود) پیش از جشن شاهنشاهی جمع آوری شد.

کروشی ویلیامز انگلیسی در گذر از ایران(۱۹۰۷ میلادی) در مورد مقبره کوروش که به اشتباه به مادر سلیمان نسبت داده شده بود و به زیارتش برای حاجت می رفتند، می گوید،

به نظر می آید ایرانی افسانه را به تاریخ و خرافات را به هر دوی اینها ترجیه می دهد. به همین خاطر امروز آرامگاه کوروش در سرزمین خودش با نام تخت مادر سلیمان، شناخته می شود. او این مورد را بی اعتنایی طنز آمیز زمان به خواسته های مردهای بزرگ دانسته و بیان می کند، کتیبه ها از بین رفته

www.takbook.com

است و آرامگاه که از صاحبان اصلی آن باز گرفته شده است، به مزاری برای پیشکش های دونِ مردمی نادان به موجودی موهوم، فرو کاسته شده است. چون در انبوه دخیل های بسته شده و حلبی جات نگریستم با خود اندیشیدم که آیا کوروش خبر دارد و آیا اهمیت می دهد؟

www.takbook.com

--در زمان پادشاهی پهلوی در ایرانی که پس از ساسانی ها از شکوه و پیشرفت بازمانده بود، بار دیگر در مسیر بازسازی و بازگشت به سطح اول کشورهای جهان قرار گرفت، و در راستای رسیدن به این هدف، شناساندن تاریخ باستان و آرامگاه کوروش به مردم ایران و جهان مورد توجه پادشاه قرار گرفته و به این منظور جشن های ۲۵۰۰ ساله و دیگر جشن ها در محوطه آن و دیگر منطقه ها برگزار شد.

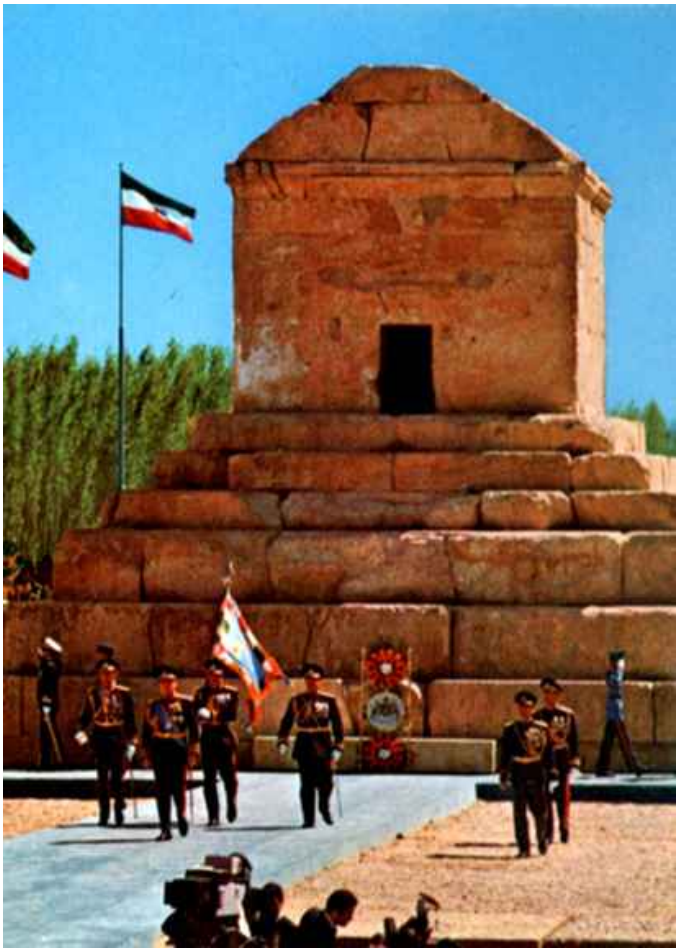

پهلوی دوم(آخرین پادشاه ایران) در جریان جشن های ۲۵۰۰ ساله

اما با رفتن آخرین پادشاه از ایران و پایان پادشاهی، و در نتیجه متوقف شدن رشد، هیچ گاه شکوفایی به ایران بازنگشت، و نمی توان به بازگشت آن هم امیدی داشت، چون فاصله فرهنگی مردمی (که عقیده و نژاد سامی را به عنوان معیار برتری خود برگزیدند) با مهاجرهای باستانی این سرزمین بسیار بیشتر از آن بوده که توقع بازگشت فقط قسمتی از تمدن سازی و امپراتوری های باستانی این منطقه را هم بتوان داشت که توسط قوم های آریایی مهاجر ایجاد شده بود.

www.takbook.com

و نتیجه حاصل از عدم توانایی مردم ایران در پذیرفتن پیشرفتی که در زمان پهلوی دوم(محمد رضا شاه) به بهترین شکل ممکن برای نزدیک شدن به سطح اول دنیا در حال انجام بوده و متوقف کردن یا نابودیه آن پیشرفت ها پس از خروج آخرین پادشاه و پایان پادشاهی در ایران، آن هم در دوره ای از تاریخ که سرعت رشد سرزمین ها در بالاترین سطح خود بوده و دیگر سرزمین ها از کوچکترین فرصت ها هم برای رشد و جبران عقب ماندگی خود استفاده کرده تا خود را به سطح اول کشورهای دنیا برسانند و کوچکترین خطا و عقب ماندگی با توجه به سرعت بالای رشد در دنیای امروز جبران ناپذیر بوده، به خوبی این نکته تاریخی را نشان می دهد که ایرانی های بومی از زمان پیش از ورود آریایی ها به این سرزمین تا به امروز توانایی خاصی برای رشد چشمگیر و پذیرش آن نداشته و با ورود هر قوم مهاجری به این سرزمین بیشتر تابع آن شده اند و این تنها نبوغ تعدادی از قبیله های آریایی مهاجر به مانند ماد ها و پارس ها بوده که توانستند به تمدن و امپراتوری دست یابند. ولی به مرور زمان و با کمرنگ شدن نبوغ، خون و فرهنگ آریایی ها، بومی های این سرزمین دیگر نتوانستند به یک جایگاه ثابت در میان بزرگهای تاریخ دست بیابند و عدم پذیرش رشد و پیشرفتهای سریع دوران پهلوی و کنار زدن آن، به خوبی این نتیجه تاریخی را می رساند که تلاش های دیگر هم در راه بازگرداندن ایرانی های بومی(ایران امروز) به رشد و شکوفایی چشمگیر و کمی نزدیکتر شدن به سرزمین های برتر با شکست روبرو خواهد شد.

در این قسمت می توان به تعدادی از عادت ها و رسم های ایرانی که هرودوت بیش از دو هزار سال پیش در تاریخ نگاری خود عنوان کرده اشاره کرد.

تعدادی از این عادت ها که در زیر عنوان می شود، را می توان علت ناتوانی ایرانی های امروز دانست.

هیچ ملتی نیست که به اندازه ایرانی ها زود و آسان عادت های خارجی را اختیار کند. ... همینکه از وجود چیز لوکسی با خبر شوند، فوری آن را مال خود می سازند.

از سایر ملل ایشان به نزدیکترین همسایه بیش از سایرین احترام می گذارند و آنها را بعد از خودشان از همه گرامی تر می شمارند ... و دلیل آن این است که ایشان خود را از هر جهت خیلی برتر از سایر افراد بشر می دانند.

www.takbook.com

هر شخصی چندین زن و صیغه دارد.

ایشان علاقه بسیار به شراب دارند و زیاد از آن می نوشند و رسم عمومی ایشان این است که راجع بکارهای مهم وقتیکه در مستی اند فکر و تعمل می کنند. و روز بعد که حالشان عادی شد از آن تصمیم در حضور صاحب خانه صرف نظر و یا پیروی می کنند.

ایشان غذاهای پر گوشت کم می خورند، ولی میوه های فراوان صرف می کنند و چند ظرف از آن بر سفره می گذارند و به همین دلیل است که ایشان می گویند، «یونانی ها از سفره طعام گرسنه بر می خیزند زیرا بعد از غذا چیز قابل ذکری برای آنها نمی آورند، در صورتیکه اگر باز هم پیش آنها چیزی قرار بدهند از خوردن دست می کشند».

در ادامه مورد هایی از تاریخ نگاری گزنفون که به بیشتر از دو هزار سال پیش باز می گردد هم عنوان می شود.

در گذشته بر حسب قانون و عادت فقط به صرف یک وعده غذا اکتفا می کردند تا بقیه روز را با فراغ بال به ورزش و کار خود برسند. عادت صرف یک وعده غذا را حفظ نموده اند، منتها آن را قبل از همه آغاز می نمایند و تا وقتی شب زنده دارترین مردم به خواب می روند در اتصالی می خورند و می آشامند.

آنها در سر سفره آنقدر شراب می نوشند که به کلی اختیار از دستشان بیرون می رود، به جای این که ظرفی بر سر سفره ببرند، آنها را از سر سفره بیرون می برند از بس باده نوشیده اند نمی توانند روی پای خود هم بایستند.

زندگی آنها به مراتب از آنچه در زمان کوروش بوده است سست تر و ملال انگیزتر است.

در گذشته اگر چه لباس های مادی می پوشیدند ولی عادت ها و آداب قدیمی خود را حفظ نموده بودند. امروز آن خصلت های مردانگی و شجاعت را که خمیره پارسی های قدیم بود از دست داده اند و فقط راحت طلبی مادی ها را نگه داشته اند و در تن آسایی به اندازه ای مبالغه می کنند که دیگر مقیدند زیر پایه های تخت خوابشان باید از فرش مستور باشد تا در زیر بار وزن بدنشان مقاومت تخته های کف اتاق احساس نشود.

www.takbook.com

در آداب غذا خوردن هیچ یک از رسوم دیرین خود را فراموش ننموده اند ولی رفته رفته هر روز بر غذاهای لذیذ خود افزوده اند. تن آسایی را به جایی رسانده اند که در زمستان نه تنها سر و بدن و پاهای خود را می پوشانند. و گرم می کنند، بلکه دست های خود را نیز در پارچه های گرم انگشت ها با پارچه های گرم می پوشانند.

صاحب ظرف ها و وسایل پر قیمت بسیارند و به آن می بالند و اگر به آنها بگویند که این همه وسایل قیمتی را از راه های کج و ناشایست فراهم ساخته اند، هیچ پروایی ندارند.

و همچنین عدل و انصاف را کم تر از پیش رعایت می کنند.

و دلیری و شهامت را بر خلاف گذشته کمتر در میدان های نبرد نشان می دهند.

گفته های هرودوت از عادت های ایرانی و گفته های گزنفون از دور شدن پارسی ها و ایرانی ها بعد از کوروش بزرگ از اخلاق، فرهنگ و تلاش های مورد نظر او، نشانی بوده تاریخی از علت عقب ماندگی امروزی ساکن های بومی ایران.

بر اساس گفته هرودوت که در معرفی ایرانی ها می گوید،«هیچ ملتی نیست که به اندازه ایرانی ها زود و آسان عادت های خارجی را اختیار کند» نشانی بوده از اینکه دوره شکوفایی ایران باستان، به علت پذیرش عادت های قومهای مهاجر آریایی توسط بومی های ایران بوده که به مرور با کم رنگ شدن خون، اخلاق و اراده آریایی های اولیه و در نهایت با شکست ساسانی ها، عقیده های سامی جای آن را در میان اقوام بومی ایران گرفت و ایران پس از آن هیچ گاه نتوانست شکوه دوران آریایی ها را تکرار کند و با تجربه ای تاریخی که توسط بومی های ایران امروزی در مقابله با پیشرفت های دوره محمد رضا شاه پهلوی(آخرین پادشاه ایران) در عملکرد ایرانی ها انجام گرفت، بازتاب دهنده ای تاریخی بوده، با این نتیجه گیری که داشتن توقع بازگشتی چشمگیر برای بومی های ایران امروز به رشد و رفاه و جبران فاصله با توجه به سرعت چشم گیر سرزمین های پیشرو در دنیای امروز، به دور از ذهن و امری غیر ممکن می نمایاند.

www.takbook.com

«تمامی حادثه های بد و نا مطلوبی که برای هر ملتی اتفاق می افتد، اتفاقی نیست، بلکه ملتی که بتواند نژاد و فرهنگ اصلی خود را حفظ نماید در سایر مراحل سیاسی موفق خواهد بود، بر عکس ملت هایی که در برابر حوادث سیاسی نژاد خود را از دست داده و در نتیجه با رابطه نزدیک با سایر ملت های بیگانه، ماهیت اصلی آنها نیز تغییر یابد، دچار پراکندگی و شکست خواهند شد.»

آدولف هیتلر

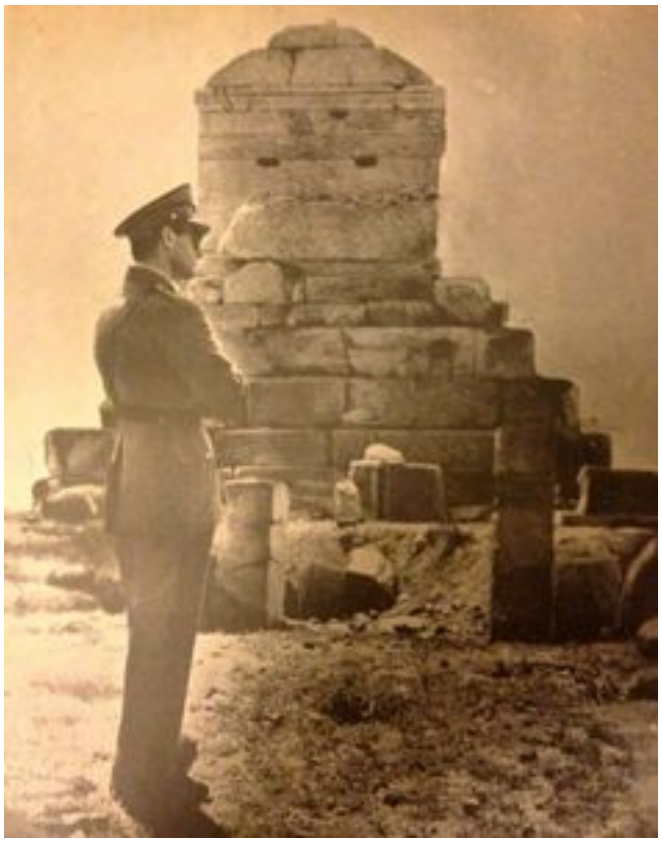

بدرود پادشاه، بدرود مَرد

وقتی مَردها رفتند، بشر مُردگی را زندگی کرد، و در انتظار غروب حیوانی که انسان نامیده شد، چرخش تکراری زمین را توهم زد. غروب نزدیک است، وقتی با بسته شدن آخرین پلک های آخرین انسانها، عصر ژوراسیک دیگری پایان خواهد یافت، وقتی که کهکشان ها هم، به توهم های این حیوان فاسد خواهند خندید. پایان

hamid ra 86

December 2016

زمستان ۱۳۹۵

مَرد، مُرد.

www.takbook.com

نویسنده و تهیه کننده: hamid ra 86

زنده باد پیشوا آدولف هیتلر

زنده باد ناسیونال سوسیالیسم کارگری

دنیایی پس از پیشوا و عقیده ناسیونال سوسیالیسم وجود نخواهد داشت. «ماگدا گوبلز»

www.takbook.com

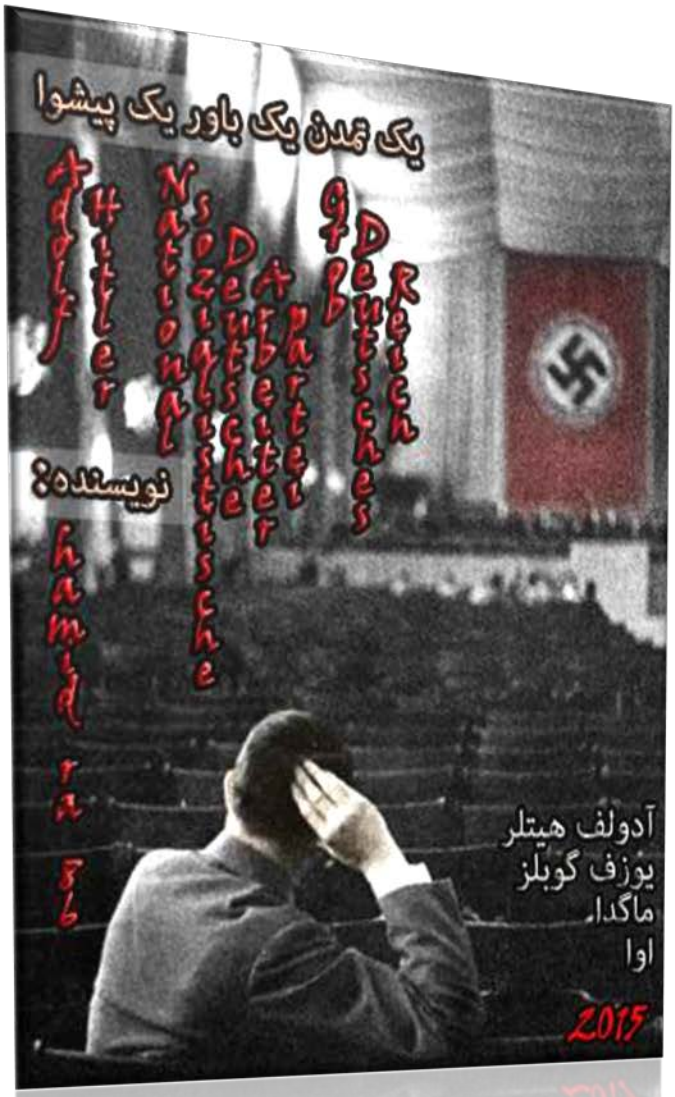

کتاب: یک تمدن یک باور یک پیشوا

کتابی در مورد آخرین تمدن آریایی و

بزرگترین مَرد تاریخ معاصر جهان

آخرین هدایتگر و ایدولوژی تاریخ جهان به

عنوان آخرین تمدن نجات دهنده بشر.

ایدولوژی که عصر آن به تاریخ پیوست و

بشر در مسیر انقراض خود قرار گرفت.

نویسنده: hamid ra 86

لینک دانلود کتاب

www.takbook.com

با سپاس از همه آنهایی که در راه عقل گرایی، تاریخ و خرد من را یاری رساندند.

و با سپاس از همه دوست های مهربانی که با تلاش های خود در انجمن نازی سنتر توانستند، یکی از مهمترین دوره های تاریخی (آلمان نازی) پنهان و تحریف شده توسط اربابهای دنیای امروز و فردا را آشکار سازند و من هم از آنهایی بوده که استفاده بی شماری از اطلاعات این دوست ها برده و به این نکته مهم پی بردم که **آنچه در گوشهایمان از کودکی تا مرگ نجوا می کنند همه اش دروغ است**، مگر آنکه هر انسانی با پژوهش های شبانه روزی خود به واقعیت وجودی دنیا پی ببرد. امروز که این متن را می نویسم این انجمن فعال بوده، ولی از فردایی که خود من هم در آن نخواهم بود خبر ندارم. لینک به انجمن نازی سنتر nazicenter.com – لینک به تالار گفتمان